

منابع کهن نسخه‌پردازی و سندنویسی

با یاد مجتبی مینوی

آورنده تصویر نسخه به ایران

ابوبکر محمد بن السری بن السراج نحوی و شاعر بغدادی (د ۳۱۶ق). بعضی تاریخ و محل ولادت او را نامعلوم می‌دانند و برخی نیز محل ولادتش را بغداد دانسته‌اند.^۲

وی در کودکی به مجلس درس ابوالعباس مبرد رفت و مورد توجه استاد قرار گرفت و سال‌ها با او ملازم بود، ولی از استادان دیگر او اطلاعی در دست نیست. در علوم عربی کتاب سیبویه را به خوبی فرا گرفت و نیز به موسیقی و منطق روی آورد. او با بزرگانی همچون ابن مجاهد – اولین کسی که قرائت را در هفت قرائت منحصر کرد و کتاب السبعة فی القراءات را نوشت – دوستی و مؤانست داشته است، و نحویان صاحب‌نامی همچون ابوعلی فارسی، زجاجی و رمانی از شاگردان وی به شمار می‌آیند.

رسالة النقط والشکل

خط عربی در آغاز خالی از هرگونه علامت – اعم از نقطه و زیر و زبر و علامات اعراب – بوده است، از این رو گه‌گاه اشکالاتی در خواندن نوشته‌ها، به‌ویژه قرآن، ایجاد می‌شده است.

این اشکالات گاه در تشخیص حروف متشابه و گاه در تشخیص زیر و زبر کلمه یا علامات اعراب بوده است. نخستین کوشش‌ها برای تکامل بخشیدن به خط عربی – بنا بر نقل مشهور – در نیمه اول قرن اول توسط ابوالاسود (د ۶۹ق) صورت گرفت که عبارت بود از اعراب‌گذاری خط قرآن با استفاده از نقطه. پس از آن در نیمه دوم قرن

رسالة النقط والشکل

(آنکارا، مجموعه اسماعیل صائب، ش ۵۴۷/۳)

تالیف ابوبکر محمد بن السری السراج

تصحیح و ترجمه: حمیدرضا مستفید*

چکیده: رسالة النقط والشکل از ابن سراج، نحوی و شاعر بغدادی (د ۳۱۶ق)، یکی از کهن‌ترین و مهم‌ترین منابع در علم علامت‌گذاری خط قرآن یا خط عربی به شمار می‌آید.

ابن سراج در این رساله به دو موضوع نَقط (نقطه‌گذاری حروف همشکل) و شَکَل (زیر و زبر و علامت‌گذاری) پرداخته است. او در ابتدا روش نقطه‌گذاری حروف متشابه را بیان می‌کند، سپس به توضیح علائم مختلف می‌پردازد و آن را در نوشته‌های معمولی (دفاتر) و قرآن توضیح می‌دهد.

وی مانند پیشینیان و معاصران خود در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری به کارگیری علائم ابوالاسود در خط قرآن اصرار دارد و از به‌کار بردن علائم خلیل، یعنی فتحه، ضمه و کسره امتناع می‌ورزد و در این بخش بیشتر به گفته‌های ابوعمرو بصری (د ۱۵۴ق)، از قراء سعه و یکی از پیشگامان نحو بصره تکیه دارد.

او همچنین وقف و انواع مختلف آن را در زبان عربی بیان می‌کند و در شرح چگونگی کتابت همزه خواننده را به کتاب دیگرش، کتاب الخط، ارجاع می‌دهد. در پاره‌ای موارد نیز بنا به ضرورت به مسأله رسم المصحف (نگارش و املاي کلمات قرآن) اشاراتی دارد.

در این جا تصویر نسخه منحصربه‌فرد این رساله که اصل آن در کتابخانه اسماعیل صائب در آنکارا و عکس آن در کتابخانه مجتبی مینوی در تهران محفوظ است، به همراه متن تصحیح شده عربی و ترجمه فارسی آن به چاپ می‌رسد. در چاپ متن عربی رساله تلاش شده است تا علائم به‌کار رفته در خط، که موضوع این رساله است، به همان شکل بازنموده شود.

کلید واژه: رسالة النقط والشکل؛ ابن سراج، ابوبکر محمد (د ۳۱۶ق)؛ نقطه‌گذاری؛ علامت‌گذاری (خط)؛ قرآن؛ خط؛ وقف (زبان)؛ کتابت همزه؛ کتاب الخط؛ رسم المصحف.

۱ فاتحی نژاد، ۱۳۷۴.

۲ محمد، ۱۹۷۶: ۱۰۳.

* دکترای علوم قرآن و حدیث؛ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.



اول، گام دیگری در این زمینه برداشته شد و آن عبارت بود از نقطه‌دار کردن حروف همشکل و متمایز کردن آنها از یکدیگر. سپس در نیمه قرن دوم علائم فتحه، ضمه، کسره، سکون و تشدید توسط خلیل بن احمد (د ۱۷۰ق) وضع گردید. از این سه اقدام، ابتکار ابوالاسود بیش از چند قرن دوام نیاورد ولی دو ابتکار بعدی - با مختصر تغییراتی - تا به امروز در خط عربی باقی است.

در این خصوص از گذشته تا زمان حاضر کتبی تألیف شده که به جرأت می‌توان گفت مهم‌ترین آنها کتاب المَحْكَم فی نَقْط المصاحف تألیف ابوعمر و دانی (د ۴۴۴ق) است. از دیگر کتب مفصل و جامع در این فن، در بین کتب متأخرین، کتاب ارزشمند دلیل الحیران علی مَورِد الظَّمَان فی فَتَى الرَّسْم والضَّبْط تألیف شیخ ابراهیم مارغنی تونسسی (د ۱۳۴۱ق) است که شرح منظومه مورد الظَّمَان شیخ محمد شَرِیْش فاسی (د اوائل قرن هشتم ق) مشهور به «خراز» است.

رسالة حاضر، یعنی رساله نَقْط و شکل ابن سراج، که شاید بیش از یکصد سال پیش از المحکم تألیف شده است، یکی از کهن‌ترین و بالطبع یکی از مهم‌ترین منابع این علم به شمار می‌آید که ظاهراً تا پیش از چاپ حاضر در نامه بهارستان، یکی از حلقه‌های مفقوده این زنجیره محسوب می‌شده است. چه اینکه آقای دکتر عزة حسن نیز در مقدمه خود بر المحکم هفده اثر در موضوع علامت‌گذاری خط قرآن یا خط عربی و از جمله رساله ابن سراج را نام برده و می‌گوید: «لم یصل الینا شیء من الاسفار التي ألفها هؤلاء العلماء».^۳ در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ذیل مدخل ابن سراج، این کتاب جزو آثار خطی و چاپ نشده ابن سراج ذکر شده است.^۴

ابن سراج در این رساله عمدتاً به دو موضوع نَقْط (نقطه‌گذاری حروف همشکل) و شکل (زیر و زبر و علامت‌گذاری) پرداخته است. وی در آغاز روش نقطه‌گذاری حروف متشابه را بیان می‌کند، سپس به توضیح علائم مختلف می‌پردازد و در این بخش نخست اعراب‌گذاری نوشته‌های معمولی و سپس اعراب‌گذاری خط قرآن را توضیح می‌دهد. نکته جالب توجه این است که وی نیز همچون پیشینیان و معاصران خود در قرن سوم یا اوایل قرن چهارم ق - یعنی پس از گذشت سه قرن و اندی از ابتکار ابوالاسود - هنوز بر به کارگیری علائم وی در

خط قرآن اصرار داشته و از به کار بردن علائم خلیل یعنی فتحه، ضمه، کسره امتناع می‌کرده است. گویی جایگزین کردن علائم خلیل به جای علائم ابوالاسود نوعی دست بردن در خط مقدس قرآن محسوب می‌شده است. وی در این بخش عمدتاً به گفته‌های ابوعمر و بصری (د ۱۵۴ق)، از قراء سبعة و یکی از بزرگان و پیشگامان نحو بصره تکیه دارد، و از آنجا که مصاحف در گذشته فقط به روایت حفص از عاصم کتابت نمی‌شده، در مورد ضبط و علامت‌گذاری قرآن، قرائات مختلف را مد نظر قرار داده و در این میان به قرائت ابوعمر و توجه بیشتری داشته است.

هرچند هدف اصلی این رساله نقط و شکل بوده است، ولی در پاره‌ای موارد ابن سراج بنا به ضرورت به مسأله رسم المصحف (نگارش و املائی کلمات قرآن) نیز اشاراتی دارد. آنچه در این میان فوق‌العاده حائز اهمیت است این است که این رساله نشان می‌دهد که ابو عمرو بصری (از قراء سبعة)، یزیدی و ابن سراج بر خلاف ابوعمر و دانی - که از بزرگترین علماء علم رسم المصحف به شمار می‌آید - به طور صد در صد قائل به توقیفی بودن رسم المصحف نبوده‌اند. به عنوان نمونه نگاه کنید به بحث کتابت کلمه «أَنْتَبِئُكُمْ» در صفحه ۳۴، که ابن سراج به جای استناد به روش مصاحف پیشین در کتابت این کلمه - آن‌گونه که روش دانی در المقتع است - از قول یزیدی و ابو عمرو بصری به ذکر قاعده و نظر اخفش و سیبویه می‌پردازد.

در قسمت دیگر به مسأله وقف و انواع مختلف آن در زبان عربی - اعم از اسکان، روم، ایشام و تشدید - اشاره کرده و برای هر یک علامتی معرفی می‌کند.

کتابت همزه - حتی در زمان حاضر و همچنین در رسم الخط فارسی - مسأله‌ای است قابل توجه و حائز اهمیت که توجه اهل فن را به خود معطوف داشته و گاه دشواری‌هایی را نیز در بر دارد. این موضوع در گذشته نیز در کتب رسم و ضبط از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و این رساله نیز از این امر مستثنا نیست.

وی در بحث علامت‌گذاری خطوط غیر قرآنی - و به تعبیر خودش «شکل الدفاتر» - به این علائم می‌پردازد: فتحه، ضمه، کسره، سکون، علامت ادغام، اماله و علامت همزه، که در توضیح همزه و علامت آن،

۳ عزة حسن، ۱۴۰۷: ۳۳ (مقدمه).

۴ فاتحی نژاد، ۱۳۷۴: ۶۷۲.

نحويون بغداد بوده در این کتاب از آراء نحويون بصره همچون سيبويه و كوفيون مانند كسائي و فراء مدد گرفته و از اقوال استاد خود مبرّد بهره برده است. در صفحات آتی نسخه منحصراً به فرد رسالة النقط و الشكل، که اصل آن در کتابخانه اسماعیل صائب در آنکارا (ش ۵۴۷/۳) و عکس آن در کتابخانه شادروان مجتبی مینوی در تهران (ش ۸۹) محفوظ است، به همراه متن مصحح عربی و ترجمه فارسی آن به چاپ می‌رسد. در چاپ متن عربی این رساله تلاش شده است تا علائم به کار رفته در خط، که موضوع این رساله است، به همان شکل باز نموده شود.

علاوه بر گفته‌هایش در این رساله، خواننده را در چند جا به کتاب دیگرش که از آن با نام کتاب الخطه یاد می‌کند ارجاع می‌دهد. از عنوان این کتاب این طور به نظر می‌آید که موضوع آن فقط خط و املاء بوده است، اما در واقع کَشکول کوچکی است از برخی نکات صرفی، نحوی، روش‌های مختلف وقف بر کلمات و برخی لهجه‌های عربی و روش‌های متفاوت عرب‌ها در نحوه املاء و نگارش برخی کلمات، هر چند محور اصلی در این کتاب خط و املاء می‌باشد. البته این روش تألیف، در قرن‌های دوم و سوم روشی معمول و متداول بوده است که کتاب سيبويه را می‌توان نمونه بارز آن دانست. ابن سراج که خود از

۵ به کوشش عبدالحسین محمد، مجله المورد، ج ۵، ۱۹۷۶م.

کتابنامه

- ابن الجزری، محمد بن محمد (بی‌تا). النشر فی القراءات العشر. تحقیق علی محمد الضباع. ج ۱. القاهرة: المكتبة التجارية الكبرى. (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م). تقریب النشر فی القراءات العشر. تحقیق ابراهیم عطوه عوض. القاهرة: دارالحدیث. ط ۲.
- انیس ابراهیم، عبدالحلیم منتصر عطیه، محمد خلف الاحمد (۱۹۸۹م). المعجم الوسیط. استانبول: دار الدعوة.
- البنا، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م). اتحاف فضلاء البشر بالقراءات الاربعه عشر. تحقیق د. شعبان محمد اسماعیل. ج ۱ و ۲. بیروت: عالم الكتاب.
- البهنسی، العفیف (۱۹۹۵م). معجم مصطلحات الخط العربی و الخطاطین. بیروت: مكتبة لبنان و ناشرون.
- الدانی، ابو عمرو عثمان بن سعید (۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م). المحکم فی نقط المصاحف. تحقیق عزة حسن. دمشق: دارالفکر. ط ۲.
- الذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م). معرفة القراء الكبار علی الطبقات و الاعصار. تحقیق محمد حسن اسماعیل الشافعی. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- الرازی، محمد بن ابی بکر (۱۴۲۶ق/۲۰۰۵م). مختار الصحاح. بیروت: دارالمعرفة.
- الزرکلی، خیرالدین (۱۹۹۷م). الاعلام. بیروت: دارالعلم للملایین. ط ۱۲.
- سيبويه، عمرو بن عثمان (بی‌تا). کتاب سيبويه. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. ج ۴. بیروت: دارالجیل.
- الضباع، علی محمد (۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م). الاضاءة فی بیان اصول القراءة. القاهرة: المكتبة الازهریة للتراث.
- (بی‌تا). سمیر الطالبین فی رسم و ضبط الكتاب المبین. القاهرة: عبدالحمید احمد حنفی.
- عزة حسن ← الدانی، ابو عمرو عثمان بن سعید.
- فاتحی نژاد، عنایت الله (۱۳۷۴). «ابن سراج» در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ۳. تهران.
- الفارسی، ابوعلی الحسن بن عبدالغفار (۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م). الحجة للقراء السبعة. تحقیق بدرالدین قهوجی، بشیر جویجاتی. ج ۱. بیروت: دارالمأمون للتراث.
- القاضي عبدالفتاح بن عبدالغنی (۱۴۰۴ق). البدور الزاهرة فی القراءات العشر التواترة من طريقة الشاطبية و الدرّة. المدینة المنورة: مكتبة الدار.
- قدوری، الحمد غانم (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م). رسم المصحف. العراق: اللجنة الوطنية للاحتفال بمطلع القرن الخامس عشر الهجري.
- المارغنی، ابراهیم بن احمد (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م). دلیل الحیران علی مورد الظمان فی فنی الرسم و الضبط. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- محمد، عبدالحسین (۱۹۷۶م). «کتاب الخط لابی بکر بن السراج النحوی». مجله المورد، ج ۵.
- المخللّاتی، رضوان بن محمد (۱۴۲۸ق/۲۰۰۷م). ارشاد القراء و الکاتبین. تحقیق عمر بن مالم ابه بن حسن المرطی. الاسماعیلیة، مصر: مكتبة الامام البخاری.

به نام خداوند بخشنده مهربان

۱/ ابوبکر محمد بن السری السراج گوید: این کتابی است که [دو] علم «نقطه‌گذاری» و «زیر و زبر و علامت‌گذاری» را در آن شرح می‌دهم. آنچه نقطه‌گذاری را لازم می‌آورد وجود اشتباهاتی است که برای خواننده [متن] – در حالت همشکل بودن حروف – رخ می‌دهد، به طوری که [مثلاً دو کلمه] «جَمَل» و «حَمَل» از یکدیگر بازشناخته نمی‌شوند، و آنچه که [ما را] به زیر و زبر گذاری نیازمند می‌کند وجود تغییر و تفاوت در بناء و اعراب است، به طوری که [مثلاً دو کلمه] «بِکَر» و «بِکِر» و نیز «عُود» و «عُود» [اگر بدون علامت باشند] از یکدیگر متمایز نمی‌گردند.

از آنجا که واضح خط، [گاه] یک نماد را برای دو یا چند حرف در نظر گرفته، نقطه‌گذاری [حروف متشابه] ضرورت پیدا کرده است، و اگر برای هر حرف یک نماد قرار داده بود از نقطه‌گذاری بی‌نیاز می‌شدیم، و این امر در خطوط غیر عرب‌ها موجود است، البته عرب‌ها برای کار خود دلیلی دارند، و آن دلیل این است که حفظ کردن و به خاطر سپردن نمادها و شکل‌های اندک و نوشتن آنها، از پرداختن به شکل‌های زیاد و حفظ کردن و به خاطر سپردن آنها آسان‌تر است. آنها بیست و نه حرف را در کمتر از بیست شکل و نماد گردآوری کرده‌اند [که عبارتند از]: همزه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱/ قال أبو بكر محمد بن السري السراج: هذا كتاب بيّن فيه علم النقط والشكل. فنقول إن الأمر الذي دعانا اليه النقط ما يعرض للقاري من التصحيف في تشاكل الحروف، فلا يعرف جمل من جمل؛ وإن الذي أجوج اليه الشكل تغيير البناء والإعراب، فلا يعرف بكر من بكر ولا عود من عود. فلما كان واضع الخط قد رسم صورة واحدة لجرّين أو أكثر أضطرّ اليه الأعجام، ولو كان رسم لكل حرف صورة لا استغني عن النقط، وذلك موجود في خطوط العجم، وللعربي في ما فعل من ذلك مذهب وذلك أن حفظ صور قليلة وتصويرها باليد سهل من تعاطي الكثير وحفظه، فجمع تسعة وعشرين حرفاً في بضع عشرة صورة: الهمزة

لِيُبَيِّنَ اللهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
 قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ السَّرَاجُ هَذَا
 كِتَابٌ بَيَّنَتْ فِيهِ عِلْمَ النَّقْطِ وَالشَّكْلِ فَقَوْلُ
 ابْنِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَا إِلَى النَّقْطِ مَا يَعْرِضُ لِلْقَارِي
 مِنَ التَّضْيِيفِ فِي تَشَاكُلِ الْحُرُوفِ فَلَا يَعْرِفُ
 جَمَلٌ مِنْ جَمَلٍ وَإِنَّ الَّذِي أَحْوَجَ إِلَى الشَّكْلِ تَغْيِيرُ
 الْبَاءِ وَالْإِغْرَابِ فَلَا يَعْرِفُ بَعْدَ مِنْ بَكْرٍ وَلَا
 عَوْدَ مِنْ عَوْدٍ فَلَمَّا كَانَ وَاضِعُ الْخَطِّ قَدَّرَ سَمَّ
 صُورَةً وَاحِدَةً لِحَرْفَيْهِ أَوْ كَثْرًا أَضْطَرَّ
 إِلَى الْأَعْتَامِ وَلَوْ كَانَ رَسْمُ كُلِّ حَرْفٍ صُورَةً
 لَأَسْتَعْنَى عَنِ النَّقْطِ وَذَلِكَ مَوْجُودٌ فِي خَطِّ
 الْعَجَمِ وَالْعَرَبِيِّ فِي مَا فَعَلَ مِنْ ذَلِكَ مَا نَفَتْ
 وَذَلِكَ أَنْ جَفَظَ صُورًا قَلِيلَةً وَتَصَوَّرَهَا بِالْيَدِ
 أَسْهَلُ مِنْ تَعَاطِي الْكَثِيرِ وَحِفْظُهَا فِي مَجْمَعٍ تِسْعَةٍ
 وَعِشْرِينَ حَرْفًا فِي بَعْضِ عَشْرَةِ صُورَةٍ الْهَمَزِ



۲/ و «الف» – که همیشه ساکن است – به یک شکل هستند، البته لازم بود [واضع خط] با یک نقطه بین آنها فرق می‌گذارد، همان طور که در سایر حروف این کار را کرده است، ولی از آنجا که می‌دید عرب‌ها در تلفظ همزه یکسان نیستند، بعضی آن را به تحقیق^۱ و بعضی با تخفیف^۲ می‌خوانند – و ما این مطلب را در کتاب خط شرح داده‌ایم – لذا چون [همزه] همیشه یکسان تلفظ نمی‌شود، [در نگارش نیز] به یک شکل و نماد نشان داده نشده است، پس لازم است با [نماد] نقطه بین آن و بین الف فرق گذارده شود.

ب ن حـ: «با»، «تا» و «ثا» به یک شکل هستند و دو حرف «نون» و «یا» نیز در هنگام اتصال به حرف بعد مثل آنها خواهند بود. و تفاوت آنها بدین شکل است: زیر حرف «با» یک نقطه، روی حرف «تا» دو نقطه، روی حرف «ثا» سه نقطه – مانند سه سنگ زیر دیگ –، روی حرف «نون» یک نقطه و زیر حرف «یا» دو نقطه قرار می‌گیرد. و اگر «یا» بدون نقطه می‌بود کافی بود، زیرا مواردی که شکلشان یکسان است – اگر از آنهایی باشند که به سه صورت^۳ نمایش داده شوند – هر گاه دو مورد باشند کافی است که یکی از آن دو علامت‌گذاری شود

۱ تحقیق: در اصطلاح علم قرائت یعنی تلفظ همزه از مخرج خود و با تمامی صفاتش، از جمله نبر و تیزی آن، مثل تلفظ کامل همزه در کلمه «ثأر». رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۲۳.

۲ تخفیف: در اصطلاح علم قرائت به سه حالت در تلفظ همزه اطلاق می‌شود: الف. تسهیل بین بین، که عبارت است از تلفظ همزه به نرمی و شبیه یک حرف مدی همجنس آن، مانند تسهیل و به نرمی ادا کردن همزه دوم در «ءأذرتهم» که تا حدی شبیه «أذرتهم» تلفظ می‌شود؛ ب. ابدال، که عبارت است از تبدیل کامل همزه به یکی از حروف مدی، مثال: «ثأر» ← «ثأر»؛ ج. نقل، که عبارت است از منتقل کردن حرکت همزه به حرف قبلی که عملاً باعث حذف همزه می‌شود، مثال: «الأرض» ← «الأرض». و نیز گاهی به اسقاط یکی از دو همزه کنار هم، تخفیف گفته می‌شود. رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۲۲ – ۲۵.

۳ ترجمه بر اساس متن اصلی است که در آن عبارت «یصور ثلاثة» آمده است. ولی به نظر می‌رسد که در این عبارت تصحیفی صورت گرفته و به جای ثلاثة، اثنین صحیح باشد، بر این فرض، ترجمه این‌گونه تصحیح می‌شود: «اگر از آنهایی باشند که به دو صورت نمایش داده شوند».

النطق صحیح

۲/ و الالف التي لا تكون إلا ساكنة صوّرة، وقد كان يجب أن يفرق^۱ بينهما بنقطة كما فعل ذلك في سائر الحروف، ولكنه وجد العرب يختلفون في الهمزة. فمنهم من يحقق^۲ و منهم من يخفف^۳، وقد بينا ذلك في كتاب، فلما كانت لا تثبت علي لفظ واحد لم تترك علي صوّرة واحدة، فيجب الفرق بينها وبين الالف بالنقطة.

ب ن حـ: البأ والتأ والثأ صوّرة واحدة وأضيف اليهن في الوصل النون والياء، و فرّق بينهن بان جعل تحت الباء نقطة واحدة وفوق التاء ثنتان وفوق الثا ثلاث – كالاتافي – وفوق النون واحدة وتحت الياء ثنتان، ولو جعل الياء لا نقطة تحتها لكان ذلك مغنياً، من أجل أن الاشياء المتفقة في صوّرة وان كانت مما يصور ثلاثة^۴ فمتي كانت شيين^۵ كفي أن يُعلم^۶ أحدهما

۱ ای واضح الخط.

۲ التحقيق – فی مصطلح علم القراءة – عبارة عن النطق بالهمزة خارجة من مخرجها الذي هو أقصى الحلق كاملة في صفاتها. انظر: الضباع، ۱۴۲۰: ۲۳.

۳ التخفيف هنا ضد التحقيق وهو يشمل التسهيل والابدال والنقل. والتسهيل عبارة عن النطق بالهمزة بينها وبين الحرف المد المجانس لها، فينطق مثلاً «أذرتهم» شبيهاً بـ «أذرتهم»، ويقال له «بين بين»؛ والابدال عبارة عن اقامة الألف والواو والياء مقامها عوضاً منها أي ابدال الهمزة حرف مد من جنس حركة ما قبلها، فينطق مثلاً «ثأر» ويؤمنون وذنّب هكذا؛ «ثأر» ويؤمنون وذنّب؛ والنقل عبارة عن تعطيل الحرف المستقدم للهمزة من شكله و تحليلته بشكل الهمزة ثم حذفها، فينطق مثلاً الأرض هكذا:

۴ كذا ولعل الصحيح اثنين.

۵ الأرض. انظر: الضباع، ۱۴۲۰: ۲۲ – ۲۵.

۶ أي شيين، فانهم كانوا يصورون الهمزة نقطة لا رأس عين صغيرة، ثم جروا على ما كان الخليل قد ابدعه من قبل وهو وضع رأس عين صغيرة مكان النقطة لتصوير الهمزة كذا، والصحيح: يُعلم.

وَالْأَلِفُ الَّتِي لَا تَكُونُ الْأَشَاكِنَةَ صُورَةً وَقَدْ بَانَ
 يَجِبُ أَنْ يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا بِنُقْطَةٍ كَمَا فَعَلَ ذَلِكَ فِي
 سَائِرِ الْحُرُوفِ وَلَكِنَّهُ وَجَدَ الْعَرَبَ يَخْتَلِفُونَ
 فِي الِهْمْزَةِ فَمِنْهُمْ مَنْ يُجَعِّقُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَحْتَفِفُ
 وَقَدْ يَبْتَدَأُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ فَلَمَّا كَانَتْ لَأَشْبَتْ
 عَلَى لَفْظٍ وَاحِدٍ لَمْ تَزُكْ عَلَى صُورَةٍ وَاحِدَةٍ
 فَيَجِبُ الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا وَيَبْزُرُ الْأَلِفُ بِالْفِطْرِ
بَابُ الْأَوَّلِ وَالنَّاسُورَةِ وَاحِدَةٍ
 وَأَضْبَغَ الْبَيْهَرَجِيُّ الْوَصِيلِ النَّوْزَ وَالْيَا وَفَرَّقَ
 بَيْنَهُمَا بِأَنْ جُعِلَ تَحْتَ الْبَاءِ نُقْطَةٌ وَاحِدَةٌ
 وَقَوْقَ الْبَاءِ اثْنَتَانِ وَقَوْقَ الثَّانِيَاتِ كَالِثَانِيَةِ
 وَقَوْقَ النَّوْزِ وَاحِدَةٌ وَتَحْتَ الْبَائِثَتَانِ وَلَوْ
 جُعِلَ الْبَاءُ لَانْقَطَعَتْ تَحْتَهُمَا كَمَا كَانَ ذَلِكَ مُعْنِيًا مِنْ
 أَجْلِ أَنَّ الْأَشْيَاءَ الْمُتَّفِقَةَ فِي صُورَةٍ وَأَنْ كَانَتْ مِمَّا
 يَصُورُ ثَلَاثَةً فَمَتَى كَانَتْ شَيْئِينَ لَفِي أَنْ يُعْلَمَ أَحَدُهُمَا

۱۳/ و علامت مورد دیگر بی علامت بودنش خواهد بود. و هم چنین اگر از مواردی باشند که به سه شکل نمایش داده می شوند، اگر دو مورد از آنها علامت گذاری شوند علامت حرف سوم بی علامت بودنش خواهد بود. و این مطلب در همه موارد جاری و ساری است و واضح خط [نیز] این کار را بعداً انجام داده است و شاید او [خود] پایبند این قاعده بوده ولی مردم تغییر داده باشند.

ج ج خ: «جیم»، «حا» و «خا» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] زیر «جیم» یک نقطه قرار می گیرد و «حا» بی نقطه است و این خود علامت آن است، و [لی] «خا» یک نقطه رویش قرار می گیرد، و بعضی افراد در مورد «حا» محکم کاری کرده، [برای اطمینان] یک «ح» [کوچک] زیر آن قرار می دهند، و [البته] هر کاتبی می تواند برای خود روشی اختیار کند، و [در هر حال] واضح خط کوتاهی نکرده است.

د د: «دال» و «ذال» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «ذال» یک نقطه قرار می گیرد و «دال» بی نقطه است. بعضی نیز زیر «دال» یک نقطه می گذارند و این کار اطمینان بخش تر است و برخی از کاتبان روزگار ما – و نه قدام – زیر «دال»، یک «د» می نویسند.

ر ر: «را» و «زا» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «زا» یک نقطه قرار می گیرد و «را» بدون نقطه است. برخی نیز زیر

۱۳/ / فَيَصِيرُ عِلَامَةً الْآخِرَ أَنَّهُ لَأَعْلَامَةٌ لَهُ، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَتْ مِمَّا يُصَوِّرُ ثَلَاثَةً فَمَتِي عِلْمٌ اِثْنَانٍ مِنْهَا صَارَ عِلَامَةً الْبَاقِي أَنَّهُ لَأَعْلَامَةٌ لَهُ؛ وَهَذَا مَوْجُودٌ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَقَدْ فَعَلَ وَاضِعُ الْخَطِّ هَذَا فِيمَا بَعْدَ وَلِعَلَّهُ إِنْ يَكُونُ لِرِمِّ الْقِيَاسِ وَلَكِنَّ النَّاسَ غَيَّرُوا.

ج ج خ: الْجِيمُ وَالْحَا وَالْخَا صُورَةٌ وَاحِدَةٌ، تَحْتَ الْجِيمِ نَقْطَةٌ وَالْحَا غُفْلٌ^۷ وَذَلِكَ عِلَامَتُهَا وَالْخَا فَوْقَهَا نَقْطَةٌ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُوَكِّدُ الْحَا فَيَجْعَلُ تَحْتَهَا حَاً وَلِكُلِّ كَاتِبٍ مَا يَخْتَارُهُ وَوَاضِعُ الْخَطِّ مَا قَصَّرَ.

د د: الدَّالُّ وَالذَّالُّ صُورَةٌ، وَفَوْقَ الدَّالِّ نَقْطَةٌ وَالدَّالُّ غُفْلٌ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْقِطُ نَقْطَةً تَحْتَ الدَّالِّ وَهُوَ^۸ أَوْ كَدُّ، وَمِنَ الْمُجَدِّتَيْنِ مَنْ يَكْتُبُ تَحْتَ الدَّالِّ دَالاً.

ر ر: الرَّاءُ وَالرَّايُ صُورَةٌ، وَالنَّقْطَةُ فَوْقَ الرَّايِ وَالرَّاءُ غُفْلٌ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَ

^۷ كذا والصحيح غفل بالعين المعجمة. والغفل: ما لا علامة له، من قولهم: قدح غُفْلٌ وهو ما لا علامة فيه من قداح الميسر فلا غُفْلٌ فيه ولا غُفْلٌ عليه؛ والغفل أيضاً ما لا علامة فيه ولا اثر عمارة من الارضين والطرق ونحوها؛ وايضا كل ما لا سمة عليه من الدواب. انظر: المعجم الوسيط (انيس ابراهيم، ۱۹۸۹: مادة غفل).

^۸ كذا بسكون الهاء، واسكان الهاء من «هو» و «هي» اذا وقعا بعد الواو او الفاء او اللام لهجة عربية قديمة قد وردت في القراءات القرآنية ايضاً، قال ابن الجزري (ت: ۸۳۳ق) في النشر: «و اختلفوا في هاء هو و هي اذا توسطت بما قبلها، فقراه ابو عمرو و الكسائي و ابوجعفر و قالون باسكان الهاء اذا كان قبلها واو او فاء او لام نحو: وهو بكل شيء عليم، فهو خير لكم، لهو خير، وهي تجري، فهي خاويه، لهي الحيوان...» (ابن الجزري، بی تا، ۲: ۲۰۹).

فَيَصِيرُ عَلَامَةً الْآخِرَاتِ لِأَعْلَامَتِهِ وَكَذَلِكَ
 كَانَتْ مِمَّا يَصَوِّرُ ثَلَاثَةَ فَمَتِي عِلْمِي أَنْتَ مِنْهَا صِلَ لِعِلْمِهِ
 الْبَاقِيَانَهُ لِأَعْلَامَتِهِ وَهَذَا مَوْجُودٌ فِي جَمِيعِ
 الْأَمْثُورِ وَقَدْ فَعَلَ وَأَضْحَى الْخَطُّ هَذَا فَمَا بَعْدَ
 وَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونُ لِيُزَمَّ الْقِيَاسُ وَلَكِنَّ النَّاسَ عَيَّرُوا
 جِجْخَ الْجِيمِ وَالْحَيَا وَالْحَا صُورَةٌ وَاحِدَةٌ
 تَحْتِ الْجِيمِ نُقْطَةٌ وَالْحَا عَقْلٌ وَذَلِكَ لِأَنَّهَا
 وَالْحَا تَوْقُهَا نُقْطَةٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَوَكِّدُ
 الْحَا فَيَجْعَلُ تَحْتَهَا حَاً وَلِكُلِّ كَاتِبٍ مَا تَخْتَارُهُ
 وَوَأَضْحَى الْخَطُّ مَا قَصَّرَ دَالٌ الدَّالُّ وَالدَّالُّ
 صُورَةٌ وَفَوْقَ الدَّالِّ نُقْطَةٌ وَالدَّالُّ عَقْلٌ وَمِنَ
 النَّاسِ مَنْ يَنْقِطُ نُقْطَةً تَحْتِ الدَّالِّ وَهُوَ أَوْ كَدُّ
 وَمِنَ الْمُجْتَمِعِينَ مَنْ يَكْتُبُ تَحْتِ الدَّالِّ أَلَا
 زَايَ الدَّالِّ أَوْ الزَّايِ صُورَةٌ وَالنُقْطَةُ فَوْقَ
 الزَّايِ وَالدَّالُّ عَقْلٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتِ



۴/ «را» یک نقطه می‌گذارند، همان‌گونه که در مورد «دال» عمل می‌کنند، و برخی از کاتبان نیز روی «را» یک «ر» معکوس می‌گذارند.

ش ش: «سین» و «شین» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «شین» سه نقطه – در یک امتداد – قرار می‌گیرد و «سین» بی نقطه است. بعضی نیز یک نقطه زیر «سین» و یک «نقطه» روی «شین» می‌گذارند و برخی روی «سین» علامتی مانند یک خط قرار می‌دهند.

ص ص: «صاد» و «ضاد» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «ضاد» یک نقطه قرار دارد و «صاد» بی نقطه است. برخی نیز زیر «صاد» یک نقطه می‌گذارند. بسیاری از کاتبان نیز محکم‌کاری کرده، [برای اطمینان] یک «ص» [کوچک] زیر «صاد» می‌گذارند.

و بعضی از افراد مشهور به کتابت، زیر «سین» یک «س» و زیر «عین» یک «ع» کامل می‌نوشتند.
ط ظ: «طا» و «ظا» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] نقطه‌ای روی «ظا» قرار می‌گیرد و «طا» بی نقطه است، و برخی زیر آن یک نقطه می‌گذارند. و بعضی از کاتبان زیر «طا» یک «ط» می‌نویسند و همچنین است «عین» و «غین».

ف ف: «فا» و «قاف» در هنگام اتصال به حرف بعد به یک شکل هستند و تفاوت آنها

۴/ الرَّا نُقْطَةُ كَمَا فَعَلَ بِالذَّالِ، وَمِنْ كُتَابِ اللُّغَةِ مَنْ يَجْعَلُ فَوْقَ الرَّا رًا مَقْلُوبَةً.

ش ش: السِّينِ وَالشِّينِ صُورَةٌ، وَفَوْقَ الشِّينِ ثَلَاثُ نُقُطٍ مُصِطَفَةً وَالسِّينِ غُفْلٌ، وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَ السِّينِ نُقْطَةً وَفَوْقَ الشِّينِ نُقْطَةً، وَمِنْهُمْ مَنْ يَجْعَلُ فَوْقَ السِّينِ كَالخَطِّ.

ص ص: الصِّادِ وَالضَّادِ صُورَةٌ، النُّقْطَةُ فَوْقَ الضَّادِ، وَالصِّادِ غُفْلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَ الصِّادِ نُقْطَةً، وَكَثِيرٌ مِمَّنْ يَكْتُبُ اللُّغَةَ يُوكِّدُ ذَلِكَ فَيَجْعَلُ تَحْتَ الصِّادِ صَادًا وَكَانَ بَعْضُ الْمُشْهَرِّينَ يَكْتُبُ اللُّغَةَ يَكْتُبُ تَحْتَ السِّينِ سِينًا وَتَحْتَ الْعَيْنِ عَيْنًا تَامَةً.

ط ظ: الطَّا وَالظَّا صُورَةٌ، وَالنُّقْطَةُ فَوْقَ الظَّا، وَالطَّا غُفْلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَهَا نُقْطَةً، وَمَنْ كُتَابِ اللُّغَةِ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَ الطَّا طًا وَكَذَلِكَ الْعَيْنِ وَالغَيْنِ.

ف ف: الْفَا وَالْقَافِ صُورَتُهُمَا فِي الْوَصْلِ وَاحِدَةٌ، وَيَفْرَقُ بَيْنَهُمَا

الذَّائِقَةُ كَمَا فَعَلَ بِالذَّالِ وَمِنْ كِتَابِ
 اللُّغَةِ مَنْ جَعَلَ فَوْقَ الزَّاءِ أَمْقَلُوهُ **شِرْش**
 الشِّرْ وَالشِّرْ صُورَةٌ وَفَوْقَ الشِّرْ ثَلَاثُ نَقَطٍ
 مِصْطَبَةٌ وَالشِّرْ غُفْلٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ جَعَلَ تَحْتَ
 الشِّرْ نُقْطَةً وَفَوْقَ الشِّرْ نُقْطَةً وَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ
 فَوْقَ الشِّرْ كَالْحَطِّ **صِرْ** الصِّرِ وَالصِّرِ
 صُورَةٌ النُّقْطَةُ فَوْقَ الصِّرِ وَالصِّرِ غُفْلٌ وَمِنْهُمْ
 مَنْ جَعَلَ تَحْتَ الصِّرِ نُقْطَةً وَكَثِيرٌ مِمَّنْ يَلْتَبِ
 اللُّغَةَ بَوَكْدٍ ذَلِكَ فَيَجْعَلُ تَحْتَ الصِّرِ صَادًا
 وَكَانَ بَعْضُ الْمُشْهُرِينَ يَلْتَبِ اللُّغَةَ يَلْتَبُ تَحْتَ
 الشِّرْ سِتْنًا وَتَحْتَ الْعَجْرِ عَيْنًا نَامَةً **طَطَّ** الطَّاءِ
 وَالطَّاءِ صُورَةٌ وَالنُّقْطَةُ فَوْقَ الطَّاءِ وَالطَّاءِ غُفْلٌ وَمِنْهُمْ
 مَنْ جَعَلَ تَحْتَهُمَا نُقْطَةً وَمِنْ كِتَابِ اللُّغَةِ مَنْ جَعَلَ
 تَحْتَ الطَّاءِ طَاءً وَكَذَلِكَ الْعَجْرِ وَالْعَجْرِ **فَوْقَ**
 الفاءِ والقافِ صُورَتُهُمَا فِي الوَصْلِ وَاحِدٌ وَيُفْرَقُ بَيْنَهُمَا

۵/ با [قرار دادن] یک نقطه روی «فا» و دو نقطه روی «قاف» می‌باشد. و اگر کسی روی «فا» هیچ نقطه‌ای نگذارد، کافی است که «قاف» را نقطه‌گذاری کند. و بعضی از قُدا زیر «فا» یک نقطه می‌گذارند.^۴

و تفاوت «فا» و «قاف» در هنگامی که جدا نوشته شوند به این است که «قاف» به سمت پایین انحنا می‌یابد و «فا» کشیده نوشته می‌شود.

ک: «کاف» و «لام» به خاطر تفاوت شکلشان نیازی به نقطه‌گذاری ندارند.

[م و]: تفاوت «میم» آخر یا «میم» تنها با «واو» در این است که «میم» یک دایره کوچک است که به سر یک خط خمیده چسبیده و خمیدگی [همچون] پشت و کمر آن است، ولی «واو» یک دایره کوچک است که به سر یک خط خمیده چسبیده و خمیدگی [همچون] شکم آن است.

[ه م]: تفاوت «ها» و «میم» – که هر دو در اصل [به شکل] دایره هستند – در این است که وقتی «ها» در اول یا وسط کلمه قرار گیرد با یک خط در وسطش، به دو نیم می‌شود به همین دلیل با «میم» اشتباه نمی‌شود و وقتی در آخر [کلمه] قرار گیرد خمیدگی [«میم»] باعث تفاوت بین «ها» و «میم» می‌شود.

[ی ن]: و فرق بین «یا» و «نون» در آخر کلمه این است که «یا» برگردانده می‌شود و «نون» خمیدگی و انحنا پیدا می‌کند.

[ز ن]: و تفاوت

^۴ این روشی است که در قدیم نزد مغاربه نیز معمول بوده و تا به امروز نیز در مصاحف کشورهای شمال آفریقا مثل الجزایر، تونس و مغرب به کار می‌رود. دانی در المحکم می‌گوید: «اهل المشرق ينقطنون الفاء بواحدة من فوقها والقاف باثنين من فوقها، و اهل المغرب ينقطنون الفاء بواحدة من تحتها والقاف بواحدة من فوقها» (دانی، ۱۴۰۷: ۳۷).

۵/ بنقطة علي الفاء وبنقطتين علي القاف، ومن لم ينقط الفاء وجعلها غفلاً كفاه ان ينقط القاف، وقد كان من المتقدمين من يجعل تحت الفاء نقطة،^۹ وقد فرّق بين الفاء والقاف بالقطع والافراد بان عرقت القاف وتزكت الفاء ممدودة.

ک: وَالْكَافُ وَاللَّامُ اسْتَعْنِيَا عَنِ النِّقْطِ لِاخْتِلَافِ شَكْلَيْهِمَا.

وَالْفَرْقُ بَيْنَ الْمِيمِ إِذَا كَانَتْ طَرْفًا أَوْ مَنْفَرِدَةً وَبَيْنَ الْوَاوِ أَنَّ الْمِيمَ دَائِرَةٌ صَغِيرَةٌ مُلْصِقَةٌ أَلِي رَأْسِ التَّعْرِيقَةِ يَكُونُ ظَهْرًا لَهَا، وَالْوَاوُ دَائِرَةٌ صَغِيرَةٌ مُلْصِقَةٌ أَلِي رَأْسِ التَّعْرِيقَةِ تَكُونُ بَطْنًا لَهَا.

وَالْفَرْقُ بَيْنَ الْهَاءِ وَالْمِيمِ – وَأَصْلُهُمَا دَائِرَتَانِ – أَنَّ الْهَاءَ تُشَقُّ بِخَطٍّ إِذَا كَانَتْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ أَوْ حَشْوًا فَلَا تَلْتَبَسُ بِالْمِيمِ وَإِذَا كَانَتْ طَرْفًا كَانَ التَّعْرِيقُ فَرْقًا بَيْنَ الْهَاءِ وَالْمِيمِ.

وَجُعِلَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْيَاءِ وَالنُّونِ فِي الطَّرْفِ أَنْ آيَا تُرْجَعُ وَالنُّونُ تُعْرَقُ.

وَجُعِلَ الْفَرْقُ

فيها صح

^۹ لا يخفى ان هذا كان مذهب المغاربة ايضا وهم الى الان ينقطنون الفاء والقاف في مصاحفهم هكذا. قال الداني (ت ۴۴۴ق) في المحکم: «اهل المشرق ينقطنون الفاء بواحدة من فوقها والقاف باثنين من فوقها، و اهل المغرب ينقطنون الفاء بواحدة من تحتها والقاف بواحدة من فوقها» (الداني، ۱۴۰۷: ۳۷).

^{۱۰} التعريق – كما عرفه ابوحيان التوحیدی – هو ابراز النون والياء وما شبههما مما يقع في اعجاز الكلمة. انظر: البهنسی العفیف، ۱۹۹۵: ۲۱.



بنقطة علي الفاء وَبُقُطَيْنِ عَلَيِ الْفَافِ وَمَنْ لَمْ يَنْقُطِ
 الْفَا وَجَعَلَهَا غُفْلًا كَفَاهُ إِنْ يَنْقُطِ الْفَافُ وَقَدْ كَانَ
 مِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ مَنْ يَجْعَلُ نَحْتِ الْفَاءِ نُقْطَةً وَقَدْ
 فُرِّقَ بَيْنَ الْفَاءِ وَالْقَافِ بِالْقَطْعِ وَالْإِنْفِرَادِ بَازٍ
 عُرِّقَتِ الْقَافُ وَتُرِكَتِ الْفَاءُ مَدُودَةً **كُل**
 وَالْحَافُ وَاللَّامُ اسْتَعْنِيَا عَنِ النُّقْطِ لِاخْتِلَافِ
 شَكْلَيْهِمَا وَالْفَرَقُ بَيْنَ الْبِيمِ إِذَا كَانَتْ طَرَفًا أَوْ
 مُنْفَرِدَةً وَيَبِينُ الْوَاوُ إِذَا بِيَمِدَّ ابْرَةٌ صِغْبِرَةٌ مُلَصِّقَةٌ
 إِلَى رَأْسِ التَّجْرِيفَةِ يَكُونُ ظَهْرًا هَاءً وَالْوَاوُ ابْرَةٌ
 صِغْبِرَةٌ مُلَصِّقَةٌ إِلَى رَأْسِ التَّجْرِيفَةِ تَكُونُ بَطْنًا هَاءً
 فِيهِمَا **وَالْفَرَقُ** بَيْنَ هَاءٍ وَالْبِيمِ وَأَصْلُهُمَا دَابْرَانِ إِذَا هَاءٌ
 بُشِّرُ نَحْطٍ إِذَا كَانَتْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ أَوْ حَشْوًا أَفَلَا
 تَلْتَبَسُ بِالْبِيمِ وَإِذَا كَانَتْ طَرَفًا كَانَ التَّجْرِيفُ تَوَفْرًا
 بَيْنَ هَاءٍ وَالْبِيمِ وَجُعِلَ الْفَرَقُ بَيْنَ الْبَاءِ وَالنُّونِ
 فِي الطَّرَفِ إِذَا الْبَاءُ تَرَجَّحَ وَالنُّونُ تَعَرَّقَتْ وَجُعِلَ الْفَرَقُ

۶/ بین «زا» و «نون» در زمانی که خمیدگی و انحنا پیدا می‌کند در این است که خمیدگی و انحنا «نون» – در مقیاس خط کاتب و روش و عادت نوشتنش – از «زا» بزرگ‌تر و وسیع‌تر است. و بدان که واضع این شکل‌ها آنها را از یک خط و یک دایره و قوسی از دایره برگرفته است، و اگر تو خود دقت کنی این را می‌یابی، سپس این سه را با یکدیگر درآمیخته و این [علائم] از آنها به دست آمده است. و اگر کسی بخواهد به جای این حروف که – در اثر نبود نقطه یا جابه‌جایی آن – باعث تصحیف می‌شوند حروف دیگری وضع کند می‌تواند، همان‌طور که این کسان – که خود حروفی را وضع می‌کنند و آنها را «ترجمه» می‌نامند – چنین می‌کنند.

باب شکل (زیر و زبر و علامت‌گذاری)

شکل و علامت‌گذاری بر دو نوع است: در نوشته‌های معمولی، در قرآن. الف. شکل و علامت‌گذاری نوشته‌های معمولی^۵: از آنجا که حالات حروف به وسیله حرکات و سکون تفاوت می‌کند و حرکات سه تا و سکون یکی است [و حروف یا متحرک‌اند یا ساکن]، به ناچار برای حرکات سه علامت و برای سکون

^۵ به آن «شکل الشعر» نیز گفته می‌شود و از ابتکارات خلیل بن احمد فراهیدی (د ۱۷۰ق) است. رکه: دانی، ۱۴۰۷: ۲۲. لازم به ذکر است که بعد از ابتکار خلیل، سایر دانشمندان آن زمان تا مدت‌های مدید از استفاده کردن علائم خلیل در مصاحف خودداری می‌کردند، دانی (د ۴۴۴ق) در المحکم می‌گوید: «و ترک استعمال شکل الشعر و هو الشكل الذی فی الکتب الذی اخترعه الخلیل فی المصاحف الجامعة من الامهات و غيرها اولی و احق اقتداء بمن ابتداء النقط من التابعین و اتباعا للائمة السالفین» (همانجا). و از کتبی که در فن «ضبط المصحف» تألیف شده استفاده می‌شود که مغایره حتی تا اوائل قرن چهاردهم هجری نیز روش خلیل را کاملاً نپذیرفته بودند و بیشتر به استفاده از نقطه به جای فتحه، ضمه و کسره تمایل داشته‌اند. به عنوان مثال مارغنی تونسسی (د ۱۳۴۱ق) کتابی به نام «دلیل الحیران» در شرح منظومه «مورد الظمان» سروده خراز متوفای اوائل قرن هشتم ق تألیف کرده است که ناظم و شارح هر دو در کیفیت علامت‌گذاری مصاحف با استفاده از نقطه – یعنی روش ابداعی ابو الاسود – به طور مبسوط سخن گفته‌اند ولی مشارقه خیلی پیش از مغایره از علائم خلیل در مصاحف استفاده کردند.

۶/ بَيْنَ الزاي وَ النُّونِ اِذَا عُرِّقَتْ اِنَّ النُّونَ تَكُونُ اَوْ سَعٍ مِّنَ الزاي بِحَسَبِ مَا يَرْتَمُّهُ الْكاتبُ وَ تَجْرِي عَادَتُهُ عَلَيْهِ. وَ اعْلَمِ اَنَّ وَ اضْعِ هَذِهِ الصُّورَ اِنَّمَا اخَذَهَا مِنْ خَطِّ وَ دَائِرَةٍ وَ قَوْسٍ مِّنَ دَائِرَةٍ، وَ اِذَا تَامَلْتَ ذَلِكَ وَ جَدْتَهُ، ثُمَّ مَرَجَ هَذِهِ الثَّلَاثَةَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ فَجَاءَ مِنْهَا هَذَا، وَ لَوْ اَرَادَ مَرِيْدٌ اَنْ يَضَعِ مَوْضِعَ هَذِهِ الْحُرُوفِ – الَّتِي وَقَعَ بِهَا التَّصْحِيفُ مَتَى اُغْفِلَ النِّقْطَ اَوْ وَقَعَ النِّقْطَ غَيْرَ مَوْضِعِهِ – لَا مُمْكِنُهُ، كَمَا يَقَعْلُ هَا وَ لَاءِ^{۱۱} الَّذِينَ يَضَعُونَ حُرُوفًا يُسَمُّونَهَا التَّرْجِمَةَ.

باب ————— ذِكْرِ الشَّكْلِ

الشَّكْلُ عَلَى ضَرْبَيْنِ: شَكْلِ الدَّفَاتِرِ وَ شَكْلِ الْمَصَاحِفِ.

الاولُ شَكْلُ الدَّفَاتِرِ^{۱۲}: لَمَّا كَانَتْ الْحُرُوفُ تَخْتَلِفُ اَحْوَالُهَا بِالْحَرَكَاتِ وَ السُّكُونِ، وَ الْحَرَكَاتُ ثَلَاثٌ وَ السُّكُونُ

وَاحِدٌ، وَ لَا تَخْلُو مِنْ ذَلِكَ وَ جَبَّ اَنْ يُجْعَلَ لِلْحَرَكَاتِ ثَلَاثٌ عِلَامَاتٍ وَ لِلسُّكُونِ

^{۱۱} كَذَا وَ المراد: هُوَ لَاءٌ.

^{۱۲} و يقال له «شكل الشعر» ايضا، و هو من وضع الخليل بن احمد الفراهيدي (ت ۱۷۰ق). انظر: الداني، ۱۴۰۷: ۲۲. و لم يستعمل نَقَاطُ المصاحف و اهل القراءات شكل الدفاتر او شكل الشعر في المصاحف اقتداء بالسلف من النقاط، قال الداني: «و ترك استعمال شكل الشعر و هو الشكل الذی فی الکتب الذی اخترعه الخلیل فی المصاحف الجامعة من الامهات و غيرها اولی و احق اقتداء بمن ابتداء النقط من التابعین و اتباعا للائمة السالفین» (المصدر السابق). و يظهر من الکتب المؤلفة فی ضبط المصاحف ان المغاربة كانوا ملتزمين بضبط مصاحفهم بطريقة النقط و ترک علامات الخلیل حتی فی اوائل القرن الرابع عشر فان المارغنی التونسی (ت ۱۳۴۱ق) فرغ من تألیف کتابه «دلیل الحیران» فی سنة ۱۳۲۵ق و هو شرح منظومه «مورد الظمان» للخراز المتوفی فی اوائل القرن الثامن، و قد بسط الناظم و الشارح الکلام فی کیفیة ضبط کلمات المصحف بالنقط لا بعلامات الخلیل. و اما المشارقة فسرعان ما اقبلوا علی علامات الخلیل و استحسوها لضبط مصاحفهم و ترکوا النقط المدور. قال الدكتور حمد: «يبدو ان الشكل المستطيل الذي وضعه الخليل بدأ يستعمل في المصاحف في اواخر القرن الثالث و اوائل القرن الرابع خاصة في بيئة العراق... لكن بلاد المغرب و الاندلس ظلت على ما يصور الداني متمسكة بالطريقه القديمه...» (قدوری، ۱۴۰۲: ۵۲۱). هذا ما ذهب اليه الدكتور حمد و لكن هذه الرسالة التي نحن بصدد تحقيقها – وهي تصنيف ابن السراج المتوفى سنة ۳۱۶هـ و هو من المشارقة – تبين لنا ان المشارقة ايضا لم يتركوا تماما النقط المدور في القرن الرابع. و اذا راجعنا الى كلمات بعض الاعلام في هذا القرن مثل ابن مجاهد (ت ۳۲۴ق) و ابن المنادي (ت ۳۳۶ق) نستنتج انهم بدأوا يقبلون في هذا القرن على علامات الخليل و يستحسنونها لضبط المصاحف شيئا فشيئا، فان ابن مجاهد – على ما نقل عنه الداني – قال: «و الشكل و النقط شيء واحد غير ان فهم القارئ يسرع الى الشكل اقرب مما يسرع الى النقط...» (الداني، ۱۴۰۷: ۲۳) و «قال ابن المنادي: و ان جعلت بعضه مدورا و بعضه بشكل الشعر فغير ضائر» (الداني، ۱۴۰۷: ۲۲).

بين الزاي والنون إذا عُرِّفت أن النون تكون أوسع
 من الزاي بحسب ما برَّسَّمهُ الكاتب وتجزئ عيادته
 عليه وإعلم أن واضع هذه الصور إنما أخذها
 من حِطِّ ودائرة وقوسٍ من دائرة وإذا نامت ذلك
 وجدته ثم مرَّج هذه الثلثة بعَضَمَا يَعْضُرُ فِجَا
 منها هَذَا ٥ ولو أَرَادَ مُرَبِّبَ أَنْ يَصْعَ مَوْضِعَ هَذِهِ
 الحُرُوفِ الَّتِي وَقَعَ بِهَا التَّخْفِيفُ مَتَى غَفَلَ النِّقْطُ
 أَوْ وَقَعَ النِّقْطُ غَيْرَ مَوْضِعِهِ لَا مَكْنَةَ كَمَا يَفْعَلُ
 هَاوِلَاءُ الذَّبْرِ يَفْجُوزُ حُرُوفًا يَسْمُونَهَا التَّرْجِمَةَ

بَابُ خُرُوفِ الشُّكْلِ
 الشُّكْلُ عَلَيَّ صُرِّبْتُ شَكْلَ الدَّفَاتِرِ وَشَكْلَ الصِّحَافِ
 الْأُولَى شَكْلَ الدَّفَاتِرِ لِمَا كَانَتْ الحُرُوفُ تَخْتَلِفُ
 إِجْوَالَهَا بِالْحَرَكَاتِ وَالسُّكُونِ وَالْحَرَكَاتُ ثَلَاثُ
 وَالسُّكُونُ وَاحِدٌ وَلَا تَخْلُوا مِنْ ذَلِكَ وَجِبَ
 أَنْ يُجْعَلَ لِلْحَرَكَاتِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ وَالسُّكُونِ

۷/ یک علامت وضع شده است، زیرا سکون فقط یک نوع است.

[علامت ضمه]:

از آنجا که ضمه، برگرفته از «واو» و جزئی از آن است، علامت آن را «واوی» کوچک قرار داده‌اند، و منظورم از کوچک این است که اگر با سایر واوهای که در خط همان کاتب است مقایسه شود کوچک [تر] خواهد بود، بعضی نیز ضمه را — وقتی نشانه اعراب باشد — به شکل یک خط در جلوی حرف نمایش می‌دهند و اگر تنوین نیز به همراه آن باشد، دو خط می‌گذارند، در نتیجه [همه حرکات یکسان می‌شوند و] تفاوت حرکات در جایگاه آنها خواهد بود نه در شکلشان.

[علامت فتحه]:

فتحه را با «الفی» کوچک که اندکی خوابیده و کج است نمایش داده‌اند تا با «الف» [معمولی] که ایستاده است متفاوت باشد، و [این «الف» کج] روی حرف قرار داده می‌شود.

[علامت کسره]:

کسره نیز مثل فتحه ولی زیر حرف قرار می‌گیرد، در نتیجه این دو علامت با توجه به جایگاهشان از هم متمایز می‌شوند [نه با شکلشان]. [البته] مردم در مورد شکل کسره دو دسته هستند: بعضی آن را کاملاً مانند فتحه ولی زیر حرف قرار می‌دهند، یعنی «بکر» را به همین شکل می‌نویسند و بعضی در نحوه کج کردن و خواباندن آن به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند و این‌گونه می‌نویسند: «بکر»، و من این را بیشتر می‌پسندم زیرا با فتحه حرف زیرش اشتباه نمی‌شود.

[علامت سکون]:

حرف ساکن نیز نیازی به علامت خاصی ندارد، زیرا علامت

→ بعضی معتقدند علامت خلیل از اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم — و مخصوصاً در عراق — در مصاحف وارد شد. (رک: قدوری، ۱۴۰۲: ۵۲۱)، ولی همین رساله‌ای که در صدد ترجمه و تحقیق آن هستیم و در قرن چهارم توسط ابن سراج تألیف شده و درباره کیفیت علامت‌گذاری مصحف با نقطه به طور مبسوط سخن گفته خود شاهد زنده‌ای است بر این حقیقت که مشارقه نیز در قرن چهارم هنوز به علامت خلیل رو نیاورده بودند، و اگر به گفته برخی بزرگان این قرن مثل مجاهد (د ۳۲۴ق) و ابن منادی (د ۳۳۶ق) رجوع کنیم می‌توانیم حدس بزنیم که مشارقه در قرن چهارم آرام آرام شروع کردند به روی آوردن به علامت خلیل. به عنوان مثال ابن مجاهد — طبق نقل دانی از او در المحکم — می‌گوید: «و الشكل و النقط شیء واحد غیر ان فهم القارئ یسرع الی الشكل اقرب مما یسرع الی النقط...» (دانی، ۱۴۰۷: ۲۳) و نیز ابن منادی — طبق نقل دانی از او در المحکم — می‌گوید: «وان جعلت بعضه مدورا و بعضه بشکل الشعر فغیر ضائر» (دانی، ۱۴۰۷: ۲۲).

۷/ / عَلامَة وَاَحَدَة لَان السُّكُونُ ضَرْبٌ وَاَحَدٌ؛ فَلَمَّا كَانَتْ الضَّمَّةُ مِنَ الْوَاوِ وَهِيَ جُزْءٌ مِنْهَا جَعَلُوا عَلامَتَهَا وَاوًا صَغِيرَةً، وَمَعْنَى قَوْلِي صَغِيرَةً أَنِهَا إِذَا اضْبَيْقَتْ إِلَى الْوَاوَاتِ الَّتِي فِي خَطِّ ذَلِكَ الْكَاتِبِ كَانَتْ صَغِيرَةً. وَمَنْ النَّاسُ مَنْ يَجْعَلُ الضَّمَّةَ إِذَا كَانَتْ إِعْرَابًا خَطًّا بَيْنَ يَدَيِ الْجَرْفِ فَإِنْ كَانَ مَعَهُ تَنْوِينٌ جَعَلَهَا خَطِّينَ، فَيَكُونُ الْفَرْقُ بَيْنَ سَائِرِ الْجَرَكَاتِ فِي وَضْعِ الْخَطِّ لَا فِي صُورَتِهِ. وَجَعَلُوا لِلْفَتْحِ الْفَا صَغِيرَةً وَأَضْحَجَتْ بَعْضُ الْإِضْجَاعِ لِتُخَالَفَ قِيَامَ الْاَلِفِ، فَصِيَّرَتْ مِنْ فَوْقِ الْجَرْفِ. وَجَعَلَتْ الْكَسْرَةَ مِثْلَهَا مِنْ تَحْتِ الْجَرْفِ، فَتَبَيَّنَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْ صَاحِبَتِهَا لِاخْتِلَافِ وَضْعِهَا. • وَالنَّاسُ فِي شَكْلِ الْكَسْرَةِ عَلَيَّ ضَرْبَيْنِ مِنْهُمْ مَنْ يَجْعَلُهَا مِنْ تَحْتِ، نَظِيرَهُ ۱۳ النَّصْبَةَ مِنْ فَوْقِ، فَيَكْتُبُ بِكُرٍّ هَكَذَا، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخَالَفُ إِضْجَاعَهَا فَيَكْتُبُ بِكُرٍّ هَكَذَا، وَهُوَ أَحَبُّهُمَا إِلَيَّ لِأَنَّهَا لَا تَخْتَلِطُ بِفَتْحَةِ جَرْفِ تَحْتِهَا. وَبَقِيَ الْجَرْفُ السَّاكِنُ غَيْرَ مُجْتَاجٍ إِلَيَّ شَكْلٍ لِأَنَّ عَلامَةَ

علامه واحده لان السكون ضرب واحد فلما كانت
 الضمة من الواو وهي جزؤ منها جعلوا علامتها واوا
 صغيرة ومعني قولي صغيره انها اذا اضيفت الي
 الواوات التي في خط ذلك الكاتب كانت صغيرة ومن
 الناس من يجعل الضمة اذا كانت اعز اخطا
 يتر يدعي الحرف فان كان معه تنوين جعلها خبير
 فيكون الفرق بين ساير الحركات في وضع الخط
 لاني صورته وجعلوا اللقح الفاصغيرة واضعت
 بعض الاصجاع لتخالف فيا الف قصيرت من
 فوق الحرف وجعلت الكسرة مثلها من تحت الحرف
 قنيت كل واحدة من صا حبتها لاختلاف وضعها
 . . . والناس في شكل الكسرة علي ضربين منهم من جعلها
 من تحت نظيره النصبية من فوق فكتب بكسر
 هكذا ومنهم من تخالف اصجاعها فكتب بكسر هكذا
 وهو احبها الي لانها لا تختلط بفتح حرف تحتها
 وتعي الحرف الساكن غير محتاج الي شكل لان علامته

۸/ سکونش بی علامت بودنش است، و [به عبارت دیگر] حرکت صدایی است که با [خود] حرف متحرک فرق دارد، پس لازم است که – مانند حرف – علامتی داشته باشد؛ ولی سکون صدای [خاصی] نیست [پس نیازی به علامت ندارد]. اما از آنجا که بیشتر وقتها کاتبان علامتها را نمی‌گذارند – خصوصاً در کلماتی که همه با آنها آشنا هستند و [بی علامت بودنشان] باعث اشتباه نمی‌شود – لازم است برای حرف ساکن نیز علامتی وضع شود تا معلوم شود که [حرف بی علامت] عمداً علامت‌گذاری نشده یا سهواً؟ بر این اساس، اهل بصره علامت آن را یک «خ» قرار داده‌اند و آن را از کلمه «خفیف» برگرفته‌اند، هم‌چنان که علامت حرف مشدد را «ش» قرار داده و آن را از کلمه «شدید» برگرفته‌اند، و کلمه «بکر» را به همین شکل – با یک «خ» بدون خمیدگی و انحنای – می‌نویسند و البته بعضی از آنها «خ» را کامل می‌نویسند؛ و دیگران علامت حرف ساکن را یک «م» قرار داده‌اند و آن را از کلمه «مُسکن» برگرفته‌اند. البته من خط بعضی از علمای قدیمی زبان عربی را دیده‌ام که روی حرف ساکن یک «م» کامل و خمیده می‌گذارند و عده‌ای [از کسانی که «م» می‌گذارند] فقط به دایره «میم» اکتفا می‌کنند^۷ و مثلاً «بکر» را به همین شکل فقط با یک دایره می‌نویسند.^۸

و در حروف، تشدید، اماله و ادغام وجود دارد.

[علامت تشدید]: حرف مشدد با «ش» علامت‌گذاری می‌شود^۹ و آن را

^۶ مشهور است که این علامت از ابتکارات خلیل است، مارغنی می‌گوید: «... مذهب الخلیل واصحابه ان علامة السكون خاء ...» (مارغنی، ۱۴۱۵: ۲۱۵). دانی نیز پیش‌تر این علامت را به سببویه و پیروانش نسبت داده و گفته است: «و اهل العربية من سببويه و عامة اصحابه يجعلون علامته خاء ...» (دانی، ۱۴۰۷: ۵۱). و امروزه نیز در بیشتر مصاحف به همین شکل عمل می‌شود.

^۷ البته مارغنی معتقد است که این دایره تو خالی برگرفته از روش اهل حساب و ریاضی است چه اینکه آنها در خانه خالی از عدد یک دایره کوچک به علامت خالی بودن از عدد قرار می‌دادند. (مارغنی، ۱۴۱۵: ۲۱۵).

^۸ و این روش اهل مدینه بوده است، دانی گوید: «و اهل المدينة يجعلون علامته دارة صغيرة فوق الحرف» (دانی، ۱۴۰۷: ۵۱). این روش هنوز در نزد مغاربه و در کشورهای شمال آفریقا مثل تونس، الجزایر و مراکش متداول است.

^۹ و این علامت روش خلیل، سببویه و پیروان آنهاست. رک: دانی، ۱۴۰۷: ۵۰.

۸/ سَكُونُهُ أَنَّهُ لَا عِلَامَةَ عَلَيْهِ وَالْحَرْكَةُ صَوْتٌ غَيْرَ الْمُتَحَرِّكِ فَوَجَبَ أَنْ تَكُونَ لَهُ صُورَةٌ كَالْحَرْفِ، وَالسَّكُونُ لَيْسَ بِصَوْتٍ، وَلَكِنْ لَمَّا كَانَ الْكَاتِبُ يَدْعُ الشَّكْلَ كَثِيرًا وَلَا سَبِيْمًا فِي مَا لَا يَلْبَسُ وَمَا قَدْ أَنْسَ بِهِ مِنَ الْكَلَامِ، اجْتَبَحَ إِلَيَّ عِلَامَةً لِلسَّاكِنِ لِيُعْلَمَ هَلْ تَرَكَ شَكْلَهُ اغْفَالًا لَهُ أَمْ تَعَمَّدًا، فَجَعَلَ أَهْلُ البَصْرَةِ عِلَامَةَ ذَلِكَ خَاءً،^{۱۴} يُرِيدُونَ الْخَاءَ مِنْ خَفِيفٍ، كَمَا أَنَّهُمْ جَعَلُوا عِلَامَةَ المُشَدَّدِ شَيْئًا، يُرِيدُونَ الشَّيْنَ مِنْ شَدِيدٍ، فَيَكْتُبُونَ بَكَرًا هَكَذَا خَاءً بِلَا تَعْرِيقٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُتِمُّ الْخَاءَ، وَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَيَجْعَلُ عِلَامَةَ السَّاكِنِ مِيمًا، يُرِيدُونَ بِذَلِكَ أَوَّلَ مُسْكِنٍ، وَقَدْ رَأَيْتُ خَطَّ بَعْضِ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ يَكْتُبُ عَلَيَّ السَّاكِنِ مِيمًا، مَعْرِفَةً تَامَةً، وَقَدْ اسْتَعْنِي عَنْ تَمَامِهَا مَنْ يَشْكُلُ بِدَائِرَتِهَا^{۱۵} فَقَطِّ غَيْرَ مَعْرِفَةٍ فَصَارُوا يَكْتُبُونَ بَكَرًا هَكَذَا بِدَائِرَةِ فَقَطِّ^{۱۶} وَيَقَعُ فِي الْحَرْفِ التَّشْدِيدِ وَالْإِمَالَةِ^{۱۷} وَالْإِدْغَامِ^{۱۸} فَالْحَرْفِ المُشَدَّدِ يُشْكُلُ بِشَيْئٍ^{۱۹} يُرَادُ

^{۱۴} المعروف انه من وضع الخليل كما اشار اليه المارغني (ت ۱۳۴۱ق) فقال: «... مذهب الخليل واصحابه ان علامة السكون خاء ...» (المارغني، ۱۴۱۵: ۲۱۵). ونسبه الداني الى سببويه و عامة اصحابه فقال: «و اهل العربية من سببويه و عامة اصحابه يجعلون علامته خاء ...» (الداني، ۱۴۰۷: ۵۱). و عليه العمل في اكثر المصاحف الان.

^{۱۵} هذا و قد ذهب المارغني الى انهم «اخذوها مما تقرر عند اهل الحساب من جعل دارة صغيرة في المنزل الخالية [كذا] من العدد دلالة على الخلو، فما [كذا]، والصحيح: فلما [كان الحرف الساكن خاليا من الحركة جعلوا عليه تلك الدارة دليلا على خلوه من الحركة» (المارغني، ۱۴۱۵: ۲۱۵).

^{۱۶} كان هذا مذهب اهل المدينة، قال الداني: «و اهل المدينة يجعلون علامته دارة صغيرة فوق الحرف» (الداني، ۱۴۰۷: ۵۱). و عليه العمل اليوم في اكثر المصاحف في بعض بلدان شمال افريقيا مثل المغرب و تونس و الجزائر.

^{۱۷} الامالة لغة التعويج او الاحناء و اصطلاحا تقريب الفتحة من الكسرة و الالف من الباء من غير قلب خالص و لا اشباع مبالغ فيه (الضباع، ۱۴۲۰: ۲۸).

^{۱۸} و هذا مذهب الخليل و سببويه و اصحابهما. انظر: الداني، ۱۴۰۷: ۵۰.

شكونه انه لا علامة عليه والحركة صوت غير المختر
 فوجب ان تكون له صوره كالجرف والسكون
 ليس بصوت ولكن لما كان الكاتب يدع الشكل كثيرا
 ولا يسميها في ما لا يلبس وما قد انشبهه من الكلام احيى
 الي علامة للساكن ليعلم هل تترك شكلا اغفالا
 له ام تعهدا فجعل اهل البصرة علامة ذلك خاء
 يزيدون الخاضع خفيف كما انهم جعلوا علامة
 المشد شيئا يزيدون الشين مشد يد فيكتوز
 بكر هكذا خا بلا تعريق ومنهم من يترك الخاء
 واما غيرهم فيجعل علامة الساكن ميمًا يزيدون
 بذلك اول مسد وقد رايت خط بعض المتقدمين
 من اهل اللغة يكتب على الساكن ميمًا معجزة
 تامة وقد استغني عن تمامها من يشك كل ما يرتها
 فقط غير معجزة فيما زوايكتوز بكر هكذا بديرة
 فقط ٥ ويقع في الجروف التشديد والامالة
 والادغام ٥ فالجرف المشد ويشكل يشين براد

۹/ از کلمه «شدید» گرفته‌اند همچنان که پیش از این به آن اشاره کردم.
[علامت اماله]:

اماله یعنی متمایل کردن «الف» و فتحه به سمت «یا»^{۱۰}، «الف» مثل «الف» کلمه «عامر»، که شایسته است زیر آن خطی برگشته مثل «ی» برگشته گذارده شود، و همچنین فتحه اماله شده – مثل فتحه کلمه «نعمة» – که با یک فتحه روی «میم» و یک کسره زیر آن علامت گذاری می‌شود.
[علامت همزه]:

همزه را در کتاب خط توضیح داده‌ام. و همه بر این امر اتفاق نظر دارند که – به خاطر نزدیکی مخرج آن با [مخرج] «عین» در حلق – آن را با یک «عین» علامت گذاری کنند^{۱۱}؛ آیا ندیده‌ای که علمای زبان عربی وقتی می‌خواهند همزه را با حرفی غیر از خودش نمایش دهند تا مشخص شود، به جای آن «عین» می‌گذارند و [مثلاً] می‌گویند: قرأ مثل قرع، و قراءه مثل قراعة؟
[علامت همزه تسهیل شده]:

علامت همزه تسهیل شده کلمه «بین» است که روی این نوع همزه نوشته می‌شود و منظورشان این است که این همزه «بین بین^{۱۲}» تلفظ می‌شود.
[علامت الف وصل]:

علامت الف وصل کلمه «صل» است که روی الف وصل نوشته می‌شود تا نشان دهند که وقتی قبل از آن حرف دیگری باشد در هنگام تلفظ [و نه نگارش]، «الف» حذف می‌شود.
[علامت مد]:

علامت مدّ این است که روی الف ممدوده می‌نویسند: «مَدّ» [مد یا مد بده]. و الف ممدوده دو حرف است: یک «الف» ساکن که بعدش همزه قرار دارد.
[علامت الف مقصوره]:

و روی الف مقصوره می‌نویسند: «قصر».
[علامت همزه با صدای کوتاه و کشیده]:

و در مورد همزه با صدای کوتاه بعضی از علما

^{۱۰} اماله یعنی «کج یا منحنی کردن چیزی» و در اصطلاح قرائت یعنی «تلفظ فتحه شبیه به تلفظ کسره و تلفظ الف شبیه به تلفظ حرف «ی»، بدون اینکه کاملاً به کسره و «ی» تبدیل شوند». رکه: ضیاع، ۱۴۲۰: ۲۸.
^{۱۱} این نیز از ابتکارات خلیل بوده است، دانی گوید: «ثم جعل الخليل بن احمد الهمز والتشديد والروم والاشمام» (دانی، ۱۴۰۷: ۶).
^{۱۲} اصطلاح «بین بین» در صفحه ۱۰ توضیح داده شده است.

۹/ / بذلك الشين من شديد كما ذكرت لك. واما الإمالة فان تنجوا بالالف والفتحة نجو آليا، فالالف نجو عامر. فحق الالف ان تجعل تحتها خطا ترجع رجع آليا، وكذلك الفتحة المماله – نجو فتحة «نعمة» – تشكل فوق الميم فتحة وتحتها كسرة. واما الهمزة فقد بينت في «كتاب الخط»، وقد أجمع علي تعليمها بعين^{۱۹} لقرب مخرج العين من الهمزة في الحلق. الأتري أن أهل اللغة إذا أرادوا ان يمثلوا الهمزة بحرف غيرها لتبين جعلوا موضعها عيناً، فيقولون قرأ مثل قرع وقراءة مثل قراعة؟ واما الهمزة الملبنة^{۲۰} فقد كتبوا فوقها «بين»، يُريدون أنها «بين بين»^{۲۱}. و ألف الوصل كتبوا فوقها «صل»، ليُعلموا أنها تسقط من اللفظ إذا كان قبلها غيرها. ويكتبون فوق الالف الممدودة «مدّ»، والالف الممدودة حرفان: الف ساكنة بعدها همزة. ويكتبون فوق الالف المقصورة «قصر». فاما الهمزة المقصورة فمنهم من

^{۱۹} و هذا من وضع الخليل ايضا. قال الداني: «ثم جعل الخليل بن احمد الهمز والتشديد والروم والاشمام» (الداني، ۱۴۰۷: ۶).

^{۲۰} كذا والصحيح: الملبنة بالياء. ^{۲۱} «بين بين» مصطلح قرائي و قد سبق توضيحه في الصفحة ۱۰ فراجع.

بذلك الشين من شديد كما ذكرنا له واما الإمالة
 فان نحو بالالف والفتح نحو الباء فالالف نحو عالم
 فتحق الالف ان تجعل تحتها خطا ترجعها رجع اليا
 وكذلك الفتح المماله نحو فتحه نعمه تشك فوق
 الميم فتحه وتحتها كسرة واما الهزرة فقد
 بينته في كتاب الخط وقد اجمع على تعليمها بعين
 لقرب مخرج العين من الهزرة في الحزب الا تترك
 ان اهل اللغة اذا اذوا ان يشلوا الهزرة بحرف
 غيرها لئلا يجعلوا موضعها عينيا فيقولون قد
 مثل قرع وقراءة مثل قراعة واما الهزرة
 الملبنة فقد كتبوا فوقها بين يدي وزانها بين
 بين والالف الوصل كتبوا فوقها صل ليغاموا انما
 تسقط من اللفظ اذا كان قبلها غيرها ويلتزم فوق
 الالف الممدودة ممد والالف الممدودة حرقان
 الف ساكنة بعدتها هزرة ويلتزم فوق الالف
 المقصورة قصير فاما الهزرة المقصورة فمنها من

١٠/ قبل از «الف» [كرسى همزه] يك «ع» مى گذارند و اگر همزه صدای كشيده «آ» داشته باشد علامت همزه را بعد از «الف» قرار مى دهند و من نیز اين روش را بر مى گزينم. و بعضى ها براى همزه با صدای کوتاه نیز – مثل الف [مقصوره] – كلمه «قصر» را مى نويسند، ولى در روشى كه من برگزيده ام – اگر به كار گرفته شود – نيازى به نوشتن كلمه «قصر» يا «مَدَّ» نيست.

[روش هاى وقف و علائم آنها]:

و بدان كه عرب ها در مورد وقف بر آخر كلمه اى كه در حال وصل متحرك است و در هنگام وقف حرفى به آخرش اضافه نمى شود^{١٣}، روش هاى متفاوتى دارند: وقف بر مرفوع و مضموم به چهار روش صورت مى گيرد: اشمام^{١٤}، غير اشمام – مثل وقف بر مجزوم و ساكن –، روم^{١٥} و تشديد^{١٦}. سيبويه^{١٧} گفته است هر يك از اينها علامتى دارند: علامت [وقف به] اشمام يك نقطه است. و علامت [وقف بر] كلمه اى كه در حكم مجزوم و ساكن است يك «خ» است. و علامت [وقف به] روم يك خط در مقابل حرف است. و علامت [وقف به] تشديد يك «ش» است. اشمام [مثل] عبارت: «هذا خالد»، «هذا فرج»، و «هذا يجعل».

روم مثل: «هذا احمد»، گويى متكلم مى خواهد زبانش را [كاملاً] از جاى خود بلند كند ولى [اين كار را نمى كند]. اشمام فقط در حالت رفع به كار مى رود و عبارت است از: غنچه كردن لبها ولى صدائى از آن به گوش نمى رسد

^{١٣} منظور از اضافه شدن حرف اين است گاه ممكن است در هنگام وقف، حرفى به آخر كلمه افزوده مى شود، مانند:

الف. هاء سكت در كلمه اى مانند ارم و غلامه و فيم كه جازى است در هنگام وقف، اين گونه وقف شوند: ارمه و غلاميه و فيمه؛ ب. الفى كه به آخر اسم منون منصوب افزوده مى شود؛ ج. هاء تانيث؛ چه اينكه علامت تانيث – طبق گفته سيبويه – در هنگام وصل تاء است و هنگام وقف بايد به آخر كلمه هاء افزود. ر.ك: سيبويه، بى تا: ١٦١ – ١٦٦.

^{١٤} اشمام يعنى «بو و رايحه چيزى را به مشام كسى رساندن مثلاً «اشممته الطيب، اى رايحه عطر را به مشام او رساندم» و در اصطلاح علم قرائت يعنى «غنچه كردن لبها بعد از ساكن كردن حرف مضموم در هنگام وقف»، لازم به ذكر است كه اشمام فقط در مورد حرف مضموم به كار مى رود. ر.ك: ضباغ، ١٤٢٠: ٤٧. ←

١٠/ يَكْتُبُ قَبْلَ الْاَلِفِ عَيْنًا. وَاِنْ كَانَتْ مَمْدُودَةً جَعَلَ عِلَامَةَ الْهَمْزَةِ يَعُدُّ الْاَلِفَ وَهُوَ الَّذِي اخْتَارَهُ. وَمِنْهُمْ مَنْ يَكْتُبُ «قَصْرًا» مَعَ الْهَمْزَةِ الْمَقْصُورَةِ كَمَا يَفْعَلُ بِالْاَلِفِ، وَالَّذِي اخْتَرْتُهُ اِذَا لَزِمَ اسْتَعْنِي عَنِ انْ يُكْتُبَ قَصْرًا اَوْ مَدًّا.

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْعَرَبَ يَخْتَلِفُونَ فِي الْوَقْفِ فِي آخِرِ الْكَلِمَةِ الْمُتَحَرِّكَةِ فِي الْوَصْلِ الَّتِي لَا يَلْحَقُهَا زِيَادَةٌ فِي الْوَقْفِ^{٢٢}: فَمَا الْمَضْمُومُ وَالْمَرْفُوعُ فَانَّهُ يُوقَفُ عِنْدَهُ عَلِيَّ ارْبَعَةً اَوْ جِهَةً بِالْاَشْمَامِ^{٢٣} وَغَيْرِ الْاَشْمَامِ – كَمَا يَقِفُ عِنْدَ الْمَجْزُومِ وَالسَّاكِنِ – وَبَانَ تَرُومٌ^{٢٤} الْجَرَكَةَ وَبِالتَّضْعِيفِ^{٢٥}. قَالَ سَبْيُوِيَهٗ^{٢٦}: وَلهَذَا عَلَامَاتُ:

فَلِلْاَشْمَامِ نُقْطَةٌ، وَلِلَّذِي أُجْرِي مُجْرِي الْجَزْمِ وَالْاَسْكَانِ خَا، وَلِرُومِ الْجَرَكَةِ خَطٌّ بَيْنَ يَدَيِ الْجَرْفِ، وَلِلتَّضْعِيفِ الشَّيْنِ. فَالْاَشْمَامُ قَوْلُكَ «هَذَا خَالِدٌ» وَ«هَذَا فَرَجٌ» وَ«هَذَا يَجْعَلُ» وَأَمَّا رُومُ الْجَرَكَةِ فَنَحْوُ «هَذَا اِحْمَدُ» كَأَنَّهُ يُرِيدُ رَفْعَ لِسَانِهِ^{٢٧}، وَالْاَشْمَامُ اِتْمَا يَكُونُ فِي الرَّفْعِ فَقَطُّ وَهُوَ ضَمُّ الشَّفَتَيْنِ وَكَيْسَ بَصَوْتِ اللَّادُنِّ

^{٢٢} المراد بهذه الزيادة: ا. هاء السكت فى نحو ارم و غلاميه و فيم التى يجوز ان يوقف عليها بهاء السكت فتصير فى الوقف ارمه و غلاميه و فيمه، ب. الالف التى تلحق الاسم المنون المنصوب، ج. هاء التانيث، فان علامة التانيث – كما قال سيبويه – اذا وصلته، التاء و اذا وقفت، الحقت الهاء. انظر: سيبويه، بى تا: ١٦٦ – ١٦١.

^{٢٣} «الاشمام لغة مأخوذ من اشممته الطيب اى وصلت اليه شيئاً يسيراً مما يتعلق به وهو الرائحة و عرفا عبارة عن ضم الشفتين كهيتئهما عند التقبيل بعد تسكين الحرف»، ولا يكون الا فى المضموم. انظر: الضباغ، ١٤٢٠: ٤٧. و هذا ما يعبر عنه بالروم و الروم لغة الطلب و اما اصطلاحاً فقد اختلفت عباراتهم فى توضيحه و ان كان المقصود واحداً و هو اضعاف الصوت بالحركة حتى يذهب معظمها و لا يكون الا فى المضموم و المكسور. انظر: الضباغ، ١٤٢٠: ٤٦. هذا معنى الروم عند القراء و اما عند النحاة فسبأى قريباً ان الروم يجرى عندهم فى المفتوح ايضاً. ^{٢٥} اى التشديد، فقد قال سيبويه: «فاما المرفوع و المضموم فانه يوقف عنده على اربعة اوجه، بالاشمام و بغير الاشمام – الى ان قال: – و بان تروم الحركة و بالتضعيف – الى ان قال: – و من ثم قالت العرب فى الشعر فى القوافى سبباً يريد السببى ...» (سيبويه، بى تا: ١٦٩). ^{٢٦} هو عمرو بن عثمان بن قنبر الحارثى بالبلاء الملقب سيبويه امام النحاة و اول من بسط علم النحو ولد فى احدى قرى شيراز و قدم البصرة و لزم الخليل، و ناظر الكسائى و اجازته الرشيد بعشرة آلاف درهم، و توفى فى النصف الثانى من القرن الثانى و فى سنة وفاته خلاف. انظر: الزركلى، ١٩٩٧: ٥، ٨١.

^{٢٧} الى هنا كلام سيبويه، و قد نقله المصنف باختلاف يسير. انظر: سيبويه، بى تا: ١٦٨، باب الوقف فى اواخر الكلم المتحركة فى الوصل التى لا تلحقها زيادة فى الوقف.

يَلْتَبُّ قَبْلَ الْاَلِفِ عَيْنًا وَازْكَانَتْ مَمْدُودَةً جَعَلَ عِلْمَ
الْهَمْزَةِ يَحْدُ الْاَلِفِ وَهُوَ الَّذِي اخْتَارُوا مِنْهَا مَنْ يَلْتَبُّ
فَقَصُرَتْ هِيَ الْهَمْزَةُ الْمَقْصُورَةُ كَمَا يَفْعَلُ بِالْاَلِفِ وَالذَّيْبِ
اخْتِرَتْ إِذَا لَزِمَ اسْتُخِي عَيْنُ اَنْ يَلْتَبُّ قَصْرًا وَمَدًّا
وَاعْلَمْ أَنَّ الْعَرَبَ يَخْتَلِفُونَ فِي الْوَقْفِ فِي آخِرِ
الْكَلِمَةِ الْمُتَحَرِّكَةِ فِي الْوَضْعِ الَّتِي لَا يَلْتَقِي بِهَا
فِي الْوَقْفِ فَمَا الْمَضْمُورُ وَالْمَرْفُوعُ فَإِنَّهُ يُوقَفُ
عِنْدَهُ عَلَى اَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ بِالشَّمَامِ وَغَيْرِ الشَّمَامِ
كَمَا يَقِفُ عَلَى الْمَجْزُومِ وَالسَّاكِنِ وَبِأَنَّ تَرْوِمَ
الْمُحَرِّكَةِ وَبِالتَّضْعِيفِ قَالَ سَيَبُوبَةُ وَهَذَا
عِلْمَانِ فَلِالشَّمَامِ نُقْطَةٌ وَالَّذِي أُجْرِي مُجْرِي الْجَزْمِ
وَالسَّاكِنِ خَاوِلٌ وَتَرْوِمُ الْحَرَكَةِ خَطٌّ يَنْبَغِي الْحَرْفِ
وَالتَّضْعِيفِ الشَّرْفُ فَالشَّمَامُ قَوْلُكَ هَذَا خَالِدٌ وَهَذَا
فَرَجٌ وَهَذَا يَجْعَلُ وَأَمَّا تَرْوِمُ الْحَرَكَةِ فَنَحْوُ هَذَا
أَجْمَدٌ كَأَنَّهُ بِيْرِيْدٌ رَفَعَ لِسَانَهُ وَالشَّمَامُ إِنَّمَا يَلْزَمُ فِي
الرَّفْعِ فَقَطٌ وَهُوَ ضَمُّ الشَّقْبِيْنِ وَالسَّرْبِيْمُونِ لِلْأَذْنِ

۱۱/ و حرف اشمام شده برای نابینا در حکم حرف اشمام نشده است، و روم در رفع و نصب و جربه کار می‌رود. و شایسته نیست کسی که ساکن را از متحرک تشخیص نمی‌دهد به کار علامت‌گذاری بپردازد، زیرا کسی که این دو را نمی‌شناسد هر چند علامت‌گذاری می‌کند و [لی‌گویی] علامت‌گذاری نکرده است. و راه شناخت ساکن و متحرک این است که هر حرفی که بتوان با همان حالتش از آن آغاز کرده، آن را تلفظ نمود، آن حرف متحرک است و هر حرفی که نتوان از آن آغاز نمود آن حرف ساکن است. و حرف مشدد حرف ساکنی است که آن را تکرار کرده باشی و بین آن دو حرکتی اضافه نکرده باشی. و حرکت و سکون را این‌گونه می‌توان از هم تشخیص داد که حرکت بخشی از «الف» یا «واو» [مدی] یا «یا» [مدی] است که این قابلیت را دارد که صدای آنها را امتداد دهی و سکون عدم و فقدان این حالت است. آیا نمی‌بینی که می‌توانی ضمه را در کلمه «عمر» امتداد دهی و بگویی «عومر» و نیز کسره را در کلمه «عنب» امتداد دهی و بگویی «عینب» و همچنین فتحه را در کلمه «قمر» بگویی و بگویی «قامر»؟

باب زیر و زبر و علامت‌گذاری قرآن با نقطه

۱۵ روم یعنی «خواستن و طلب کردن» و در اصطلاح علم قرائت یعنی «ضعیف کردن صدای حرکت به گونه‌ای که بیشتر آن حذف شود» رذ: ضباع، ۱۴۲۰: ۴۶. لازم به ذکر است که روم در علم قرائت فقط در مورد حرف مضموم و مکسور به کار می‌رود، رذ: ضباع، ۱۴۲۰: ۴۶، ولی — همان‌طور که در ادامه خواهد آمد — روم از نظر علمای نحو در حرف مفتوح نیز به کار می‌رود.

۱۶ به گفته سیبویه عرب‌ها در قافیه اشعار حرف مضموم را مشدد می‌کنند مثلاً به جایی «سبب» می‌گویند: «سبباً». رذ: سیبویه، بی تا: ۱۶۹.

۱۷ او عمرو بن عثمان بن قنبر حارثی و ملقب به «سیبویه» است که امام و پیشوای نحاه به شمار می‌آید و اولین کسی است که مطالب نحوی را به طور مبسوط بیان کرد. وی در یکی از روستاهای شیراز متولد شد، سپس به بصره رفت و نزد خلیل شاگردی کرد، با کسانای نحوی رقابت علمی داشت و با وی مناظره‌ای انجام داد و از دست هارون الرشید ده هزار درهم جایزه دریافت کرد. سال وفات او مورد اختلاف است ولی در هر حال در نیمه دوم قرن دوم بوده است. رذ: زرکلی، ۱۹۹۷، ۵: ۸۱.

۱۱/ وَهُوَ عِنْدَ الْأَعْمَى بِمَنْزِلَةِ مَا لَمْ يُشَمِّمْ، وَأَمَّا رَوْمُ الْحَرَكَةِ فَيَكُونُ فِي الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْجَرِّ. وَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يَتَعَرَّضَ لِلشَّكْلِ مَنْ لَا يَعْرِفُ السَّاكِنَ مِنَ الْمُتَحَرِّكِ لِأَنَّ مَنْ جَهْلَهُمَا أَشْكَلٌ وَلَمْ يَشْكَلْ^{۲۹}. وَمَعْرِفَةُ السَّاكِنِ مِنَ الْمُتَحَرِّكِ أَنْ تَنْظُرَ كُلَّ حَرْفٍ يُمَكِّنُ أَنْ تَبْتَدِيَهُ وَهُوَ بِحَالِهِ فَهُوَ مُتَحَرِّكٌ، وَكُلُّ مَا لَا يُمَكِّنُ أَنْ تَبْتَدِيَهُ فَهُوَ سَّاكِنٌ. وَالْحَرْفُ الْمَشْدَدُ أَمَّا هُوَ حَرْفٌ سَّاكِنٌ أَعْدَّتَهُ^{۳۰} يَعْنِيهِ وَلَمْ تَفْصِلْ بَيْنَهُمَا بِحَرَكَةٍ. وَتَعْرِفُ الْحَرَكَةَ مِنَ السُّكُونِ بَأَنَّ الْحَرَكَةَ أَمَّا هِيَ جُزْءٌ مِنَ الْفِ أَوْ الْوَ أَوْ يَا يَتَهَيَّأُ أَنْ تَمُدَّ بِهَا صَوْتَكَ وَالسُّكُونُ عَدَمٌ ذَلِكَ الْآ تَرِي أَنَّهُ يُمَكِّنُ أَنْ تَمُدَّ الضَّمَّةَ فِي عَمَرَ فَتَقُولُ عَوْمَرُ وَكَذَلِكَ الْكَسْرَةَ فِي عَيْنَبٍ فَتَقُولُ عَيْنَبٌ وَالْفَتْحَةَ فِي قَمَرَ فَتَقُولُ قَامَرُ.:

باب — شَكْلُ الْمَصَاحِفِ بِالنَّقْطِ

۲۸ مر آنفا ان الروم لا يجرى في المفتوح عند القراء واما عند النحاة فيجری الروم عندهم في المفتوح ايضاً، قال سيبويه: « واما ما كان في موضع نصب او جر فانك تروم فيه الحركة ... واما روم الحركة فتقولك: رابت الحارث ومرت بخالد ... » (سيبويه، بی تا: ۱۷۱، باب الوقف في اواخر الكلم المتحركة في الوصل التي لا تلحقها زيادة في الوقف) والمصنف — هنا — جرى على مصطلح النحاة لا القراء اذ هو في صدد بيان شكل الدفاتر لا المصاحف.

۲۹ كذا، والصحيح: يُشْكِلُ. ۳۰ كذا، والصحيح: اعدته.

وَهُوَ عِنْدَ الْأَعْمَى بِمَنْزِلَةِ مَا لَمْ يُبَيِّنْهُ وَأَمَّا زَوْمٌ
 الْحَرْكَةُ فَيَكُونُ فِي الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْجَرِّ وَلَيْسَ شَيْخٌ
 أَنْ تَحْرُضَ لِلشَّكْلِ مِنْ لَدُنْهَا يَحْرُفُ السَّاكِنُ مِنْ
 الْمُحْرَكِ لِأَنَّ مِنْ جِهَتَيْهِمَا اشْكَلَ وَلَمْ يَشْكَلْ وَمَعْرِفَةُ
 السَّاكِنِ مِنَ الْمُحْرَكِ أَنْ تَنْظُرَ كُلَّ حَرْفٍ
 يُمَكِّنُ أَنْ تَبْتَدِئَ بِهِ وَهُوَ حَالُهُ فَهُوَ مُحْرَكٌ
 وَكُلُّ مَا لَا يُمَكِّنُكَ أَنْ تَبْتَدِئَ بِهِ فَهُوَ سَّاكِنٌ
 وَالْحَرْفُ الْمُسْتَدَدُ أَمَّا هُوَ حَرْفٌ سَّاكِنٌ أَعَدَّتْهُ
 بِعَيْنِهِ وَلَمْ تَفْضِلْ بَيْنَهُمَا حَرْكَةً وَتَعْرِفُ
 الْحَرْكَةَ مِنَ السُّكُونِ بِأَنَّ الْحَرْكَةَ أَمَّا هِيَ حَرْفٌ مِنَ الْفِ
 أَوْ وَاوٍ أَوْ يَاءٍ يَتَّبِعُهَا أَنْ تَمُدَّ بِهَا صَوْتَكَ وَالسُّكُونُ
 عَدَمُ ذَلِكَ الْأَثَرِ أَنَّهُ يُمَكِّنُ أَنْ تَمُدَّ الضَّمَّةَ فِي
 عَمَرَ فَنَقُولُ عُمُومًا وَكَذَلِكَ الْأَسْرَةُ فِي عَنَبٍ فَنَقُولُ
 عَنَبٌ وَالْفَتْحَةَ فِي قَمَرٍ فَنَقُولُ قَامَرًا.

بَابُ

بَابُ شَكْلِ الْمَصَاحِفِ

بِالنَّقْطِ

۱۲/ بدن که: از آنجا که نقطه یک شکل بیشتر ندارد، در [زیر و زبر گذاری با] آن به دو چیز نیاز داریم: اول اینکه رنگش با حرفی که علامت گذاری می شود فرق داشته باشد، و دوم این که محل قرار گرفتنش متفاوت باشد تا نشان دهنده ضمه، فتحه، کسره و موارد دیگر باشد.

[مصنّف این کتاب] ابوبکر [بن السراج] گوید: من [در اینجا] به خواست خدا آنچه را یزیدی^{۱۸} از ابو عمرو بن العلاء^{۱۹} نقل کرده است ذکر می کنم و اگر نیازی به توضیح داشت توضیحی بر آن می افزایم و اگر چیزی را جا انداخته بود آن را ذکر خواهم کرد.

یزیدی گوید: اگر حرف مضموم باشد یک نقطه مقابل آن گذارده می شود و اگر مفتوح باشد یک نقطه روی آن و اگر مکسور باشد یک نقطه زیر آن قرار می گیرد. این کار در مورد هر حرف بی علامتی که ابهام داشته باشد انجام می گیرد، مگر مواردی که اعرابش با کمک حرف دیگری مشخص شود که در این صورت به خاطر ایجاز و اختصار از زیر و زبر گذاری آن صرف نظر می شود. وی اضافه کرد که زیر و زبر گذاری باید با ایجاز و اختصار صورت گیرد و اگر علمای لغت به دنبال زیر و زبر گذاری همه حروف بودند [مثلاً] باید در عبارت ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ﴾ روی هر یک از «کاف»، «میم» و «ثا» یک نقطه می گذاردند، ولی آنها با گذاردن یک علامت فتحه روی «میم» خود را [از زیر و زبر گذاری باقی حروف] بی نیاز کردند و همین یک علامت نحوه خواندن این کلمه را مشخص می کند. و ایجاز و اختصار در زیر و زبر گذاری بهتر و مطلوب تر است، یعنی وقتی علامتی لازم باشد ولی بتوان با علامت دیگری آن علامت را مشخص کرد، به جهت رعایت اختصار از آن صرف نظر می شود. پس وقتی مثلاً بخواهی ﴿قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ را زیر و زبر گذاری کنی کافی است روی «قاف» یک علامت ضمه بگذاری و علامت گذاری

^{۱۸} یحیی بن المبارک الیزیدی که به خاطر ارتباط داشتن با یزید بن منصور، دایی مهدی، به «یزیدی» معروف شد. او شاگرد خلیل و ابو عمرو بود و قرائت قرآن را از ابو عمرو فرا گرفت و در دربار هارون الرشید وارد و معلم مأمون شد. یزیدی در سال ۲۰۲ وفات کرد. رک: ذهبی، ۱۴۱۷: ۹۰-۹۱.
^{۱۹} ابو عمرو بن العلاء مازنی، مقرئ و نحوی بزرگ بصره و از قراء سبعة بود. در مورد اسم او اختلاف نظر وجود دارد، نام او را زُتَان، یحیی، محبوب و ... گفته اند. در سال ۶۸ یا ۷۰ ق متولد و در سال ۱۵۴ق از دنیا رفت. رک: همان: ۶۲-۶۳.

۱۲/ اعلم ان النقط لَمَا كَانَ صَوْرَةً وَاحِدَةً أُحْتِجَ فِيهَا الي شِيئين:
اِحدهما ان يَكُونَ لَوْنُهُ غَيْرَ لَوْنِ الْمَنْقُوطِ،

والثاني اختلاف وَضْعِهَا حَتَّى تَدُلَّ عَلَي الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْجَرِّ^{۳۱} وَغَيْرِ ذَلِكَ.

قَالَ ابُوبَكْرٍ: وَاَنَا اذْكَرُ مَا حَكَاهُ الْيَزِيدِيُّ^{۳۲} عَنْ أَبِي عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ^{۳۳}، فَاِنْ اُجُوِحَ ذَلِكَ الي زِيَادَةِ بَيَانِ زِدْتِ، وَانْ غَادَرَ شَيْئًا ذَكَرْتَهُ انْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ الْيَزِيدِيُّ: اِذَا كَانَ الْجَرْفُ مَرْفُوعًا نَقَطْتَهُ قَدَامَهُ، وَ اِذَا كَانَ نَصْبًا فَفَوْقَهُ، وَ اِذَا كَانَ خَفْضًا فَتَحْتَهُ، تَفْعَلُ بِكُلِّ جَرْفٍ عِي^{۳۴}، تَعْطِيهِ حِصَّتَهُ مِنَ الْاِعْرَابِ اِلَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِغَيْرِهِ عَلَيْهِ فَتَتْرَكُهُ لِلْاِيْجَازِ، وَقَالَ: اِنَّمَا النَّقْطُ عَلَي الْاِيْجَازِ، وَلَوْ اَنَّهُمْ تَتَبَعُوا كُلَّ مَا يَنْبَغِي انْ يَنْقُطُ عَلَيْهِ نَقَطُوا ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ﴾^{۳۵} فَوْقَ الْكَافِ وَالْمِيمِ وَالْثَا وَلَكِنَّهُمْ اسْتَعْنَوْا بِنَصْبَةِ^{۳۶} الْمِيمِ فَعَرَفَتْ. وَ الْاِيْجَازُ فِي النَّقْطِ احْسَنُ، فَاِذَا جَاءَ شَيْئٌ يُسْتَدَلُّ بِغَيْرِهِ عَلَيْهِ تُرِكَ لِلْاِيْجَازِ، اِذَا جَاءَ مِثْلُ ﴿قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^{۳۷} فَاتَّكَ تَنْقُطُ عَلَي الْقَافِ رَفْعَةً^{۳۸} وَلَا تَنْقُطُ

^{۳۱} المراد بالرفع والنصب والجر: الضمة والفتحة والكسرة. ^{۳۲} هو يحيى بن المبارک اليزیدی الامام ابو محمد البصري النحوي المقرئ، و عرف باليزیدی لاتصاله بيزيد بن منصور خال المهدي يؤدب ولده، جود القرآن على ابي عمرو وحدث عنه واخذ عن الخليل ايضا، واتصل بالرشيد وادب المأمون. توفي سنة ۲۰۲ (الذهبي، ۱۴۱۷: ۹۰-۹۱).
^{۳۳} هو ابو عمرو بن العلاء المازني المقرئ النحوي البصري مقرئ اهل البصرة و هو من القراء السبعة و اختلاف في اسمه فقيل: زُتَان وقيل: يحيى وقيل: محبوب وقيل غير ذلك. ولد سنة ۶۸ وقيل: ۷۰ و توفي سنة ۱۵۴. انظر: الذهبي، ۱۴۱۷: ۶۲-۶۳.
^{۳۴} اي مشتبه مشكل غير واضح، ففي مختار الصحاح (الرازي، ۱۴۲۶): العي ضد البيان وقد عي في منطقه فهو عي على فعل.
^{۳۵} البقرة: ۲۶۵.
^{۳۶} اي فتحة الميم.
^{۳۷} آل عمران: ۱۶۹.
^{۳۸} اي ضمة.

أعلم أن النقط لما كان صُورَةً وأخذَةً أُجْتَبِحَ فِيهَا
 التَّشْبِيهُ أَحَدُهُمَا إِنْ يَكُونُ لَوْنُهُ غَيْرَ لَوْنِ الْمَنْقُوطِ
 وَالتَّابِي اخْتِلَافُ وَضْعِهَا حَتَّى تَدُلَّ عَلَى التَّرْفِيعِ وَالتَّغْيِيبِ
 وَالجَّرِّ وَغَيْرَ ذَلِكَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا إِذْ كُنَّا مَا
 حَكَاهُ الْبَرِيدِيُّ عَنِ أَبِي عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ فَازْجُوحِ
 ذَلِكَ إِلَى زِيَادَةِ بَيَانِ زِدْتِ وَأَنْ غَادَرَ شَيْئًا ذَكَرْتَهُ
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْبَرِيدِيُّ إِذَا كَانَ الْحَرْفُ مَرْفُوعًا نَقِطْتَهُ
 قَدَامَةً وَإِذَا كَانَ نَصْبًا فَفَوْقَهُ وَإِذَا كَانَ خَفِضًا
 فَحِثَّةً تَفْعَلُ بِكُلِّ حَرْفٍ حِي تَعْطِيهِ حِصَّتَهُ مِنْ
 الْأَعْرَابِ إِلَّا مَا بَسْتَدِلُّ بِغَيْرِهِ عَلَيْهِ فَتُرَكُّهُ لِإِيجَازِ
 وَقَالَ أَيْمَانَ النَّقِطِ عَلَى الْإِيجَازِ وَلَوْ أَنَّهُمْ تَبِعُوا كُلَّ
 مَا يَنْبَغِي أَنْ يَنْقُطَ عَلَيْهِ نَقَطُوا كَمَا تَمَثَّلَ جِنَّةٌ قَوْماً الْكَافِ
 وَالْمِيمِ وَالنَّوْءِ لَكِنَّهُمْ اسْتَعْنَوْا بِنَصْبِهِ الْمِيمِ
 فَحَرَفَتْ وَالْإِيجَازُ فِي النَّقِطِ أَحْسَنُ فَإِذَا جَازَى
 بَسْتَدِلُّ بِغَيْرِهِ عَلَيْهِ تُرَكُّ لِلْإِيجَازِ إِذَا جَازَى قَبِلُوا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَانْكَتَبْتُ عَلَى الْقَافِ رَفْعَةً وَأَشْفَطُ

۱۳/ «تا» لازم نیست، زیرا ضمه «قاف» نشان می‌دهد که این کلمه «قُتِلُوا» است. البته اگر ﴿وَقَتِلُوا تَقْتِيلًا﴾ — یعنی با تشدید — باشد باید تشدید گذاشت تا با وزن «فُعِلُوا» — بدون تشدید — اشتباه نشود؛ و موارد مشابه نیز به همین ترتیب که برایتم انجام می‌شود.

و اگر همزه ممدوده نباشد باید قبل از آن یک نقطه بگذاری، ولی اگر ممدوده باشد نقطه را باید بعد از آن بگذاری، مثل ﴿أَتَيْنَا بِهَا﴾ که نقطه قبل از آن قرار می‌گیرد، زیرا [همزه‌اش ممدوده نیست و] به معنای «آوردیمش» است. ولی در مورد [امثال] ﴿أَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ﴾ نقطه بعد از آن قرار می‌گیرد زیرا [همزه‌اش ممدوده است] و به معنای «به او دادیم» می‌باشد. این گونه باید عمل کنی تا مقصور و ممدود را از هم متمایز کرده باشی. و همچنین وقتی همزه در آخر کلمه باشد — مانند ﴿جَاءَ﴾ و ﴿شَاءَ﴾ و ﴿اضَاءَ لَهُمْ﴾ — نقطه بعد از آن قرار می‌گیرد، و نیز وقتی با تنوین باشد [مانند: ﴿انزَلْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ و ﴿السَّمَاءِ بِنَاءً﴾ [بعد از آن قرار می‌گیرد] و اگر غیر ممدود باشد قبل از آن نوشته می‌شود مانند: ﴿شَيْئًا﴾ و ﴿سُوءًا﴾ و ﴿مَلَجًا﴾. و [یزیدی در ادامه] گوید: در هنگام زیر و زبر گذاری با نقطه باید «همزه» را «عین» فرض کنی، حال اگر «عین» قبل از «واو» قرار گرفت نقطه را در پشت آن بگذار و اگر کاملاً جای «واو» قرار گرفت و ساکن یا مضموم بود آن را در پیشانی «واو» قرار بده

۱۳/ علی التاء، لأنَّ الرَّفْعَةَ عَلِي الْقَافِ تَدَلُّ عَلِيَّ أَنَّهَا «قَتِلُوا» إِلَّا أَنْ يَجِيَّ ﴿وَقَتِلُوا تَقْتِيلًا﴾^{۳۹} مُتَقَلَّةٌ فَلَا بَدَّ مِنَ التَّشْدِيدِ، لِيَلَّا^{۴۰} تَخْتَلِطُ بِفَعْلُوا الْخَفِيفَةَ وَمَا جَاكَ مِمَّا يُشْبِهُ هَذَا فَعَلِي مَا ذَكَرْتُ لَكَ. وَإِذَا كَانَتْ الْهَمْزَةُ غَيْرَ مَمْدُودَةٍ فَانْكَ تَنْقِطُهَا قَبْلَهَا، فَإِذَا كَانَتْ مَمْدُودَةً نَقِطُهَا بَعْدَهَا، مِثْلَ ﴿أَتَيْنَا بِهَا﴾^{۴۱} النَّقْطَةُ قَبْلَهَا لِأَنَّ مَعْنَاهُ جِئْنَا بِهَا، وَ ﴿أَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ﴾^{۴۲} بَعْدَهَا لِأَنَّ مَعْنَاهُ اعْطَيْنَاهُ، وَأَمَّا نَقِطُهَا كَذَلِكَ لِتَفْرُقَ بَيْنَ الْمَقْصُورِ وَالْمَمْدُودِ، وَكَذَلِكَ إِضًا إِذَا كَانَتْ فِي آخِرِ الْكَلِمَةِ نَحْوَ ﴿جَاءَ﴾ وَ ﴿شَاءَ﴾ وَ ﴿اضَاءَ لَهُمْ﴾^{۴۳} النَّقْطَةُ بَعْدَهَا، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَ مُنَوَّنًا ﴿انزَلْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾^{۴۴} وَ ﴿السَّمَاءِ بِنَاءً﴾^{۴۵}. فَإِذَا كَانَ غَيْرَ مَمْدُودٍ قَبْلَهُ، نَحْوَ ﴿شَيْئًا﴾^{۴۶} وَ ﴿سُوءًا﴾^{۴۷} وَ ﴿مَلَجًا﴾^{۴۸}. قَالَ: وَتَنْظُرُ فِي النَّقْطِ إِلَى الْهَمْزَةِ فَتَجْعَلُهَا عَيْنًا، فَإِنْ كَانَتْ الْعَيْنُ تَقَعُ قَبْلَ الْوَاوِ جَعَلْتَهَا فِي قِفَاهَا، وَإِنْ كَانَتْ تَقَعُ هِيَ الْوَاوُ وَهِيَ مَجْرُومَةٌ أَوْ مَرْفُوعَةٌ جَعَلْتَهَا فِي جِهَةِ الْوَاوِ

۳۹ الاحزاب: ۶۱.	۴۰ ای نلأ.	۴۱ الانبياء: ۴۷.
۴۲ القصص: ۷۶.	۴۳ البقرة: ۲۰.	۴۴ البقرة: ۲۲.
۴۵ البقرة: ۲۲.	۴۶ البقرة: ۴۸ و ...	۴۷ النساء: ۱۱۰ و ...
۴۸ التوبة: ۵۷.		

على التاء لان الذفحة على القاف تدل على انها قتلوا
 الا ان يحى وقيلوا اتقينا منتقلة فلا بد من التشديد
 لئلا يختلط بفعلوا الخفيفه وما جاء مما يشبهه
 هذه على ما ذكرنا لك واذا كانت الهمزة غير
 ممدودة فلنكتنقظها قبلها فاذا كانت ممدودة
 نقطها بعدتها مثل اتيانها التقطه قبلها لان
 معناه جينا بها واثينا من الكوز بعد ما لان
 معناه اعطيناه وانما نقطتها كذلك لتفرق
 بين المقصور والممدود وكذلك ايضا اذا كانت
 في آخر الكلمة نحو جأ وشأ واهلهم النقطه
 بعدتها وكذلك ان كان متونا انزل من السماء
 ما والسماء فاذا كان غير ممدود وقبله
 نحو شياً وشوا وملجأ قال وتنظر في النقط
 الى الهمزة فجعلها عيناً فان كانت العين تقح
 قبل الواو جعلتها في قفاها وان كانت تقح في الواو
 وهي مجزومة او مرفوعة جعلتها في جبهه الواو

۱۴/ مانند «یؤمنون»، همزه در پیشانی آن قرار می‌گیرد: یوء. و همچنين است کلمه «رؤف» طبق قرائت کسانی که آن را بر وزن فَعْل می‌خوانند^{۲۰} و طبق نظر کسانی که آن را بر وزن فَعُول می‌خوانند^{۲۱} در پشت نوشته می‌شود. او در ادامه گوید: و همچنين است «هاؤلاء» [که] در پیشانی [قرار می‌گیرد]. البته اصل این است که نقطه در وسط «واو» قرار گیرد ولی به قسمت پیشانی [«واو»] منتقل شده است تا از سیاهی خط فاصله بگیرد. ابوبکر [ابن سراج] گوید: این چنین آن را از خط یزیدی نقل کردم.

﴿أَنْبُوكُمْ﴾^{۲۲} با «واو» و ﴿أَوْنَبُوكُمْ﴾ و ﴿أُونَبُوكُمْ﴾. او می‌گوید: طبق روش اخفش با «یا» و طبق روش سیبویه خوب است که با «واو» نوشته شود. و نیز گفته است: و همچنين «انبيکم» در پیشانی^{۲۳} قرار می‌گیرد. و اما «واو» مفتوحی که کرسی همزه است، نقطه روی «واو» قرار می‌گیرد مثل ﴿يُؤْخِرْكُمْ﴾ و نیز ﴿تُؤْخِرْنَا﴾ [که] روی «واو» [قرار می‌گیرد].

و اما همزه‌ای که پشت «واو» قرار می‌گیرد — یعنی زمانی که همزه قبل از «واو» باشد —، مثل [کلمه] ﴿يَسْتَهْزِءُونَ﴾ است که همزه قبل از «واو» نوشته می‌شود و همچنين است ﴿لِيُؤْطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ﴾ همزه پشت «واو» قرار می‌گیرد، زیرا این [کلمه] مانند «يستهزءون» است که «عين» را قبل از «واو» می‌بینی و از همین قاعده است: ﴿أَتُوا الْعِلْمَ﴾ [که همزه] پشت «واو» [است] زیرا مانند

۲۰ یعنی: ابو عمرو، يعقوب، حمزه، كسائي، خلف وشعبة. رك: قاضي، ۱۴۰۴: ۴۰.

۲۱ یعنی: باقي قراء عشرة.

۲۲ ظاهراً اشاره است به کلمه «أُونَبُوكُمْ» (آل عمران: ۱۵) و «أَنْبُوكُمْ» (آل عمران: ۴۹) و موارد مشابه. البته طبق بیان مغلطاتی همزه قبل از کاف روی یاء نوشته می‌شود و همزه دوم، فقط در اُونَبُوكُمْ (آل عمران: ۱۵) روی واو قرار می‌گیرد. رك: المخللاتي، ۱۴۲۸: ۳۶۸.

۲۳ ظاهراً منظور از «پیشانی»، «پیشانی واو» است.

۱۴/ مثل «يُؤْمِنُونَ» الهمزة تقع في جَبْهَتِهَا يُوءٌ. وكذلك «رؤف» فيمن جعلها فعلاً^{۴۹} ومن جعلها فعولاً^{۵۰} فقال رؤف جعلها في القفا. قال وكذلك «هاؤلاء» في الجبهة وإنما كان أصلها أن تقع النقطة في جوف الواو ولكن نُجِبَتْ الي الجبهة لتتنجى عن السواد. قال أبو بكر: كذا نقلته بخط يزيدي. ﴿أَنْبُوكُمْ﴾^{۵۱} بالواو و ﴿أُونَبُوكُمْ﴾ و ﴿أُونَبُوكُمْ﴾، هذا وقال: علي مذهب الاخفش يكتب بالياء وعلي مذهب سيبويه ينبغي ان يكتب بالواو، قال: وكذلك انبيكم في الجبهة^{۵۲}. وأما ما كانت متحركة بالنصب وهي مهموزة فان النقطة تكون فوق الواو مثل ﴿يُؤْخِرْكُمْ﴾^{۵۳} وكذلك «تؤخذنا»^{۵۴} فوق الواو. وأما الهمزة التي تقع في قفا الواو إذا كانت قبلها فمثل ﴿يَسْتَهْزِءُونَ﴾ قبل الواو، وكذلك ﴿لِيُؤْطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ﴾^{۵۵} هي في قفاها لأنها في قياس يَسْتَهْزِءُونَ فتجد العين قبل الواو ومنه ﴿أَتُوا الْعِلْمَ﴾^{۵۶} في القفا لان قياسها

۴۹ هم ابو عمرو و يعقوب و حمزة و الكسائي و خلف و شعبة. انظر: القاضي، ۱۴۰۴: ۴۰.

۵۰ وهم باقي العشرة. المصدر السابق.
۵۱ الظاهر انه يعني الهمزة بعد الباء و اختلاف الاخفش و سيبويه في كتابتها مع انه لم يرد خلاف عن علماء الرسم في رسمها ياء. قال المخلطاتي: «قل اُونَبُوكُمْ» (آل عمران: ۱۵) صورت الهمزة الثانية هنا واو — الي ان قال — واما الثالثة فهي مصورة ياء على قاعدة المتوسطة المضمومة بعد كسر و لم تصور الهمزة واو في هذا اللفظ الا في هذا الموضع واما غيره منه نحو «وأنبيكم بما تأكلون» (آل عمران: ۴۹) ... فبالالف على قاعدة المبتدأة. المخلطاتي، ۱۴۲۸: ۳۶۸.

۵۲ و الظاهر أنه يعني «بالجبهة»، «جبهة الواو». و قد تقدم انه لم يرد خلاف عن علماء الرسم في رسم الهمزة قبل الكاف، ياء. و ذهب المصنف هنا — تبعاً لابي عمر و البصري و اليزيدي — الي القياس في رسم المصحف، مع ان علماء الرسم يمنعون من القياس في رسم المصحف.

۵۳ ابراهيم: ۱۰.

۵۴ البقرة: ۲۸۶.

۵۵ الانعام: ۵.

۵۶ التوبة: ۳۷.

۵۷ محمد «ص»: ۱۶.

مثل يُؤمّنون القمرّة تفتح في جنبها يوء : .
 وكذلك روف فيمن جعلها فعمل ومر جعلها
 ففجول فقال روف جعلها في التقاء قال وكذلك
 هاؤلا في الجنبهه وانما كان اصلها ان تفتح
 النقطه في جوف الواو ولا حركت الى الجنبه
 لتتجى عن السواد قال ابوبكر كذا نقلته بخط
 الزيدى ابو بكر بالواو واو بيكر او بيكر هذا
 وقال على مذهب الاخفش يكتب بالياء وعلى مذهب
 سيبويه يتبعى ان يكتب بالواو قال وكذلك انبلم
 في الجنبهه واما ما كانت متحركه بالنصب وهي مهموره
 فان النقطه تكون فوق الواو مثل يوء خزم وكذلك
 تواخذنا فوق الواو واما القمرّة التي تفتح في
 قفا الواو اذا كانت قبلها فمثل يشتمر عوز قبل
 الواو وكذلك ابوا طوا عده ما حرم الله هي
 في قفاها لانها في قياس يشتمر عوز فتحمد العيز
 قبل الواو ومنه اتوا العلم في القفال لا قياسها

۱۵/ «عوتوا العلم» است که «عین» قبل از «واو» است. و «واو» را باید حتماً نوشت، زیرا وزن این کلمه «أفعلوا» است.

و اما «وأتوا به متشابهاً» نقطه مقابل «الف» قرار می‌گیرد و نیز «اولیک» که همزه مقابل «الف» نوشته می‌شود و «واو» جایگاهی ندارد، زیرا مانند «غلایک» است و «واو» به خاطر مضموم بودن همزه نوشته شده است.

و اما در کلمه «الاعولی» همزه پشت «واو» قرار می‌گیرد، زیرا مانند «عولی» است که «عین» قبل از «واو» است و «واو» حذف نمی‌شود و هم‌چنین است «أوف بعهدکم» [که نقطه] پشت «واو» [نوشته می‌شود] مانند «عوف» که همزه قبل از «واو» است.

یزیدی [در ادامه] گوید: و هم‌چنین است وقتی که همزه مفتوح باشد مثل: «القرءان» و «نبأنا الله» و «نبأ ابني ادم» و امثال آن، مانند «لا ملجأ من الله» و «فرأه حسناً» که دو نقطه روی آن گذارده می‌شود. و چنین همزه‌هایی که یک همزه قبل از «الف» و دیگری بعد از آن نوشته می‌شود «مقیده» نام دارد، که دومی کمی بالاتر از اولی قرار می‌گیرد، زیرا علامت فتحه است. و به این علت دو نقطه روی آن نوشته می‌شود که یکی علامت همزه و دیگری علامت فتحه باشد، ولی اگر همزه ساکن باشد فقط یک نقطه قبل از

۱۵/ عوتوا العلم فالعین قبل الواو، والواو لا بد من کتابها لأنها أفعلوا. وأما «وأتوا به متشابهاً»^{۵۸} فالنقطة قدام الالف، وكذلك «اولیک»^{۵۹} الهمزة قدام الالف والواو ليس لها موضع، لان قياسها غلايك والواو كتبت لان الهمزة مرفوعة. وأما «الاعولي»^{۶۰} فان الهمزة في قفا الواو، لان قياسها عولي فالعین قبل الواو والواو ثابتة، ومثل ذلك «أوف بعهدکم»^{۶۱} في القفا قياسها عوف فالهمزة قبل الواو. قال: وكذلك اذا كانت الهمزة منتصبه نحو «القرآن»^{۶۲} و «نبأنا الله»^{۶۳} و «نبأ ابني ادم»^{۶۴} وما اشبه ذلك مثل «لا ملجأ من الله»^{۶۵} وقوله «فرأه حسناً»^{۶۶} فانه ينقط عليها ثنتان - فهذه تسمى المقيدة -^{۶۷} واجدة قبل الالف والأخرى بعدها، إلا ان الآخرة منهما ارفع من الأولى شيئاً لأنها النصبة، وأما نقط عليها ثنتان لان واجدة للهمزة وأخرى للنصبة، فان كانت جرماً فلا تنقط إلا واجدة قبل

۵۸ البقرة: ۲۵.	۵۹ البقرة: ۵ و ۵...	۶۰ طه: ۲۱ و ۲۲...
۶۱ البقرة: ۴۰.	۶۲ البقرة: ۱۸۵ و ۱۸۶...	۶۳ التوبة: ۹۴.
۶۴ المائدة: ۲۷.	۶۵ التوبة: ۱۱۸.	۶۶ فاطر: ۸.

^{۶۷} عرف الدانی المقيدة فقال: «و الف على خاصرتها نقطتان و تسمى المقيدة والالف بينهما، نقطة للهمزة و نقطة للفتحة و ذلك مثل: مَبْوَأُ صَدَقٍ و انشَأَكُم و ذَرَأَكُم و شَبِهَهُ». (الدانی، ۱۴۰۷: ۲۴۷). و الخاصرة من الانسان - كما في المعجم الوسيط -: ما بين رأس الورک و اسفل الاضلاع و هما خاصرتان. و أما «سميت مقيدة لانها تنقط قدام و وراء» (الدانی، ۱۴۰۷: ۲۲۱).

عوتوا العجم فالعجز قبل الواوِ والواو لا أبد
 من كتابها لانها افعلوا واما واتوا به متشابهما
 فالنقطة قدام الالف وكذلك اوليك الهمز
 قدام الالف والواو ليس لها موضع لان قياسها
 علىيك والواو كُتبت لان الهمزة متر فوعية
 واما الاءولي فان الهمزة في قفا الواو لان قياسها
 عولي فالعجز قبل الواو والواو ثابتة ومثل ذلك
 اوف بعهدكم في القفا قياسها عوف فالهمزة
 قبل الواو قال وكذلك اذا كانت الهمزة
 متصبة نحو القران وبنانا الله ونبا ابي ادم وما
 اشبه ذلك مثل لا ملجأ من الله وقوله فراه حسنا
 فانه ينقط عليها شتان فهذه تسمى المقيدة واحده
 قبل الالف والآخرى يعدها الا ان الآخرة
 منها ارفع من الأولى شيئا لانها التصبه واما نقط
 عليها شتان لان واحده للهمزة والآخرى للتصبه
 فان كانت جزما فلا تنقط الا واحده قبل

۱۶/ «الف» گذاشته می شود، مثل ﴿وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا﴾، ﴿فَأَمْرَ اهْلِك﴾^{۶۹} [که] یک نقطه قبل از «الف» نوشته می شود.

و وقتی دو همزه کنار هم قرار گیرند، مثل ﴿أَنْذَرْتَهُمْ﴾ یا ﴿أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ﴾، کسانی که آن دو همزه را به یک همزه با صدای «آ» تبدیل کرده، همزه دوم را ترک می کنند و این گونه می خوانند: «آنذرتهم» — که قرائت ابوعمر و بن العلاء^{۷۵} و لهجه عرب های فصیح است — [در چنین حالتی] یک نقطه قبل از «الف» در بالا قرار می دهند، مثل حرکت گذاری «آتینا»، و کسانی که این دو همزه را به همین شکل دو همزه قرائت می کنند آن را به شکل همزه مُقَيَّدَه — همان طور که در مورد «نَبَأْنَا اللّٰهَ» و امثال آن توضیح دادیم — نقطه گذاری می کنند.

و اما در مورد ﴿آدَمَ﴾ و ﴿آمَنُوا﴾ یک نقطه بعد از «الف» در بالا گذاشته می شود. و اگر دو همزه حرکتشان یکسان نباشد، مثل ﴿السُّفَهَاءُ أَلَا﴾، همزه اش این گونه نقطه گذاری می شود که یک نقطه روی الف «السُّفَهَاءُ» و الف «أَلَا». و اگر همزه «أَلَا» خوانده نشود — که این قرائت ابوعمر و است در هنگامی که حرکت دو همزه یکسان نباشد — [در این حال] روی همزه دوم نقطه ای گذارده نمی شود. و نیز می توانی یکی را با رنگ قرمز و دیگری را با رنگ سبز نقطه گذاری کنی تا مشخص شود که در این مورد اختلاف قرائت وجود دارد. و همچنین است وقتی چیزی از این قبیل پیش آید که دو وجهی است؛ باید یکی

^{۶۹} که البته صحیح آن «و امر» با واو است نه با فاء. ^{۷۵} لازم به ذکر است که اولاً: همان طور که علمای قرائت — مثل ابن الجزری در تقریب النشر — گفته اند: در قرائت ابوعمر و همزه دوم حذف نمی شود بلکه تسهیل شده و بین همزه اول و دوم الفی قرار می گیرد، ثانیاً: این قرائت مختص ابوعمر و نیست بلکه ابوجعفر، فالون و هشام نیز این گونه قرائت کرده اند. ر.ک: ابن الجزری، ۱۴۱۲: ۲۳ — ۲۷.

۱۶/ الالف نحو ﴿وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا﴾^{۶۸}، ﴿فَأَمْرَ اهْلِك﴾^{۶۹} واحدة قبل الالف.

و اذا جات همزتان مثل «انذرتهم»^{۷۰} او ﴿أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ﴾^{۷۱} فمن جعلها مدَّةً وهَمَزَ أَحَدَهُمَا وَ تَرَكَ الأخرى فقال: «آنذرتهم» وهو قولُ أبي عمرو بن العلاء^{۷۲} والعزب الفصحى نقطتها واحدة قبل الالف في إغلاها كما ينقط «آتينا» ومن همزها همزتين نقطتها مقيدة علي ما وصفناه لك في «نَبَأْنَا اللّٰهَ» وما أشبهه. واما ﴿آدَمَ﴾^{۷۳} و ﴿آمَنُوا﴾^{۷۴} فواحدة بعد الالف في إغلاها و اذا كانت الهمزتان مختلفتين^{۷۵} مثل ﴿السُّفَهَاءُ أَلَا﴾^{۷۶} فان همزتها نقطت نقطتة علي الف «السُّفَهَاءُ» و الف «أَلَا» و ان تُرِكَت^{۷۷} همزة «أَلَا» — وهو قولُ عمرو^{۷۸} إذا اختلفتا — تركت الآخرة ولم يُنقط عليها، و ان أُجِبَّتْ نُقِطت علي إحداهما بحمزة و الأخرى بخضرة ليُعلم ان فيهما اختلافاً^{۷۹}، و كذلك إذا جاشي من هذاله و جهان نقطت علي إحداهما

^{۶۸} البقرة: ۱۹۱. ^{۶۹} كذا و الصحيح: «و امر اهلك» (طه: ۱۳۲) بالواو. ولم يرد في القرآن الكريم «فامر اهلك» بالفاء. ^{۷۰} البقرة: ۶. ^{۷۱} المائدة: ۱۲۴.

^{۷۲} اي قراءته و هو من القراء السبعة. و لا يخفى ان اباعمر و لم يترك الهمزة الثانية — على حدّ تعبير المصنف — بل حقق الاولى و سهل الثانية مع ادخال الف بينهما ثم لم يتفرد ابو عمرو بهذا، فان القراء العشرة قد اختلفوا في الهمزتين المجتمعين في كلمة واحدة، فسهل الثانية منهما مع ادخال الف بينهما ابوعمر و ابوجعفر و قالون و هشام من طريق الحلواني و ابدل ورش — بخلف عنه — الهمزة الثانية الفا خالصة و سهلها ابن كثير و رويس و حققها الباقون. كما بينها ابن الجزري في تقريب النشر في القراءات العشر. انظر: ابن الجزري، ۱۴۱۲: ۲۳ — ۲۷. ^{۷۳} البقرة: ۳۱. ^{۷۴} البقرة: ۹ و ۹.

^{۷۵} اي مختلفتين في الحركة. ^{۷۶} البقرة: ۱۳. ^{۷۷} المراد بتركها تسهيلها او ابدالها ففي مثل «شهداء إذ» (البقرة: ۱۳۳) تُسهل كالباء و في «جاء أُمي» (المؤمنون: ۴۴) — و لم يرد في القرآن غيره — تسهيل كالواو و في مثل «السفهاء ألا» تبدل واو خالصة و في مثل «خطبة النساء أو» (البقرة: ۲۳۵) تبدل ياء خالصة و في مثل «يشاء إلي» (البقرة: ۱۴۲) ابدلها بعضهم واو خاصة و سهلها آخرون كالباء. انظر: البناء، ۱۴۰۷: ۱۹۶ — ۱۹۷. ^{۷۸} و هذه كسابقته لا تختص بابي عمرو. ^{۷۹} اي اختلافا في قراءتهما.

بلغ مقابلة علي
سيدنا الشيخ الاحمام
ابى الفرج عبداللّه
بن اسعد ادام الله
علوه
ابى صح

الالف نحو وانوا البيوت من ابوابها فامر اهل
 واحد قبل الالف واذا جاءت همزة مثل
 انذرتهم او انت قلت للناس فمن جعلها ممدّة
 وهمز اخداها وتركة الاخرى فقال انذرتهم
 وهو قول ابي عمرو وبن العلاء والعرب الفصحا
 نقطها واحدة قبل الالف في اغلاها كما
 ينقط اتيئا ومزهمزها همزة تنير نقطها مقبدة
 على ما وصفناه لك في نبأنا الله وما اشبهه واما
 ادمر وامنوا فواحدة بعد الالف في اغلاها
 واذا كانت الهمزتان مختلفتين مثل السفها الا
 فان همزتها نقطت نقطة على الف السفها
 والفا وان تركت همزة الا وهو قول ابي عمرو
 اذا اختلفتا تركت الاخرة ولم ينقط عليها
 وان اجبت نقطت على احدها بحمزة والاخرى
 مخضرة ليحذر از فيها اختلافا وكذا اذا
 جاشي من هذا وجهان نقطت على احدها

بلغ معانيه
 على سيدنا
 الامام ابي البركات
 عبد الله بن
 اسعد ادمر
 بن عزة

۱۷/ را با قرمز و دیگری را با سبز نقطه گذاری کنی تا معلوم شود که در این مورد اختلاف قرائت وجود دارد. و وقتی دو همزه با حرکت یکسان ولی در دو کلمه واقع شوند، مثل ﴿جَاءَ أَمْرُنَا﴾ و ﴿شَاءَ أَنْشُرَهُ﴾، ابو عمرو در چنین مواردی همزه اول را نمی خواند و از نظر او این مورد شبیه موردی نیست که حرکت دو همزه یکسان نباشد، زیرا به اعتقاد او وقتی حرکت دو همزه یکسان باشد یکی از دو همزه جایگزین همزه دیگر می شود، ولی وقتی حرکتشان متفاوت باشد هیچ کدام جایگزین دیگری نمی شود و از اینجاست که ابو عمرو در مورد دو همزه یکسان [اولی را حذف کرده فقط] دومی را می خواند. حال در جایی که حرکت دو همزه یکسان باشد، به همان صورتی که گفتم، کسانی که هر دو همزه را می خوانند هر دو را نقطه گذاری می کنند، [یعنی یک نقطه] کمی بعد از الف «جاء» و در بالا، - چرا که «الف» آن ممدوده است - و [یک نقطه] روی «الف» «امرنا» و کمی قبل از آن، زیرا این «الف» مقصوره است. و کسانی که به روش ابو عمرو می خوانند، روی «الف»، جز با رنگ سبز نقطه نمی گذارند و کسانی که همزه «جاء» را نمی خوانند جز با رنگ سبز روی «الف» آن نقطه نمی گذارند تا اختلاف^{۲۶} در این مورد مشخص شود.

وی در ادامه گوید: در قرآن کلمه هایی هست که طبق تلفظشان نوشته نشده اند، مثل ﴿العلموا﴾^{۲۷} و ﴿البروا﴾^{۲۸} که وقتی [می خواهی] «العلماء» را نقطه گذاری کنی، نقطه را در پیشانی «واو» بگذار زیرا «واو» جایگزین «الفی» است که شایسته بود

^{۲۶} یعنی اختلاف قراء در قرائت چنین مواردی.

^{۲۷} «علماء» در شعراء: ۱۹۷، و «العلماء» در فاطر: ۲۸.

^{۲۸} «براء» در ممتحنة: ۴.

۱۷/ بجمزة والأخری بخضرة لیعلم اختلافهما.^{۸۰} و اذا كانت الهمزتان متفتحتین^{۸۱} و هُما فی کلمتین مثل ﴿جَاءَ أَمْرُنَا﴾^{۸۲} و ﴿شَاءَ أَنْشُرَهُ﴾^{۸۳} فان اباعمر ویدع هاهنا الهمزة الأولى^{۸۴}، فلا یُشبهه هذا عندة اذا^{۸۵} اختلفتا، لانه یزعجهم انهما اذا اتفقتا خلفت احدهما الأخری، فاذا لم تخلف احدهما، فمن ثم همز ابوعمر و الأخری فی اتفاقهما، فاذا جاتا متفتحتین علی ما ذکرته فمن همز همزتین نقطهما جمیعاً علی الف «جاء» من بعدها فی اعلاها لانه ممدودة، و علی الف «امرنا» قبلها لانه مقصورة. و من قال بقول ابی عمرو لم یقط علی الالف شیئاً الا بالخضرة، و من لم یهمز الف «جاء» لم یقط علیها شیئاً الا بالخضرة لیعلم الاختلاف^{۸۶} فیها. قال: وقد جات فی القرآن حروف کتبت علی غیر الهجا مثل ﴿العلموا﴾^{۸۷} و مثل ﴿البروا﴾^{۸۸} فاذا نقطت «العلماء» جعلتها فی جهة الواو لان الواو مکان الالف التي کان ینبغي لها ان

^{۸۰} ای الاختلاف فی قراءتهما.

^{۸۱} ای متفتحتین فی الحركة.

^{۸۲} هود: ۵۸.

^{۸۳} عبس: ۲۲.

^{۸۴} ای یقرأ «جاء امرنا» و اشباهها بحذف الهمزة الأولى، هكذا: «جا امرنا» و کذا قالون و البزری فی المفتوحین. كما فی تقریب النشر. راجع: ابن الجزری، بی تا: ۲۸.

^{۸۵} ای لا یشبهه هذا الهمزتین اذا اختلفتا.

^{۸۶} ای اختلاف القراء فیها.

^{۸۷} ای العلماء، الشعراء: ۱۹۷، فاطر: ۲۸.

^{۸۸} ای برآء، الممتحنة: ۴.

رسم الف

بحمزه والآخرى مخضرة ليعلم اختلافهما وإذا
 كانت الهمزتان متفتحين وهما في كلمتين مثل
 حاء أمراً وشاء أشرة فإن الهمزة في الأولى
 الهمزة الأولى فلا يشبه هذا عند الاختلاف
 لأنه ينزعم أنهما إذا انفقتا خلفت أحدهما الآخرى
 فاذا لم تخلف أحدهما فنزعم ^{لأنهما} همزة أبو عمرو والآخرى
 في اتفاقهما فاذا جاءتا متفتحين على ما ذكرته فنز
 همزة همزتين نقطتهما جميعاً على الف كما نعتها
 في إطلاقها لأنها ممدودة وعلى الف امرنا قبلها
 لأنها مقصورة ومز قال بقول أبي عمرو لم
 ينقط على الف شيئاً إلا بالخضرة ومن لم يهمل
 الف جاء لم ينقط عليها شيئاً إلا بالخضرة ليعلم
 الاختلاف فيها قال وقد جاءت في القرآن
 حروف كتبت على غير الهجاء مثل الجملوا
 ومثل البروا فاذا انقطت العلماء جعلتها في جبهة
 الواو لأن الواو مكان الف التي كان ينبغي لها أن

اختلاف

۱۸/ نوشته شود و علت این که نقطه را در پیشانی «واو» می‌گذاری این است که همزه همان «واو» است، مثل «العلماء» که [در این حال] «واو» به «عین» تبدیل شده است.

و کلمه «بُرء آء» نیز همین‌طور است؛ با این فرق که باید بین «را» و «واو» یک نقطه بگذاری و به خاطر فتحه کمی آن را بالا ببری، زیرا این نقطه همان همزه مفتوح است و به همین خاطر آن را بین آن دو قرار می‌دهی. و باید نقطه دیگری در پیشانی «واو» بگذاری، زیرا مانند «بُرء عاء» است، و همزه را بین «را» و «الفی» که شایسته بود نوشته شود می‌بینی و «واو» در حکم «الف» است. و نیز گوید: بشار بصری^{۲۹} «بُرء آء» را این‌گونه نقطه گذاری می‌کرد که یک نقطه قبل از «الف» و یک نقطه دیگر روی «الف»، بالا و کمی مقابل آن می‌گذاشت.

و نیز گوید: از جمله مواردی که در قرآن بر خلاف قاعده نوشته شده است کلمه «يَسْأَلُونَ»^{۳۰} است که این چنین در بعضی موارد آن را با «واو» نوشته‌اند، نقطه — در این صورت — در پیشانی «واو» قرار می‌گیرد، زیرا «واو» در همه این موارد بدل از «الف» است؛ و در هنگام علامت‌گذاری به «الفی» که بعد از «واو» در این کلمات نوشته شده است توجهی نمی‌شود، این «الف» را فقط به عنوان اعراب نوشته‌اند و اصل آن بدین گونه با «الف» و بدون «واو» است: «يَسْأَلُونَ»، و از آنجا که همزه مضموم است به خاطر اعرابش به شکل «واو»

^{۲۹} احتمالاً او همان بشار بن بُرد العُقيلي است که گفته‌اند بزرگترین شاعر مولدین بوده است که در بصره بزرگ شد سپس به بغداد رفت و در سال ۱۶۷ وفات کرد (زرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۵۲).
^{۳۰} يَسْأَلُونَ. لازم به ذکر است که در «رسم المصحف» متداول — که بر اساس اقوال ابو عمرو دانی و ابوداود است — مضارع «سَاء» در تمام موارد با الف نوشته شده است. ولی فقط کلمه «نشاء» در سوره هود (آیه ۸۷) طبق نقل کتب رسم، از جمله سمیر الطالبین تألیف ضیاع، به صورت «نَسْأَلُونَ» کتابت می‌شود. رک: ضیاع، بی تا: ۸۱.

۱۸/ تَكْتَبُ وَ اِنَّمَا صَيَّرْتَهَا فِي جِبْهَتِهَا لِانَّ الهمزة هي الواو، نظيرها العُلَمَاءُ فتصير الواو عَيْنًا. وَاَمَّا بُرء آء فَكَذَلِكَ اِلَّا اَنَّكَ تَنْقِطُ بَيْنَ الرَّاءِ وَالْوَاوِ وَاِحْدَةً وَتَرْفَعُهَا شِبْهًا لِلنَّصْبَةِ، لِانَّهَا هِيَ الهمزة وَهِيَ مُنْتَصِبَةٌ، فَمَنْ تَمَّ اَوْقَعْتَهَا بَيْنَهُمَا، وَيَنْقِطُ اُخْرَى فِي جِبْهَةِ الْوَاوِ لِانَّ قِيَاسَهَا بُرء عَاءٍ فَتَجِدُ الهمزة بَيْنَ الرَّاءِ وَالْاَلِفِ التِي كَانَ يَنْبَغِي اَنْ تُكْتَبَ وَالْوَاوِ بِمَنْزِلَةِ الْاَلِفِ. قَالَ: وَكَانَ بَشَارُ الْبَصْرِيِّ^{۲۹} يَنْقِطُ «بُرء آء»^{۳۰} وَاِحْدَةً قَبْلَ الْاَلِفِ وَاُخْرَى عَلَيِ الْاَلِفِ مَرْفُوعَةً مِنْ قُدَامِهَا.

قَالَ: وَمِمَّا كُتِبَ فِي الْمُصْحَفِ اَيْضًا عَلَيِ غَيْرِ قِيَاسٍ فِي الْهَجَاءِ «يَسْأَلُونَ»^{۳۱} كَتَبُوا بَعْضُهَا بِالْوَاوِ هَكَذَا فَالْنَّقِطَةُ تَقَعُ فِي جِبْهَةِ الْوَاوِ، لِانَّ الْوَاوِ فِي هَذَا كَلَّهُ بَدَلَ الْاَلِفِ، وَالْاَلِفِ التِي بَعْدَ الْوَاوِ التِي كَتَبُوهَا فِي هَذِهِ الْجُرُوفِ لَا التَّفْتُ^{۳۲} اِيَّهَا فِي النَّقْطِ وَاتَّمَا كَتَبُوا هَذَا عَلَيِ الْاَعْرَابِ وَاَصْلُهُ هَكَذَا «يَسْأَلُونَ» بِالْفِ بَغَيْرِ وَاوٍ فَلَمَّا كَانَتْ الْاَلِفِ مَرْفُوعَةً صَيَّرَتْ وَاوًا

^{۲۹} و لعله بشار بن بُرد العُقيلي بالولاء اشعر المولدين على الاطلاق. نشأ في البصرة و قدم بغداد و توفي سنة ۱۶۷ (الزرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۵۲).

^{۳۰} الممتحنة: ۴.

^{۳۱} اي يَسْأَلُونَ. لا يخفى ان هذه الكلمة ترسم في المصحف بالالف — على رأى الدانى و ابى داود — ولكن كلمة «نشاء» في هود ۸۷ ترسم بالواو هكذا: «نَسْأَلُونَ» كما نص على ذلك علماء الرسم و منهم الصباغ في سمير الطالبين، انظر: الصباغ، بي تا: ۸۱.

^{۳۲} كذا في الاصل و الصحيح: التَّفْتِ.

تَلْتَبَ وَأَمَّا صَبْرُهَا فِي جَبْهَتِهَا لِأَنَّ الْهَمْزَ هِجِ
الْوَاوِ نَظِيرُهَا الْعُلْمَاءُ قَصَبُ الْوَاوِ عَيْنًا وَأَمَّا بَرَاءُ
فَكَذَلِكَ إِلَّا أَنْكَ تَنْقُطُ بِرِثَاءِ الْوَاوِ وَوَاحِدَةً
وَتَرْفَعُهَا شَبَّ النَّصْبِ لِأَنَّهَا هِيَ الْهَمْزَةُ وَهِيَ مُنْصَبَةٌ
فَمِنْ تَمَّ أَوْ قَعَّتْهَا مِنْهُمَا وَنَقَطُ أُخْرَى فِي جَبْهَتِهَا
الْوَاوِ لِأَنَّ قِيَاسَهَا بَرَاءُ عَامٌّ فَجَعَدَ الْهَمْزَةَ بِرِثَاءِ
وَالْأَلِفِ الَّتِي كَانَتْ يُبْغَى أَنْ تُلْتَبَ وَالْوَاوِ بِمَنْزِلَةِ الْأَلِفِ
قَالَ وَكَانَ يَشَارُ الْبَصْرِيَّ نَقَطُ بَرَاءُ وَوَاحِدَةً
قَبْلَ الْأَلِفِ وَأُخْرَى عَلَى الْأَلِفِ مَرْفُوعَةً مَرْقَدًا مِمَّا
قَالَ وَمِمَّا كُتِبَ فِي الْمُصْحَفِ أَيْضًا عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ
فِي الْهَجَاءِ بَشَّوْا كَتَبُوا بَعْضُهُمَا بِالْوَاوِ هَكَذَا
فَالنَّقِطَةُ تَعْنِي فِي جَبْهَتِهَا الْوَاوِ لِأَنَّ الْوَاوِ فِي هَذَا
كُلُّهُ بِدَلِّ الْأَلِفِ وَالْأَلِفِ الَّتِي يَجْعَدُ الْوَاوِ الَّتِي كَتَبُوا
فِي هَذِهِ الْحُرُوفِ لِأَنَّ التَّفْتُّ إِلَيْهَا فِي النَّقْطِ وَأَمَّا
كَتَبُوا هَذَا عَلَى الْأَعْرَابِ وَأَصْلُهُ هَكَذَا بَشَّ بِالْفِ
بَغَيْرِ وَوَاوٍ فَلَمَّا كَانَتْ الْأَلِفُ مَرْفُوعَةً صَبْرَتْ وَوَاوًا

۱۹/ نوشته شده است پس «واو» به جای «الف» است.

[مصنّف این کتاب] ابوبکر [بن سراج] گوید: دلیل کسی که «الف» را نقطه گذاری می کند این است که می گوید این کلمه شایسته است که با «الف» – و نه با «واو» – نوشته شود، پس حال که «الف» [در این کلمه] وجود دارد آن را نقطه گذاری می کنم؛ و آنچه جایگزین چیزی می شود، با خود آن چیز در یک جا جمع نمی شوند. [و چنین شخصی] «واو» را زائد می داند و [از آنجا] که زائد تلفظ نمی شود پس نیازی به علامت گذاری ندارد.

یزیدی گوید: از جمله این کلمات الضعفاً^{۳۱} [است، که] در پیشانی «واو» [نقطه گذاری می شود]. و همچنین است کلمه المملؤ^{۳۲} در برخی مواردش [که] در پیشانی [«واو»] نقطه گذاری می شود. و از جمله مواردی که در قرآن [بر خلاف قاعده] نوشته شده است کلمه الموءدة^{۳۳} است که آن را با یک «واو» نوشته اند. وی در ادامه می گوید: اصل این کلمه این است که با دو «واو» نوشته شود، زیرا مانند «الموعودة» است و اگر آن را با دو «واو» می نوشتند نقطه علامت همزه را در پشت «واو» دوم قرار می دادند. ولی از آنجا که «واو» دوم حذف شده و این کلمه با یک «واو» نوشته شده است، نقطه [علامت همزه] بین «واو» و «دال» قرار گرفته زیرا همانجا جایگاه همزه است، و اگر در کلمه «الموءدة» نقطه را پشت «واو» قرار دهم اشتباه پیش می آید و کسی که قرآن را برای او نقطه گذاری می کند گمان خواهد کرد که این کلمه «الموءدة» – مانند «المعودة» – است.

و از جمله مواردی که در قرآن [بر خلاف قاعده] نوشته شده است، کلمه لیسئوا وجوهکم^{۳۴} است که

۳۱ این کلمه با الف و لام در قرآن کریم ۳ بار به کار رفته است و فقط – طبق کتب رسم و از جمله سمیر الطالین – در سوره ابراهیم (آیه ۲۱) و سوره غافر (آیه ۴۷) با واو و به این شکل: «الضعفوا» نوشته می شود. رک: ضباع، بی تا: ۸۱ – ۸۲.

۳۲ این کلمه در حال رفع ۱۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است و فقط در سوره مؤمنون (آیه ۲۴) و سوره نمل (آیه ۲۹ و ۳۲) با واو نوشته می شود.

۳۳ تکویر: ۸: «الموءدة». ۳۴ اسراء: ۷: «لیسئوا».

۱۹/ لا عرابها فالواو مکان الالف. قال ابوبکر: والحجة لمن نقط الألف ان يقول ان حَقَّ الجَرْفُ ان يُكْتَبَ بالالف دون الواو فاذا وجدت الالف نَقَطْتُ والشئ المبدل من الشئ لا يجتمع معهُ وجعلت^{۹۳} الواو زائدة والزائد لا ينطق به فلا حاجة الي نقطه.

قال اليزيدي ومن ذلك الضعفاً^{۹۴} في جبهة الواو والمملؤ^{۹۵} كذلك في بعضها فهي في الجبهة. ومما كتبت في المصحف الموءدة^{۹۶} كتبها بواو واحدة قال وكان أصلها واوین لان قياسها «المعودة» فلو كتبها بواوین نقطت الهمزة في قفا الواو الثانية فلما تركزت وكتبت بواو واحدة نقطت «الموءدة» بين الواو والدال لان الهمزة ثم موضعها ولو اني نقطت «الموءدة» في قفا الواو لاختلطت وظن المنقوطة^{۹۷} له انها «الموءدة» علي قياس «المعودة».

ومما كتبت في المصحف لیسئوا وجوهکم^{۹۸} كتبت

۹۳ كذا في الاصل والصحيح: جعلت. ۹۴ قد وردت هذه الكلمة في القرآن الكريم ثلاث مرات، مرة مجرورة (التوبة: ۹۱) و مرتين مرفوعة (ابراهيم: ۲۱، غافر: ۴۷). وقد كتبت المجرورة بالالف كما في المتن واما المرفوعة فقد كتبت في الموضعين بالواو، هكذا: «الضعفوا»، كما في كتب الرسم ومنها سمير الطالين. انظر: الضباع، بی تا: ۸۱ – ۸۲. و الكلام في المتن على المرفوعة فكان حقها ان تكتب بالواو.

۹۵ قد وردت هذه الكلمة في القرآن الكريم مرفوعة في خمسة عشر موضعاً وقد كتبت في ثلاثي منها بالواو (المؤمنون: ۲۴، النمل: ۲۹ و ۳۲) وفي باقي المواضع بالالف.

۹۶ ای الموءدة، التكویر: ۸. ۹۷ كذا و الصحيح: «المنقوطة له» ای الشخص الذي نقط المصحف من اجله.

۹۸ ای لیسئوا و وجوهکم، الاسراء: ۷.



بنی بقره
مقاله علمی
الشیخ الامام ابی الفرج عبدالقادر بن اسعد بن
الدهان الموصلي

لا عزا بها فالواو مكان الالف قال ابو بكر والحجة
 لئلا نقط الالف ان يقولوا ان حق الحرف ان يكتب
 بالالف دون الواو فاذا وجدت الف تقطت
 في الشيء المبدل من الشيء لا يجمع مع غيره ويجعل الواو
 زائدة والزائد لا ينطق به فلا حاجة الى نقطته قال
 ابو زيد ومن ذلك الضعفاء في جنهه
 الواو والمثو كذلك في بعضها فهي في الجملة ومما
 كتبت في المصحف المؤدة كتبوها بواو واحدة
 قال وكان اصلها واو لا ز قياسها المؤدة
 فلو كتبوها بواو ونقطت الفمرة في قفا الواو الثانية
 فلما تركزت وكتبت بواو واحدة نقطت المؤدة
 بين الواو والذال لان الفمرة ثم موضعها ولو
 اني نقطت المؤدة في قفا الواو لاختلطت وظهرت
 المنقوطة له انها المؤدة على قياس المنقودة ومما
 كتبت في المصحف ليسوا وجرهلم كتبت

نسخ المصحف
 في سنة ١١٦٢
 في شهر ربيع الثاني
 في مكة المكرمة
 في سنة ١١٦٢

۲۰/ با یک «واو» نوشته شده است و وقتی در پشت «واو» نقطه [علامت همزه] را می‌گذاری – چون مانند «لیسوعوا» است – عین الفعل از بین می‌رود و این «واوی» که باقی است، «واو» جمع است که باقی می‌ماند و حذف نمی‌شود و شباهتی هم به «الموودة» ندارد، زیرا «واو» در «المؤدة» فاء الفعل است و «واو» حذف شده، «واو» زائده‌ای است که بعد از «عین» قرار می‌گیرد. ولی آنچه که در «لیسؤا» حذف شده قبل از «واوی» است که در آن قرار دارد، زیرا «واوی» که در آن قرار دارد «واو» جمع است و حذف نمی‌شود و نباید هم حذف شود، و این است تفاوت این دو.

و کسانی که «لیسؤا و جوهکم» خوانده‌اند^{۳۵} الف (؟)^{۳۶} نزد کسانی که این گونه خوانده‌اند.

و برخی علامت‌گذاران در این مورد روش متفاوتی دارند و می‌گویند: یک نقطه بین «واو» و «الف» می‌گذارم و به خاطر مفتوح بودن همزه، آن را کمی بالا می‌آورم، زیرا مانند «لیسوع و جوهکم» است، پس همزه بعد از «واو» قرار دارد و روی «الف» هیچ چیز نیست، زیرا «الف» جزو این کلمه نیست. و همچنین است «ان تبوءا باثمی»^{۳۷} [که] بین «واو» و «الف» [نقطه‌گذاری می‌شود] و نقطه را کمی بالا می‌بری. ولی ابومحمد یزیدی درباره این [موارد] می‌گوید: نقطه

۳۵ عبارتند از: ابن عامر، حمزة، شعبي، خلف عاشر. ر.ک: قاضي عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۸۲.

۳۶ ظاهراً در متن عربی در این قسمت از متن اشکالی وجود دارد، و لذا معنا و مفهوم متن در این بخش روشن نیست.

۳۷ مانده: ۲۹: «ان تبوءا باثمی».

۲۰/ بواو واحدة، فاذا نقطتْها في قفا الواو لان قياستها «ليسوعوا» فقد ذهبَتْ عَيْنُ الفِعْلِ، وهذه الواو التي فيها واو الجمع وهي ثابتة لا تسقط، ولا يشبه «الموودة» لان الواو من «المؤدة» فالفعل والذاهبة منها الواو الزائدة التي بعد العين، والساقطة من «ليسؤا» قبل الواو التي فيها لان الواو التي فيها واو الجمع، فتلك لا تسقط ولا بد من ثباتها فهذا فرق ما بينهما • ومن قرأ «ليسؤا و جوهکم»، فان الالف لم تكن تحت ان^{۹۹} تدخلها فيمن قرأ هكذا، وقد اختلف فيه بعض النُقَاطِ، يقول: انقطها واحدة بين الواو والالف وارفعتها شيئاً للنصبة، لان قياستها «ليسوع و جوهکم» فالهمزة بعد الواو وليس علي الالف منها شيء، لان الالف ليست من الحرف وكذلك «ان تبوءا باثمي»^{۱۰۱} بين الواو والالف وترفعها شيئاً؛ واما ابومحمد اليزيدي فقال في هذه: النقطه تقع

۹۹ و هم ابن عامر و شعبة و حمزة و خلف في اختياره. انظر: القاضي عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۸۲.

۱۰۰ كذا. ۱۰۱ اي تبوء، المائة: ۲۹.

بواو واحد فاذا نقطتهما في قفا الواو لا تقياسها
 ليسوعوا فقد ذهب عجز الفجول وهذه الواو
 التي فيها واو الجمع وهي ثابتة لا تسقط ولا يشبه
 التوردة لان الواو من المؤددة فالفجول والراهبه منها
 الواو الزايدة التي بعد العيز والساقطه من
 يسوا قبل الواو التي فيها لان الواو التي فيها واو
 الجمع قتل لا تسقط ولا بد من ثباتها فقد افرق
 ما بينهما ••• ومن قرأ اليسوا وجوهكم تارة الف
 لم تكن محبان تداخلها فيمن قرأ هكذا وقد اختلف
 فيه بعض النحاط بقول انقطتها واحدة بين الواو
 والالف وازفجها شيئا للنصب لا تقياسها ليسوع
 وجوهكم فالهمزة بعد الواو وليس على الالف منها
 شي لان الالف ليست من الحرف وكذا ان
 تبوا بانهي بين الواو والالف وترفعها شيئا واما
 ابو محمد البريدي فقال في هذه النقطه تقع

۲۱/ روی «الف» و قبل از آن قرار می‌گیرد و این چنین استدلال می‌کند: اگر بخواهی بگویی «امرتکما آن تبؤا بغضب» یعنی در صیغهٔ مُثَنَّى، چاره‌ای نداری جز اینکه آن را تقييد^{۳۸} کنی. پس وقتی نقطه در حال تقييد «الف» روی آن قرار می‌گیرد، در حال غیر تقييد هم «الف» شایسته‌تر است که نقطه روی آن قرار گیرد. وی در ادامه می‌گوید^{۳۹}: و من به این علت آن را بعد از «یا» قرار داده و کمی آن را بالا بردم که همزه با «الف» نوشته نشده است، پس همزه در جای «الف» است، و همچنین است: ﴿سَيَّ بِهِمْ﴾. ولی اگر همزه با «الف» نوشته شود، باید روی «الف» قرار گیرد.

و اگر همزه ساکن و ما قبل آن مکسور باشد، مثل «بئسَ مثلاً»^{۴۰}، نقطهٔ علامت همزه را پایین و مقابل «یا» قرار می‌دهی، زیرا «یا» همان همزه است. و اگر [کلمهٔ مورد نظر] «بئس» باشد نقطهٔ علامت همزه را زیر و قبل «یا» بگذار، زیرا مانند «بعيس» می‌باشد که قبل از «یا» قرار دارد؛ و مواردی را که با آنها مواجه می‌شوی بر همین منوال نقطه گذاری کن.

و کلماتی مانند ﴿باؤا بغضب﴾ و ﴿جاؤا﴾ در قرآن بدون «الف» نوشته شده‌اند و مانند «باغوا» و «جاغوا» هستند، لذا وقتی خواستی آنها را علامت گذاری کنی، نقطه [علامت همزه] را پشت «واو» قرار بده و شایسته بود که بعد از «واو» «الف» نوشته شود. و البته بودن و نبودن «الف» در علامت گذاری

^{۳۸} یعنی یک نقطه کمی قبل از الف و یک نقطه بعد از آن قرار گیرد مثل: «فراه حسنا» که در صفحه ۳۶ توضیح داده شد.

^{۳۹} ادامهٔ عبارت با ما قبل آن ارتباطی ندارد، گویی عبارت یا عباراتی از اینجا افتاده است.

^{۴۰} البته در قرآن عبارت «بئس مثلاً» نیامده، بلکه «بئس مثلُ القوم ...» در سورهٔ جمعه (آیهٔ ۵) وارد شده است.

۲۱/ علي الالف، و اجدة قبلها، ويحتج في ذلك فيقول: لو قلت: «امرتكما ان تبؤا بغضب» – للاثنين – لم يكن بُدُّ من تقييدها^{۱۲}، فاذا كانت النقطه تقع علي الالف مُقيّدة فالالف اولي بها في غير التقييد؛ وقال^{۱۳}:
انما نحيثها بعد آليا ورفعتها شيئا لانها غير مكتوبة بالف، فالهمزة مكان الالف وكذلك، ﴿سَيَّ بِهِمْ﴾^{۱۴}.
فاما اذا كانت مكتوبة بالف فالهمزة علي الالف.

و اذا كانت الهمزة مجزومة و ما قبلها مخفوض مثل «بئسَ مثلاً»^{۱۵} نطقت الهمزة من اسفل بجذا آليا لانها هي الهمزة و اذا كانت «بئس»^{۱۶} نطقت الهمزة من اسفل و جعلها قبل آليا لان قياسها «بعيس» وهي قبل آليا، فقس علي هذا ما اتاك.

و ما كان مثل ﴿باؤا بغضب﴾^{۱۷} و ﴿جاؤا﴾^{۱۸} فانه كتب في المصحف بغير الف، و قياسه «باغوا» و «جاغوا» فاذا نطقتها نطقتها في قفا الواو، و كان ينبغي ان تكتب بالف بعد الواو، و دخول الالف و خروجها منها في النقط

^{۱۲} قد تقدم معنى التقييد في الصفحة ۳۶ فراجع.

^{۱۳} كأن في العبارة سقطا، فان ما بعد قوله: «قال» لا صلة بينه وبين ما قبله.

^{۱۴} لا يخفى انه لم يرد في القرآن «بئس مثلاً» بل «بئس مثل القوم» (الجمعة: ۵).

^{۱۵} هود: ۷۷.

^{۱۶} آل عمران: ۴۸ و ...

^{۱۷} البقرة: ۶۱ و ...

^{۱۸} الاعراف: ۱۶۵.

على الالف واحده قبلها وعجج في ذلك مقول
 لو قلت امرتكم ان تشؤوا بغضب اللانير لم يكن
 بئذ من تعييد ها فاذا كانت النقطه تقع على الالف
 مقبده فالالف اولي بها في غير التقييد وقال
 انها تحييتها بعد اليا ورعيتها شيئا لانها غير
 مكتوبه بالالف فالهمزه مكان الالف وكذلك
 سبي بهم فاما اذا كانت مكتوبه بالالف فالهمزة على
 الالف واذا كانت الهمزة مجزومة وما قبلها مخفوض
 مثل يسر مثلا نقطت الهمزة من اسفل عند الباء
 لانها هي الهمزة واذا كانت يسر نقطت الهمزة
 من اسفل وتجعلها قبل اليا لان قياسها يعيس وهي
 قبل اليا ففسر على هذا اما اناك وما كان مثلبا وا
 بغضب وجا وا فانه كنف في المصنف بغير
 الف وقياسه باعجوا وجاهوا فاذا نقطتها
 نقطتها في قفا الواو وكان ينبغي ان تكتب بالالف بعد
 الواو ودخول الالف وخروجهما منها في النقط

۲۲/ یکسان است، زیرا همزه قبل از «واو» قرار دارد.

کلمه ﴿رَأَوْا﴾ نیز بدون «الف» نوشته می‌شود^{۴۱} و نقطه [همزه] آن قبل از «الف» قرار می‌گیرد، زیرا مثل «أتوا» بدون صدای کشیده است.

و وقتی همزه در کلماتی مثل ﴿ایتونی به﴾ و ﴿ایذن لی﴾ و امثال آنها به کار می‌رود، همزه همان «یا» است و باید به قبل از آن نگاه کنی، اگر ماقبل آن مضموم بود، همزه را کمی بالا قرار بده و اگر مفتوح بود نقطه را روی «یا» قرار بده و اگر مکسور بود [زیر] «یا» نقطه بگذار، [مضموم] مانند ﴿وقال الملك ایتونی به﴾، مفتوح مثل ﴿قال ایتونی باخ لکم﴾ [نقطه] روی «یا»، [زیر] که قبل از آن فتحه است، و مکسور در ﴿السموات ایتونی﴾ [که نقطه] زیر «یا» [است]، و روی «الف» چیزی قرار نمی‌گیرد، زیرا این الفی که در این [کلمه] هست در وصل حذف می‌شود و انواعی دارد. ولی این «الف» در ابتدا و آغاز کلمه، به این علت نوشته می‌شود – همان‌طور که الف «اضرب» را می‌نویسند – که ابتدا به ساکن نشود. و اگر [این کلمه] «ایتونی» باشد – یعنی به معنای «نزد من بیایید» –، آن را با «یا» می‌نویسند و اگر «آتونی» باشد – یعنی به معنای «به من عطا کنید» –، بدون «یا» می‌نویسند.

اگر همزه مضموم و بعد از «واو» باشد مثل ﴿لَتَنوُّ بِالْعَصْبَةِ﴾^{۴۲} نقطه را روی «الف» بگذار، زیرا مانند «لتنوُّ» می‌باشد.

^{۴۱} البته در رسم متداول که بر اساس گفته‌های ابو عمرو و ابوداود است، الف بعد از واو در این کلمه حذف نمی‌شود.

^{۴۲} قصص: ۷۶. در قرآن به این شکل نوشته می‌شود: «لَتَنوُّ» یعنی با الف، بعد از واو.

۲۲/ سَوَا، لَانَ الْهَمْزَةَ قَبْلَ الْوَاوِ: وَرَأَوْا^{۱۰۹} كَتَبْتَ إِضْرَابًا بَغَيْرِ الْفِ^{۱۱۰} وَنَقَطْتَهَا تَقَعُ قَبْلَ الْاَلِفِ لَانْهَا مِثْلُ اَتَوَا مَقْصُورًا.

وإذا جأت الهمزة مثل ﴿ایتونی به﴾^{۱۱۱} وقوله ﴿ایذن لی﴾^{۱۱۲} وما أشبهه فإن الهمزة هي آليا، و تنظرُ الي ما قبلها فإن كان مرفوعاً نقطت الهمزة مرفوعة، وإن كان منصوباً نقطت الهمزة فوق آليا، وإن كان مخفوضاً نقطتها تحت آليا، مثل ﴿وقال الملك ایتونی به﴾^{۱۱۳} والنصب ﴿قال ایتونی باخ لکم﴾^{۱۱۴} فوق آليا، النصب فيما قبلها، والخفض ﴿في السموات ایتونی﴾^{۱۱۵} تحت آليا، وليس علي الالف شي لان هذه الالف التي فيها تسقط في الوصل وهي مختلفة، وانما كتبت علي الابتداء كما كتبوا الف «اضرب» لكيلا يبتدا بساكن، فاذا كانت «ایتونی» في معني «جيوني»^{۱۱۶} كتبها باليا واذا كانت علي معني «اعطوني»، «آتوني» كتبها بغير آيا.

وإذا جأت الهمزة مرفوعة وهي بعد الواو مثل ﴿لَتَنوُّ بِالْعَصْبَةِ﴾^{۱۱۷} نقطتها علي الالف لان قياسها لتنوع

^{۱۰۹} ای رأوا، یونس: ۵۴ و ...

^{۱۱۱} یوسف: ۵۰ و ۵۴.

^{۱۱۲} التوبة: ۴۹.

^{۱۱۳} یوسف: ۵۰ و ۵۴.

^{۱۱۴} یوسف: ۵۹.

^{۱۱۵} الاحقاف: ۴.

^{۱۱۶} ای جیونی.

^{۱۱۷} القصص: ۷۶، و لا یخفی انها تکتب فی المصحف بالف بعد الواو، لا کما تکتب فی المتن.

سَوَالِزِ الْهَمْزَةِ قَبْلَ الْوَاوِ: وَرَأَوَا كَتَبْتَ أَيضًا
 بِخَيْرِ الْفِ وَتَقَطُّهَا تَقَعُ قَبْلَ الْاَلِفِ لِأَنَّهَا مِثْلُ اتَّوَا
 مَقْصُورٌ وَإِذَا جَاءَتِ الْهَمْزَةُ مِثْلُ ائْتَوْنِي بِهِ وَقَوْلُهُ
 ائْتُونِي وَمَا شَبَّهَهُ فَإِنَّ الْهَمْزَةَ هِيَ الْيَاءُ وَتَنْظُرُ إِلَى
 مَا قَبْلَهَا فَإِنْ كَانَ مَرْفُوعًا نَقَطْتَ الْهَمْزَةَ مَرْفُوعَةً
 وَإِنْ كَانَ مَنصُوبًا نَقَطْتَ الْهَمْزَةَ فَوْقَ الْيَاءِ وَإِنْ
 كَانَ مَخْفُوضًا نَقَطْتَهَا تَحْتَ الْيَاءِ مِثْلُ وَقَالَ الْمَلِكُ
 ائْتُونِي بِهِ وَالنَّصْبُ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَمْ فَوْقَ الْيَاءِ
 النَّصْبُ فِيمَا قَبْلَهَا وَالخَفْضُ فِي السَّمَوَاتِ ائْتُونِي تَحْتَ
 الْيَاءِ وَلَيْسَ عَلَى الْاَلِفِ شَيْءٌ لِأَنَّ هَذِهِ الْاَلِفَ الَّتِي فِيهَا
 تَسْقُطُ فِي التَّوَصُّلِ وَهِيَ مُخْتَلِفَةٌ وَأَمَّا كَتَبْتَ عَلَى
 الْاِبْتِدَاءِ أَكْبَرُ الْاَلِفِ إِصْرَبُ لِكَيْلَا يَبْتَدَأَ بِسَاكِنٍ
 فَإِذَا كَانَتْ ائْتُونِي فِي مَعْنَى جِيُونِي كَتَبْتُمَا
 بِالْيَاءِ وَإِذَا كَانَتْ عَلَى مَعْنَى ائْتُونِي كَتَبْتُمَا
 بِخَيْرِ الْيَاءِ وَإِذَا جَاءَتِ الْهَمْزَةُ مَرْفُوعَةً وَهِيَ بَعْدَ الْوَاوِ
 مِثْلُ لَسْتُ بِالْعَصَبِ نَقَطْتُهَا عَلَى الْاَلِفِ لِأَنَّ قِيَاسَهَا التَّوَعُّمُ

۲۳/ پس روی «واو»، چیزی نیست.

ابومحمد گوید: ضمه شبیه فتحه نیست. و اگر «لتنؤ» باشد، نقطه را باید به خاطر فتحه روی «الف» بگذاری زیرا اگر مقید^{۴۳} باشد و [آن را] «لتنؤا» – یعنی به صیغه مثنی – بخوانی، باید آن را تقیید کنی. لذا در حال نصب به نظر من جز با «الف» صحیح نیست، مانند ﴿ان تَبُوْا باثمي﴾؛ و در حالت ضمه [نقطه] بین «واو» و «الف» [قرار می‌گیرد].

و اگر همزه در کلماتی مثل ﴿تَسْلُ﴾^{۴۴} و ﴿اسأل الذين﴾^{۴۵} باشد، باید بین «سین» و «لام» را نقطه بگذاری و به خاطر مفتوح بودنش آن را بالاتر بنویس. و همچنین است ﴿سَيِّت﴾ که نقطه بین «یا» و «تا» قرار می‌گیرد و باید آن را به خاطر فتحه بالاتر بنویسی. و در کلمه ﴿سُيِّل﴾^{۴۶} نقطه زیر «یا» و مقابل آن نوشته می‌شود. زیرا آن [«ی»]، همان [همزه] است.

و اگر کلمه تنوین دار باشد و همزه در آخر واقع شده باشد مثل ﴿قُرء﴾^{۴۷} و ﴿شي﴾ در حال رفع و جرّ به خاطر وجود تنوین از همزه بی‌نیاز خواهی بود. و در صورتی [که] منصوب باشد، اگر بخواهی می‌توانی اول نقطه همزه را بگذاری سپس تنوین را نقطه‌گذاری کنی و نیز می‌توانی تنوین را جای همزه قرار دهی، همان‌طور که در حال رفع و جرّ، جای آن را گرفت. و بدان که وقتی کلمه‌ای منوّن و مرفوع باشد علامت‌گذاری می‌شود و همچنین در حالت جرّ، مثل «غفور» و «غفور»، ولی در حالت نصب مثل «غفورا» مورد اختلاف است. ابومحمد یزیدی آن را در حالت نصب علامت‌گذاری نمی‌کند، مگر در حالتی که حروف حلقی ششگانه که «نون» در مقابل آنها اظهار می‌شود، بعد از تنوین قرار گیرند – که عبارتند از: «حا»، «خا»، «عین»، «غین»، همزه و ها –، او می‌گوید:

۴۳ معنای «مقید» و «تقیید» در صفحه ۳۶ گذشت.
 ۴۴ یعنی: تسأل.
 ۴۵ یونس: ۹۴. که البته با «ف» همراه است: «فسل الذين».
 ۴۶ در قرآن «قروء» آمده است. بقره: ۲۲۸.
 ۴۷

۲۳/ / فَلَيْسَ عَلِي الْوَاوِ شِي. وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: لَا يُشْبِهُ الرَّفْعُ النَّصْبَ وَلَوْ كَانَتْ «لَتَنْوَأ» – للاثنين – لم يكن من تقبيدها بدًّا فلا أراها إلا علي الالف في النصب وهو مثل ﴿ان تَبُوْا باثمي﴾^{۱۱۸} وفي الرفع بين الواو والالف. وإذا جاتِ الهمزة مثل ﴿تَسْلُ﴾^{۱۱۹} و ﴿اسأل الذين﴾^{۱۲۰} فأنك تنقطها بين السين واللام وترفعها للنصبة وإذا كانت «سُيِّل»^{۱۲۱} فهي تحت الياء بجذآبها^{۱۲۲} لأنها هي هي •.

وإذا كان الجرّف منوّنًا وكانت الهمزة آخره مثل ﴿قُرء﴾^{۱۲۳} و ﴿شي﴾^{۱۲۴} في الرفع والخفض فأنك تستغني عن الهمزة بالتنوين، فإذا كانت النصبة فان شئت نقطت الهمزة ثم نونت وأن شئت اجزاك التنوين منهما^{۱۲۵} كما اجزأ في الرفع والخفض.

واعلم ان الجرّف اذا كان منوّنًا مرفوعًا نقط وفي الخفض كذلك كمثل «غفور» و «غفور» فامّا في النصب فان فيه اختلافًا، فابومحمد اليزيدي لا ينقطه في النصب مثل «غفورا» إلا ان تستقبله الجروف السنته التي تبيّن النون عندها وهي الجا والخا والعين والغين والهمزة وآها، يقول^{۱۲۶}: لان

۱۱۸ المائدة: ۲۹.
 ۱۱۹ ای تسأل.
 ۱۲۰ ای سؤال، البقرة: ۱۰۸.
 ۱۲۱ كذا في الاصل والصحيح: بجذآبها.
 ۱۲۲ كذا والصحيح: منها.
 ۱۲۳ كذا والصحيح: «قروء» كما ورد في البقرة: ۲۲۸.
 ۱۲۴ البقرة: ۲۰ و...
 ۱۲۵ كذا في الاصل فيحتمل ان يكون بالياء ای يقول اليزيدي وان يكون بالنون ای نقول في توضيح كلامه.
 ۱۲۶ لم ينقط في الاصل فيحتمل ان يكون بالياء ای يقول اليزيدي وان يكون بالنون ای نقول في توضيح كلامه.
 ۱۲۷ ملك: ۲۷.

فَلَيْسَ عَلَى الْوَاوِ شَيْءٌ وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لَا يُشْبِهُ الذَّفْعُ
 النَّصْبَ وَلَوْ كَانَتْ لَتَوَاوَا الْأَشْبُهَ لَمْ يَلْزَمْ مِنْ تَقْسِيمِهَا مَثَلُ
 فَلَا إِذَا هِيَ إِلَّا عَلَى الْآلِفِ فِي النَّصْبِ وَهِيَ مِثْلُ أَنْ تَبُو يَأْتِي
 وَفِي الذَّفْعِ بَيْنَ الْوَاوِ وَالْآلِفِ وَإِذَا جَاءَتِ الْهَمْزَةُ مِثْلُ
 تَسَلُّوا سَلُّوا الَّذِينَ فَإِنَّكَ تَقْطَعُهَا بَيْنَ السُّنَنِ وَالْأَمْرِ وَتَرْفَعُهَا
 لِلنَّصْبِ وَإِذَا كَانَتْ سُيْلًا فَهِيَ تَحْتَ الْيَاءِ بِحَدِّهَا لِأَنَّهَا
 هِيَ هِيَ. وَإِذَا كَانَ الْحَرْفُ مَتَوْنًا وَكَانَتْ الْهَمْزَةُ آخِرَةً
 مِثْلُ قَرِيءٍ وَشَيْءٍ فِي الذَّفْعِ وَالْحَفْضِ فَإِنَّكَ تَسْتَعْنِي عَنِ الْهَمْزَةِ
 بِالتَّوْنِ فَإِذَا كَانَتْ النِّصْبَ فَإِنْ شِئْتَ تَقْطَعُ الْهَمْزَةَ
 ثُمَّ تَوْنَتْ وَإِنْ شِئْتَ اجْزَأَكَ التَّوْنِ مِنْهَا كَمَا اجْزَأَ
 فِي الذَّفْعِ وَالْحَفْضِ وَأَعْرِضْ لِمَا زِلَّ الْحَرْفُ إِذَا كَانَ مَتَوْنًا
 مَرْفُوعًا نَقِطْهُ وَفِي الْحَفْضِ كَمَا لَكَ كَمِثْلِ عَفُورٍ
 وَعَفُورٍ فَمَا فِي النَّصْبِ فَإِنَّ فِيهِ اخْتِلَافًا فَأَبُو مُحَمَّدٍ
 الْبُرَيْدِيُّ لَا يَنْقِطُهُ فِي النَّصْبِ مِثْلَ عَفُورًا الْآنَ
 تَسْتَقْبِلُهُ الْحُرُوفُ السُّنَنُ الَّتِي يَتَرُ النُّزُولَ عِنْدَهَا وَهِيَ الْحَا
 وَالْحَا وَالْعَيْنُ وَالْعَيْنُ وَالْهَمْزَةُ وَالْمَا تَقُولُ لَا ت

تَوَلَّيْتُهَا عَلَى الْآلِفِ لِجَلِّ النَّصْبِ وَلَا تَقْطَعُ
 أَنْ تَوْعَنَ مَقْسِدَةً فَقُلْنَا تَوَلَّيْتُهَا
 وَكَلَّمَ الرَّبَّ بِشَيْءٍ الْهَمْزَةَ بَيْنَ
 الْيَاءِ وَالنَّوْنِ وَتَرَفَعُهَا لِلنَّصْبِ مَعَ

۲۴/ «الف» در حالت نصب علامت تنوین است، ولی در حالت رفع و جرّ باید حتماً علامت گذاری شود. و به این علت در مقابل این شش حرف علامت گذاری می شود، که اینها حروفی هستند که نون در مقابل آنها اظهار می شود. و اهل کوفه و بعضی دیگر از علامت گذاران در حالت نصب هم آن را علامت گذاری می کنند، حتی در جایی که این حروف بعد از آن قرار نگرفته باشد.

بعضی از نقطه گذاران از خلیل^{۴۸} روایت می کنند که او گفته است: هر آنچه را که مثل «علیماً» است دو نقطه بالای «میم» قرار بده. و من نقطه [تنوین] را روی «الف» نمی گذارم زیرا تنوین روی «میم» است. و ابومحمد یزیدی گفته است: ولی من روی «الف» نقطه می گذارم زیرا در هنگام وقف می گویم «علیماً» و همان طور که نوشته شده، به «الف» تبدیل می شود. وی در ادامه می گوید: اگر طبق گفته خلیل باشد در هنگام وقف باید بگویم «علیم».

[مصنّف این کتاب] ابوبکر [بن سراج] گوید: اعتراض ابومحمد و اشکال او به خلیل – اگر خلیل چنین مطلبی گفته باشد – وارد نیست، زیرا علامت گذاری بر اساس وصل صورت می گیرد، و این «الف» بدل از تنوین است در حال وقف. و اگر چنین نبود که گاه تصور می شود که جزو خود اسم است

^{۴۸} خلیل بن احمد الفراهیدی، ابوعبدالرحمن از علمای بزرگ ادب عربی و واضع علم عروض و استاد سیبویه. در بصره متولد شد و در همانجا نیز در سال ۱۷۰ق رحلت کرد. رک: زرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۳۱۴.

۲۴/ الالف في النَّصْبِ عَلِمَ^{۱۲۸} التَّوْنُ وَفِي الرَّفْعِ وَالْخَفْضِ لَا بُدَّ مِنْهَا، وَأَمَّا تَنْقِطُ عِنْدَ هَذِهِ الْجُرُوفِ السِّتَّةِ لَأَنَّهَا جُرُوفٌ تَطْهَرُ عِنْدَهَا التَّوْنُ ۵ وَأَهْلُ الْكُوفَةِ وَبَعْضُ النُّقَاطِ يَنْقِطُونَهُ إِضْطًا فِي النَّصْبِ وَأَنْ لَمْ تَسْتَقْبَلْ هَذِهِ الْجُرُوفُ وَقَدْ كَانَ بَعْضُ النُّقَاطِ يَرَوِي عَنِ الْخَلِيلِ^{۱۲۹} يَقُولُ: انْقَطِ مَا كَانَ مِثْلَ «عَلِيمًا» نَقِطْتَيْنِ فَوْقَ الْمِيمِ وَلَا انْقَطِ عَلَيِ الْاَلِفِ لِأَنَّ التَّنْوِينَ عَلَيِ الْمِيمِ. وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْيَزِيدِيُّ: لَكُنِّي انْقَطِ عَلَيِ الْاَلِفِ لِأَنِّي إِذَا وَقَفْتُ قُلْتُ: عَلِيمًا فَصَارَتْ الْاَلِفُ عَلَيِ الْكُتَابِ. قَالَ: وَلَوْ كَانَ عَلَيِ مَا قَالَ الْخَلِيلُ كَانَ يَنْبَغِي إِذَا وَقَفْتُ أَنْ أَقُولَ عَلِيمًا. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا الَّذِي يَحْتَجُّ بِهِ أَبُو مُحَمَّدٍ لَا يَلْزَمُ الْخَلِيلَ أَنْ كَانَ قَالَهُ، لِأَنَّ النُّقْطَ وَالشُّكْلَ أَمَّا يُوجِبُهُ عَلَيِ الْوَصْلِ وَهَذِهِ الْاَلِفُ بَدَلٌ مِنَ التَّنْوِينِ فِي الْوَقْفِ وَلَوْ لَا أَنْ يُظَنَّ بِهَا فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ أَنَّهَا مِنْ نَفْسِ الْاَسْمِ

^{۱۲۸} بفتح العين واللام ای علامه للتونین .

^{۱۲۹} هو الخلیل بن احمد الفراهیدی، ابو عبد الرحمن من ائمة اللغة و الادب و واضع علم العروض و هو استاذ سیبویه النحوی ولد بالبصرة و مات فیها سنة ۱۷۰. انظر: الزرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۳۱۴.

الالف في النَّصْبِ علم التَّوْزِ وَفِي الذَّفْعِ وَالحَفْضِ لَأَنَّهَا
 وَأَمَّا نَقْطُ عِنْدَ هَذِهِ الحُرُوفِ السَّتَّةِ لِأَنَّهَا حُرُوفٌ
 تَظْهَرُ عِنْدَهَا التَّوْزِ وَأَهْلُ الكُوفَةِ وَبَعْضُ
 النُّقَاطِ يَنْقُطُونَ أَيْضًا فِي النَّصْبِ وَإِنْ لَمْ تَسْتَقْبَلْهُ
 هَذِهِ الحُرُوفُ وَقَدْ كَانَ بَعْضُ النُّقَاطِ يَرُوي عَنِ
 الخَلِيلِ تَقُولُ أَنْقُطُ مَا كَانَ مِثْلَ عِلْمًا نَقْطُ بِنِزْوَةٍ
 المِيمِ وَلَا أَنْقُطُ عَلَى الالفِ لِأَنَّ التَّوْزِ عَلَى المِيمِ وَقَالَ
 أَبُو مُحَمَّدٍ البَيْرُودِيُّ لَكُنِّي أَنْقُطُ عَلَى الالفِ لِأَنِّي
 إِذَا وَقَفْتُ قُلْتُ عِلْمًا فَمَا زِلْتُ الفَاعِلُ عَلَى الكِتَابِ
 قَالَتْ وَلَوْ كَانَ عَلَيَّ مَا قَالَ الخَلِيلُ كَانَ يَنْبَغِي إِذَا
 وَقَفْتُ أَنْ أَقُولَ عِلْمٌ قَالَتْ أَبُو بَكْرٌ هَذَا الَّذِي تَحْتَجُّجُ
 بِهِ أَبُو مُحَمَّدٌ لَا يَلْزَمُ الخَلِيلَ أَنْ كَانَ قَالَهُ لِأَنَّ النُّقْطُ
 وَالشُّكْلُ أَيْضًا يَوْجِبُهُ عَلَى الوَصِيلِ وَهَذِهِ الالفُ بَدَلُ
 مِنَ التَّوْزِ فِي التَّوْقِفِ وَلَوْ لَا أَنْ يُنْظَرُ بِهَا فِي بَعْضِ
 المَوَاضِعِ أَتَاهَا مِنْ الحِكْمَةِ أَتَاهَا مِنْ تَفْسِيرِ الأَسْمَاءِ

۲۵/ اصلاً نیازی نبود که علامت‌گذاری شود، زیرا خودش جانشین و قائم مقام علامت است. و هر گاه اسم تنوین دار شود «الفی» در کار نخواهد بود پس چگونه خود «الف» توسط تنوین علامت‌گذاری شود و حال آنکه این دو با هم جمع نمی‌شوند.

ابومحمد یزیدی گوید: «میم» در امثال: «علیهم»، «لدیهم»، «الیهم»، «عندهم» و «منهم»، اعم از اینکه «ها» مضموم باشد یا مکسور، علامت‌گذاری نمی‌شود و ساکن رها می‌شود، مثل ﴿علیهم غیر المغضوب علیهم﴾؛ مگر اینکه الف وصل بعدش قرار گیرد که باید مکسورش کنی و یک نقطه زیرش قرار دهی^{۴۹}، مثل ﴿علیهم الجلا﴾؛ و اگر «ها» مضموم باشد «میم» را نیز باید مضموم کنی، مثل ﴿و منهم الذین﴾. و اگر بعد از «میم» «علیهم» الف وصل نیامده باشد علامت‌گذاران حتماً روی «میم» نقطه می‌گذارند. و این صحیح نیست مگر اینکه بعدش الف وصل قرار گیرد که در این صورت در تلفظ آن اختلاف است و چند گویش وجود دارد: «علیهم الجلا» و «علیهم»^{۵۰} که «ها» و «میم» را مضموم می‌خوانی، ولی در غیر حالت وصل جایز نیست که «ها» را مکسور و «میم» را مضموم کنی؛ و علامت‌گذاران در این مورد اشتباه می‌کنند.

و ابومحمد در ﴿رحمته من یشأ﴾ زیر «ها» نقطه می‌گذارد و همچنین زیر «ها» در ﴿فیه﴾ و ﴿فضله﴾ در حالت جر؛ و علامت‌گذاران نقطه را

۴۹ و این قرائت ابو عمرو بصری است. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۳۱.

۵۰ و این قرائت حمزه و یعقوب است. رک: همانجا.

۲۵/ لَمَّا وَجَبَ ان تَشْكَل، لَا تَهَّا قَامَتْ مَقَامَ الشَّكْلِ، وَمَتِي نُونِ الْأَسْمِ لَمْ تُوجَدْ الْأَلْفُ فَكَيْفَ تُعَلِّمُ الْأَلْفَ بِالتَّنْوِينِ وَهَمَّا لَا يَجْتَمِعَانِ. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبِزْدِيُّ: وَمَا كَانَ مِنَ الْمِيمَاتِ مِثْلَ «عَلَيْهِمْ» وَ«لَدَيْهِمْ» وَ«أَلَيْهِمْ» وَ«عِنْدَهُمْ» وَ«مِنْهُمْ» رَفْعًا كَانَتْ آهَاءُ أَوْ خَفْضًا لَا تَنْقُطُ عَلَى الْمِيمِ شَيْئًا وَتَتْرَكُهَا مَجْرُومَةً مِثْلَ «عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»^{۱۳۰} إِلَّا أَنْ يَسْتَقْبِلَهَا الْفُ وَصَلَّ فَتَجْرُّهَا وَتَنْقُطُ عَلَيْهَا مِنْ تَحْتِ مِثْلَ «عَلَيْهِمْ الْجَلَا»^{۱۳۱} أَوْ تَرَفَعَهَا إِنْ كَانَتْ رَفْعًا مِثْلَ «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ»^{۱۳۲}، وَالنُّقَاطُ يَنْقُطُونَ عَلَى الْمِيمِ «عَلَيْهِمْ» وَأَنْ لَمْ يَسْتَقْبِلَهَا الْفُ وَصَلَّ فَهَذَا لَا يَكُونُ إِلَّا إِذَا اسْتَقْبَلَتْهُ الْفُ وَصَلَّ فَان فِيهِ اخْتِلَافًا وَهِيَ لُغَاتُ «عَلَيْهِمْ الْجَلَا» وَ«عَلَيْهِمْ»^{۱۳۳} وَتَرَفَعُ آهَاءُ وَالْمِيمِ جَمِيعًا، فَمَا فِي غَيْرِ الْوَصْلِ فَلَا يَجُوزُ كَسْرُ آهَاءِ وَرَفْعُ الْمِيمِ، وَالنُّقَاطُ يَخْطِئُونَ فِيهِ.

وَابُومُحَمَّدٍ يَنْقُطُ ﴿فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^{۱۳۴} تَحْتَ الْهَاءِ وَ﴿فِيهِ﴾^{۱۳۵} وَ﴿فَضْلُهُ﴾^{۱۳۶} فِي الْخَفْضِ تَحْتَ الْهَاءِ، وَالنُّقَاطُ يَنْقُطُونَهُ

۱۳۱ الحشر: ۳، وهذه قراءة ابو عمرو البصرى. انظر: القاضى عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۳۱.

۱۳۲ التوبة: ۶۱، وهذه قراءة حمزة و يعقوب. المصدر السابق.

۱۳۳ البقرة: ۲ و ۹۰ و ...

۱۳۰ الفاتحة: ۷.

۱۳۲ التوبة: ۶۱.

۱۳۵ البقرة: ۲ و ...

لَهَا وَجَبَازٌ تَشَكَّلَ لَانْتِفَاعًا قَامَتْ مَقَامَ الشَّكْلِ وَمَنِي
نُوزِ الْأَسْمُرِ لَمْ تُوجَدِ الْاَلِفُ فَكَيْفَ نَعْلَمُ الْاَلِفَ بِالتَّوْنِزِ وَهِيَ
لَا يَجْتَمِعَانِ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَزِيدِيُّ وَمَا كَانَ مِنْ
الْمِيمَاتِ مِثْلَ عَلَيْهِمْ وَوَلَدِيهِمْ وَالْيَهُمِ وَعِنْدَهُمْ وَمِنْهُمْ
رَفَعًا كَانَتْ اَلْهَاءُ أَوْ خَفِضًا لَانْتِقَاطِ عِلِيِّ الْمِيمِ شَيْئًا
وَمَرَّكَهَا مَجْرُومَةٌ مِثْلَ عَلَيْهِمْ غَيْرَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
إِلَّا أَنْ يَسْتَقْبِلَهَا الْفُ وَصَلَّ فَتَجَرَّرَهَا وَنَقَطَ عَلَيْهَا مِنْ
تَحْتِ مِثْلَ عَلَيْهِمُ الْحَبْلَاءُ أَوْ تَرَفَعَهَا إِنْ كَانَتْ رَفَعًا مِثْلَ
وَمِنْهُمْ الزُّبُرُ وَالنَّقَاطُ يَنْقُطُونَ عِلْيَ مِيمِ عَلَيْهِمْ وَإِنْ
لَمْ يَسْتَقْبِلَهَا الْفُ وَصَلَّ فِهَذَا الْاَلِفُ إِذَا اسْتَقْبَلَتْهُ
الْفُ وَصَلَّ فَان فِيهِ اخْتِلَافًا وَهِيَ لُغَاتٌ عَلَيْهِمُ الْحَبْلَاءُ
وَعَلَيْهِمْ وَتَرَفَعِ اَلْهَاءُ وَالْمِيمُ جَمِيعًا فَا مَا فِي غَيْرِ الْوَصْلِ
فَلَا يَجُوزُ كَسْرُ اَلْهَاءِ وَرَفِيعِ الْمِيمِ وَالنَّقَاطُ خَطِيرُونَ
فِيهِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ يَنْقِطُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ تَحْتِ اَلْهَاءِ
وَفِيهِ وَفَضْلُهُ فِي الْخَفْرِ تَحْتِ اَلْهَاءِ وَالنَّقَاطُ يَنْقُطُونَهُ

٢٦/ مقابل «ها» قرار می دهند، حال آنکه شایسته است این روش در لهجه کسانی به کار گرفته شود که می گویند: «فیه» و «الیه»، و این نوع گویش جایز ولی ناپسند است.^{٥١}

در مورد «لام الف» در «هاولاء»^{٥٢} [و امثال آن]: «لام»، همانی است که سر آن را کج می کنی^{٥٣} و دیگری «الف» است. لذا وقتی به [عبارت] «لا ولی الالباب» می رسی زیر «لام» در انتهایش، و جلوی «الف»، این گونه علامت می گذاری: «لأولی» و همچنین است «لأبراهیم» زیر آن، و همچنین «لأنت» روی «لام» و قبل از «الف»، زیرا «الف» مقصوره است. و نیز وقتی [کلمه] «لأیه» را می نویسی، بالای «لام» نقطه بگذار. البته نقطه «الف» را بعد از آن بگذار زیرا ممدوده است.

وقتی یک همزه ممدوده داشته باشیم و بعد از آن همزه دیگری با حرکتی متفاوت قرار گیرد، مثل «اینک»^{٥٤} بالای همزه ممدود و کمی جلوی آن یک نقطه گذاشته می شود و زیر «الف» برای همزه مکسوره یک نقطه قرار می گیرد. این در مورد کسانی است که هر دو همزه را بخوانند.^{٥٥}

وی در ادامه گوید: اگر «واو» کرسی همزه نباشد و مضموم نیز باشد نقطه در ذم «واو» قرار می گیرد، مثل «اشترُوا الضلالة» و «عصوا الرسول» و نیز گفته است: آن را در پیشانی «واو» قرار نمی دهم

^{٥١} لازم به ذکر است که این لهجه، لهجه اهل حجاز بوده است. رک: فارسی، ١٤٠٤: ٦١. و حفص در دو جا به این لهجه قرائت کرده است: «و ما انسانیة» (کشف: ٦٣) و «علیه الله» (فتح: ١٠).
^{٥٢} یعنی هؤلاء.
^{٥٣} ٥٥-٥٣ ←

٢٦/ قُدَامَ آلهَا، وَهَذَا أَنَّمَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي لُغَةٍ مِنْ قَالٍ: «فِيهِ» وَ«أَلِيهِ»، وَهُوَ يَجُوزُ وَهُوَ رَدِي.^{١٣٧}
وإذا جات لامُ الفِ هَاوَلَاءِ^{١٣٨} فَانَ اللَّامُ مِنْهُمَا هِيَ الَّتِي أَمَلْتَ رَاسَهَا^{١٣٩} وَالْأُخْرَى الفِ، فَإِذَا جَاتِ لِأُولَى الْإِلْبَابِ^{١٤٠} نَقَطْتَ تَحْتَ اللَّامِ فِي مُؤَخَّرِهَا وَقَدَامَ الْآلِفِ هَكَذَا لِأُولَى^{١٤١} وَكَذَلِكَ لِأَبْرَاهِيمَ^{١٤٢} تَحْتِهَا وَكَذَلِكَ لِأَنْتَ^{١٤٣} عَلِي اللَّامِ وَقَبْلَ الْآلِفِ لِأَنَّهَا مَقْصُورَةٌ، وَكَذَلِكَ أَنْ كَتَبْتَ لِأَيِّهِ^{١٤٤} نَقَطْتَ عَلِي اللَّامِ إِلَّا أَنْ تَقِطُّهَا بَعْدَهَا لِأَنَّهَا مَمْدُودَةٌ.

وإذا جات همزة ممدودة^{١٤٥} وأخرى بعدها مختلفتين مثل «اینک»^{١٤٦} نقطت الالف الممدودة في إعلاها من بعدها وتحت الالف للهمزة المكسورة، هذا فيمن همز همزتين.^{١٤٧}

قال وإذا كانت الواو غير مهموزة وكانت الواو معربة بالرفع صيرت النقطه في ذنب الواو مثل «اشترُوا الضلالة»^{١٤٨} و «عصوا الرسول»^{١٤٩} قال ولا تجعلها في

^{١٣٧} نقل ابوعلی الفارسی عن سبویه «ان اهل الحجاز يقولون: مرت بهو قبل، ولديهو مال، و يقرؤون: خسفنا بهو و بدارهو الارض (القصص: ٨١)» (الفارسی، ١٤٠٤: ٦١). ولا يخفى ان حفصاً قرأ «و ما انسانیة» (الكهف ٦٣) و «علیه الله» (الفتح: ١٠) بضم هاء الضمير.

^{١٣٨} ای هؤلاء، البقرة ٣١ و ... قال الدانی: اعلم ان المتقدمين من علماء العربية اختلفوا فی ای الطرفين من اللام الف هی الهمزة؟ فحكى عن الخليل بن احمد رحمه الله انه قال الطرف الاول فی الصورة هو الهمزة و الطرف الاخر هو اللام، و ذهب الى هذا القول عامة اهل النقط من المتقدمين و المتأخرين - الى ان قال - و قال الاخفش سعيد بن مسعدة بعكس ذلك فزعم ان الطرف الاول هو اللام و ان الطرف الثاني هو الهمزة ... (الدانی، ١٤٠٧: ١٩٨-١٩٧). و مذهب الخليل هو المعمول به الى الان فی مصاحف المغاربة فيضبطون «الارض» هكذا: الأرض.
^{١٤٠} آل عمران: ١٩٠ و ...
^{١٤١} حج: ٢٦ و ...
^{١٤٢} هود: ٨٧ و ...

^{١٤٣} ای لآیه، البقرة: ٢٤٨ و ... مراده بهمزة ممدودة ادخال الف بين الهمزتين فتصير الاولى منهما ممدودة، و ادخال الالف بين الهمزتين مع تسهيل الثانية هو قراءة ابي عمرو البصرى و رواية قالون عن نافع، و اما تحقيق الثانية مع ادخال الالف بينهما - كما هو ظاهر عبارة المتن حيث قال المصنف: هذا فيمن همز همزتين - فهو احد وجهي هشام عن ابن عامر و الوجه الثاني له هو تحقيق الثانية بلا ادخال. راجع: القاضى عبدالفتاح، ١٤٠٤: ١٦٤.
^{١٤٤} ای أنتك، يوسف: ٩٠. و هذا اشارة الى الكلمات التي اختلف القراء فيها فى الاستفهام و الاخبار نحو قوله تعالى: «أإنك». (يوسف: ٩٠) فان اباجعفر و ابن كثير قرأ بالاخبار ای بهمزة واحدة و الباقون بهمزتين على الاستفهام. انظر المصدر السابق. ١٤٨ البقرة: ١٦. ١٤٩ النساء: ٤٢.

قَدَامَ الْهَاءِ وَهَذَا إِنَّمَا يَبْغِي أَنْ يَكُونَ فِي لُحَّةٍ مَزَقًا
 فِيهِ وَالْيَهُ وَهُوَ يَحْيُوزُ وَهُوَ زَدِي وَإِذَا جَاءَتْ لَامُ
 الْفِ هَاوَلَاءِ فَازَ الْاَمْرُ مِنْهَا هِيَ الَّتِي آمَلْتَ رَأْسَهَا
 وَالْآخِرِي الْفُ فَإِذَا جَاءَتْ لِأُولَى الْبَابِ
 نَقِطْتَ تَحْتِ الْاَمْرِ فِي مُؤَخَّرِهَا وَقَدَامَ الْاَلِفِ
 هَكَذَا لِأُولَى وَكَذَا لِإِبْرَاهِيمَ تَحْتِهَا وَكَذَا
 لِأَنَّتَ عَلَى الْاَمْرِ وَقَبْلَ الْاَلِفِ لِأَنَّهَا مَقْصُودَةٌ وَكَذَا
 أَنْ كَتَبْتَ لِأَبِهِ نَقِطْتَ عَلَى الْاَمْرِ إِلَّا أَنْ الْاَلِفَ
 سَقِطَهَا بَعْدَهَا لِأَنَّهَا مَمْدُودَةٌ وَإِذَا جَاءَتْ
 هَمْزَةٌ مَمْدُودَةٌ وَآخِرِي بَعْدَهَا فَخْتَلِفْتَ مِثْلَ الْاَلِفِ
 نَقِطْتَ الْاَلِفَ الْمَمْدُودَةَ فِي إِعْلَاهَا مِنْ بَعْدِهَا وَتَحْتِ
 الْاَلِفِ لِلْهَمْزَةِ الْمَكْسُورَةِ هَذَا فِيمَنْ هَمْزُهُ مَزَبُورٌ قَالَ
 وَإِذَا كَانَتْ الْوَاوُ غَيْرَ مَهْمُوزَةٍ وَكَانَتْ الْوَاوُ مَعْزَبَةً
 بِالرَّفْعِ صَبَّرْتَ النَّقِطَةَ فِي ذَنْبِ الْوَاوِ مِثْلَ اشْتَرَوْا
 الضَّلَالَةَ وَعَمَّيُوا الرَّسُولَ قَالَ وَلَا أَجْعَلُهَا فِي

۲۷/ زیرا آنجا محل همزه است، و اگر «واو» مفتوح باشد بالای «واو» قرار می‌گیرد، مثل «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى». و اگر مکسور باشد زیر «واو» نوشته می‌شود، مثل «اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ» و «عَصُوا الرَّسُولَ» که لهجه بعضی از عرب‌ها و گویش ناپسندی است.

در عبارت «رِئَا النَّاسِ» یک نقطه زیر «را» و نقطه دیگری بالای «یا» برای همزه مفتوحه قرار می‌گیرد و یک نقطه هم بعد از «الف»، مانند «رِعَاعِ النَّاسِ».

و عبارت «مَنْ لَوْلُو»^{۵۶} را در حال جرّ با «الف» می‌نویسند و وجود «الف» [در اینجا] هیچ توجیهی ندارد، لذا باید زیر «واو» نقطه گذاشته شود.

وی گفته است: از جمله همزه‌ها «نَتَّبُوا مِنْهَا حَيْثُ نَشَأَ» است که وقتی قبل از «الف» نقطه می‌گذاری «الف» را بعد از آن بالا ببر، زیرا «الف» همان همزه است. در ادامه گفته است: اصل و قاعده چنین اقتضا می‌کرد که همزه در «الف» قرار گیرد ولی من آن را از سیاهی [خط «الف»] کمی عقب‌تر می‌نویسم و باید «الف» را بلند نوشت و مانند «نَتَّبِعُ» است و نقطه‌گذاری آن چنین است: «نَتَّبُوا»، یک نقطه قبل از «الف» و دیگری مقابل آن، به خاطر ضمه همزه، و نقطه قبل از «الف» علامت خود همزه است، و همچنین است «يُسْتَهْزَأُ بِهَا»، یک نقطه قبل از «الف» و دیگری بالاتر مقابل «الف». و همچنین

^{۵۳} دانی در این باره می‌گوید: علماء در اینکه کدام طرف از لام الف، همزه است اختلاف دارند. از خلیل نقل شده است که طرف اول همزه و طرف دوم لام است و روش اخفش بر عکس او است. وی طرف اول را لام و طرف دوم را همزه می‌داند. رک: دانی: ۱۴۰۷، ۱۹۸-۱۹۷. لازم به ذکر است که مغاربه - حتی امروزه - طرف اول را همزه قرار می‌دهند و مثلاً «الأرض» را این‌طور ضبط می‌کنند: «الأرض».

^{۵۴} یوسف: ۹۰، «أَيْتُكَ». اگر چه این همزه به ظاهر ممدوده نیست ولی در قرائت ابوعمر و بصری و روایت قالون از نافع این کلمه و امثال آن، چنین خوانده می‌شوند: «أَيْتُكَ». البته با تسهیل همزه دوم. رک: قاضی عبدالفتاح: ۱۴۰۴: ۱۶۴.

^{۵۵} اشاره است به اینکه در بعضی موارد بین قراء در استفهام و اخبار اختلاف است، مثل «أَيْتُكَ» (یوسف: ۹۰) که ابوجعفر و ابن کثیر با یک همزه بنا بر اخبار خوانده‌اند. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۶۴.

^{۵۶} در قرآن کریم «مَنْ لَوْلُو» وارد نشده است و عبارت صحیح: «مَنْ ذَهَبَ وَ لَوْلُوا» (حج: ۲۳، فاطر: ۲۳) می‌باشد. که غیر از نافع و عاصم و ابوجعفر که هر دو مورد را منصوب خوانده‌اند، باقی قراء مجرور قرائت کرده‌اند. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۲۱۲، ۲۶۱. و در هر حال در آخر این دو کلمه الف نوشته شده است.

۲۷/ جَبَّهَتْهَا لَأَنَّ ذَلِكَ مَوْضِعَ الْهَمْزَةِ، وَإِذَا كَانَتْ الْوَاوُ مَنْصُوبَةً فَفَوْقَ الْوَاوِ نَجْوِ قَوْلِهِ «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى»^{۱۵۰}. وَأَنَّ كَانَتْ الْوَاوُ مَحْفُوظَةً فَتَحْتِ الْوَاوِ مِثْلَ «اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ» وَ «عَصُوا الرَّسُولَ» وَ هِيَ لُغَةٌ لِبَعْضِ الْعَرَبِ رَدِيه. وَ تَنْقِطُ «رِئَا النَّاسِ»^{۱۵۱} تَحْتِ الرَّاءِ وَ أَحَدَةً وَ أُخْرَى آيَا لِلْهَمْزَةِ الْمُنْتَصِبَةِ وَ أُخْرَى مَمْدُودَةً بَعْدَ الْاَلِفِ، قِيَاسُهَا رِعَاعِ النَّاسِ وَ كَتَبُوا «مَنْ لَوْلُو»^{۱۵۲} فِي الْخَفْضِ بِالْاَلِفِ وَ الْاَلِفُ لَا أُصِلُ لَهَا فَتَنْقِطُ تَحْتِ الْوَاوِ.

قال: وَمَنْ الْهَمْزَاتُ اَيْضًا «نَتَّبُوا مِنْهَا حَيْثُ نَشَأَ»^{۱۵۳} فَإِذَا نَقِطَتْ قَبْلَ الْاَلِفِ فَارْفَعِ الْاَلِفَ مِنْ بَعْدِهَا لِأَنَّ الْاَلِفَ هِيَ الْهَمْزَةُ. قَالَ: وَكَانَ أُصْلُهَا أَنْ تَقَعَ الْهَمْزَةُ فِيهَا فَنَجَّيْتَهَا عَنِ السَّوَادِ، وَلَا بُدَّ مِنْ رَفْعِهَا، قِيَاسُهَا نَتَّبِعُ، وَ هَكَذَا نَقِطُهَا «نَتَّبُوا» وَ أَحَدَةً قَبْلِهَا وَ أُخْرَى قَدَامَهَا لِلرَّفْعَةِ وَ الَّتِي قَبْلِهَا لِلْهَمْزَةِ، وَ كَذَلِكَ «يُسْتَهْزَأُ بِهَا»^{۱۵۴} وَ أَحَدَةً قَبْلَ الْاَلِفِ وَ الْاَلِفِ مَرْفُوعَةً قَدَامَ الْاَلِفِ، وَ كَذَلِكَ كَتَبُوا

^{۱۵۰} النساء: ۱۱۵. ای رثاء الناس، الانفال: ۴۷.

^{۱۵۲} لم يرد في القرآن الكريم «من لؤلؤ» بل الصحيح «من ذهب و لؤلؤا» (الحج: ۲۳، فاطر: ۲۳). و قرأ نافع و عاصم و ابوجعفر نصب «لؤلؤا» معاً و الباقون بجرهما، راجع القاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۲۱۲ و ۲۶۱ و قد كتبت هذه الكلمة في الموضين بالف في آخرها.

^{۱۵۳} الرمز: ۷۴. ^{۱۵۴} النساء: ۱۴۰.

جَبِهْتِمَا لِأَنَّ ذَلِكَ مَوْضِعُ الْهَمْزَةِ وَإِذَا كَانَتْ الْوَاوُ
 مَنصُوبَةً فَفَوْزُ الْوَاوِ بِحُوقُولِهِ تُوَلَّى مَا تُوَلَّى وَإِنْ كَانَتْ
 الْوَاوُ مَحْفُوضَةً فَتَحَّتْ الْوَاوُ مِثْلَ اشْتَرَوْا وَالضَّلَالَةُ وَعِمْوُوا
 الرَّشُولُ وَهِيَ لُغَةٌ لِبَعْضِ الْعَرَبِ رَدِيهِ وَتَقْطُرُ زَيْبًا
 النَّاسُ تَحْتَ النَّارِ وَوَاحِدَةٌ وَأَخْرَجَ الْبَابُ لِلْهَمْزَةِ الْمَنْصُوبِ
 وَأَخْرَجَ مِمْدُودَهُ بَعْدَ الْاَلِفِ قِيَاسًا زَعَمَ النَّاسُ
 وَكَتَبُوا مِنْ لَوْلُو فِي الْخَفْرِ بِالْاَلِفِ وَالْاَلِفُ لَا أَجْلَ لَهَا
 فَتَنْقُطُ تَحْتَ الْوَاوِ قَالَ وَمِنْ الْهَمْزَاتِ أَيْضًا
 تَبَوُّوا مِنْهَا حَيْثُ نَشَأَ فَإِذَا نَقَطْتَ قَبْلَ الْاَلِفِ أَرْفَعُ
 الْاَلِفَ مِنْ بَعْدِهَا لِأَنَّ الْاَلِفَ هِيَ الْهَمْزَةُ قَالَ وَكَانَ أَصْلُهَا
 أَنْ تَقَعَّ الْهَمْزَةُ فِيهَا فَتَحْتَمِلُهَا عَنِ السَّوَادِ وَلَا بُدَّ مِنْ
 رَفْعِهَا قِيَاسًا تَبَوُّعًا وَهَكَذَا تَنْقُطُهَا تَبَوُّوا
 وَوَاحِدَةٌ قَبْلُهَا وَأَخْرَجَ قَدَامَتَهَا لِلرَّفْعَةِ وَالتِّي قَبْلُهَا
 لِلْهَمْزَةِ وَكَذَلِكَ تُسَمَّرُ بِهَا وَوَاحِدَةٌ قَبْلَ الْاَلِفِ
 وَالْاَخْرَجِي مَرْفُوعَةٌ قَدَامَ الْاَلِفِ وَكَذَلِكَ كَتَبُوا

تَوْع

٢٨/ عبارت ﴿من نبأ المرسلين﴾ را با «یا» نوشته‌اند. لذا وقتی علامت‌گذاری می‌کنی، یک نقطه قبل از «الف» برای همزه و نقطه دیگری زیر «الف» برای کسره بگذار.

[مصنّف کتاب] ابوبکر [بن سراج] گوید: به نقطه زیر «الف» نیازی نیست، زیرا «یا» نه تنها جایگزین آن شده است بلکه دلالت بیشتری بر کسره نیز دارد و کسی که «یا» را نوشته، در واقع کسره را به شکل «یا» نمایش داده است. یزیدی گوید: بعضی از صداهای کشیده را نیز [این چنین] نوشته‌اند. همچنین است ﴿من تلقای نفسی﴾ که وقتی آن را نقطه‌گذاری می‌کنی، یک نقطه زیر «الف» قرار می‌گیرد و همزه بعد از «الف» است. و من روی «الف» نقطه‌ای نمی‌گذارم زیرا «الف» ممدود است. و نیز گفته است: جایز است در ﴿من نبأ المرسلين﴾ زیر «یا» نقطه بگذاری. و همچنین ﴿من تلقای نفسی﴾، زیرا وقتی می‌خوانی «مِن نَبَأَهُ» و «مَلَايَهُ»^{٥٧} زیر «یا» و روی «الف»...^{٥٨} خواهد بود.

و اگر عبارت «من تلقایک» در قرآن آمده بود زیر «یا» یک نقطه قرار می‌گرفت، ولی روی «الف» چیزی قرار نمی‌گرفت، زیرا همزه بعد از آن است. و نیز گوید: و اما همزه مضموم مثل ﴿جزَاء الضَّعْفِ﴾^{٥٩} با یک «واو» و یک «الف» بعد از آن نوشته شده است. پس یک نقطه در پیشانی «واو» بگذار زیرا «واو» همان همزه است و روی «الف» آن چیزی نوشته نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

^{٥٧} در قرآن «من نبأَهُ» [نبئه] نیامده است ولی «مَلَايَهُ» [مَلَيْهِ] در حال جز، در ٦ موضع از جمله سورة اعراف، آیه ١٠٣ وارد شده است.

^{٥٨} در اینجا در متن عربی کلمه‌ای است که بعضی از حروف آن پاک شده است.

^{٥٩} سبأ: ٣٧. مخلاطی می‌گوید: کلمه «جزاء» در سه مورد (مانده: ٢٩ و ٣٣، شوری: ٤٠) با واو و الف نوشته می‌شود. و در چهار مورد (کهف: ٨٨، طه: ٧٦، زمر: ٣٤، حشر: ١٧) اختلافی است (مخلاطی، ١٤٢٨، ١: ٣٣١) و مقتضای این کلام، این است که باقی موارد (از جمله سبأ: ٣٧)، بدون واو و الف نوشته می‌شود.

٢٨/ ﴿من نبأ المرسلين﴾^{١٥٥} بآلیا فاذا نقطت واجدة قبل الالف للهَمْزَةٌ وَالْأَخْرِي تَحْتِ الْاَلِفِ لِلْكَسْرَةِ قَالَ ابوبَكْرٌ: النَّقْطَةُ تَحْتِ الْاَلِفِ لِاحْتِاجَةِ اِلَيْهَا لِانَّ اَلْيَا قَدْ قَامَتْ مَقَامَهَا وَزَادَتْ وَالَّذِي كَتَبَهَا «يَا» اِنَّمَا اَحَالَ الْكُسْرَةَ «يَا». قَالَ اَلْيَزِيدِي: وَكَتَبُوا اَيْضًا بَعْضُ الْمَمْدُودِ. كَذَلِكَ ﴿مِنْ تَلْقَاي نَفْسِي﴾^{١٥٦} فاذا نقطتها واجدة تحت الالف وانما الهمزة بعدها، ولا انقط فوق الالف شيئا لانها ممدودة، قال: ولو نقطت «من نبأ المرسلين» تحت آليا جازت وكذلك ﴿من تلقاي نفسي﴾ لانك لو قلت «من نبايه» و «ملايه»^{١٥٧} لكانت تحت آليا وفوق الالف... (؟)^{١٥٨}. لو كانت «من تلقايك» كانت تحت آليا وليس علي الالف شي^{١٥٩} لان الهمزة بعدها. قال واما الرفع مثل ﴿جزاء الضعف﴾^{١٦٠} كتبت بالواو بعد الالف فانقطها في جبهة الواو لان الواو هي الهمزة وليس علي الالف منها شي، قال الله تعالى:

^{١٥٥} الانعام: ٣٤.

^{١٥٦} يونس: ١٥.

^{١٥٧} لم يرد في القرآن الكريم «من نبأَهُ» [نبئه] لكن ورد «مَلَايَهُ» [مَلَيْهِ] مجرورا في ستة مواضع، منها الاعراف: ١٠٣.

^{١٥٨} هنا في الاصل كلمة قد مسح بعض حروفها.

^{١٥٩} هنا في الاصل كلمة قد مسح بعض حروفها ولعلها كلمة «شيء».

^{١٦٠} سبأ: ٣٧.

^{١٦١} لا يخفى ان رويسا - وهو راوي يعقوب الحضرمي - قرأ بنصب «جزاء» ورفع «الضعف» والباقيون من العشرة برفع «جزاء» وجر «الضعف»، راجع: البناء، احمد بن محمد، ٢: ٣٨٧، وهذا ولم يتعرض البناء لرسم هذه الكلمة بالواو، وقد نص العلامة المخلاطی فی ارشاد القراء و الكاتيبين عند قوله تعالى: «فما جزاء من يفعل ذلك» (البقرة: ٨٥) على كتابتها بدون الالف، حيث قال: «فما جزاء» بالالف صورة للهمزة حيث وقع الا في ثلاثة مواضع فبالواو و الف بعدها اتفاقا و هي «وذلك جزاؤا الظالمين» و «انما جزاؤا الذين» كلاهما بالمائدة (٢٩ و ٣٣) و «جزاؤا سبئة» بالشورى (٤٠) (المخلاطی، ١٤٢٨، ١: ٣٣١). ثم ذكر الخلاف في هذه الكلمة الواردة في الكهف: ٨٨ و طه: ٧٦ و الزمر: ٣٤ و الحشر: ١٧ و لم يتعرض للوفاة في سبأ.

من نياي المرسلين بالياء فاذا نقطت واحدة قبل الالف
 للهمزة والاخرى تحت الالف للكسرة قال ابو بكر
 النقطه تحت الالف لا حاجة اليها لان الياء قد قامت
 مقامها وزادت والذي كتبها ياء انما حال الكسرة
 يا قال يزيد بن وكبوا ايضا بعض الممدود كذلك
 من تلقاي نفسي فاذا نقطتها واحدة تحت الالف وانما
 الهمزة بعدها ولا انقط فوق الالف شيئا لانها
 ممدوده قال ولو نقطت من نياي المرسلين تحت
 الياء جازت وكذلك من تلقاي نفسي لانك لو
 قلت من نيايه وملايه لكانت تحت الياء وقوق الالف
 للهمزة لو كانت من تلقايك كانت تحت الياء وليس
 علي الالف شي لان الهمزة بعدها قال واما الرفع
 مثل جزاء الضعيف كتبت بالواو وبعد الالف
 فانقطها في جبهة الواو لان الواو هي الهمزة
 وليس علي الالف منها شي قال الله تعالي

۲۹ / ﴿فَانْجِهَنَّكُمْ﴾ و نقطه در پیشانی [واو] است. و چیزی روی «الف» قرار نمی‌گیرد.

کتاب به کمک و خواست خداوند پایان یافت

و نسخه برداری این نسخه در ۲۶ ربیع الآخر

سال ۵۸۱ به اتمام رسید

و این نسخه را عبد نیازمند به رحمت خدای تعالی، ابومحمد بن احمد بن بمیم بن بزیر

— که خداوند او و پدر و مادرش و همه امت محمد(ص) را بیامرزاد —

نوشته است.

این نسخه را از روی نسخه ای به خط شیخ امام ابوالفرج عبداللّه بن اسعد بن دهان موصلی نقل و مقابله کردم.

و حمد و سپاس فقط از آن خداوند یکتاست

و درود خداوند بر محمد خاتم پیامبران و همگی خاندان و اصحابش باد.

* * *



۲۹ / ﴿فَانْجِهَنَّكُمْ﴾^{۱۶۲} فالنقطه في الجبهة وليسَ علي الالف شيء.

تمّ الكتاب بعون الله ومشيته

وكان الفراغ من نسخة في سادس وعشرين من ربيع الآخر

من شهر سنة احدى وثمانين وخمسين مائة

وكتب العبد الفقير الي رحمة الله تعالي ابومحمد بن احمد بن بميم بن بزير

غفر الله له ولوالديه ولجميع امة محمد.

نقلتها من نسخة بخط الشيخ الامام ابي الفرج عبد الله بن اسعد بن الدهان الموصلی

والحمد لله وحده وصلي الله علي محمد خاتم النبيين وآله وصحبه اجمعين.

تبرک
و تعالی

فَارْحَبْتُمْ حِزًّا وَكَمَّ فَاَلنَّقِطَةُ فِي الْجَبْهَةِ وَابْتَسَرَ
 عَلَى الْإِلَافِ شَيْءٌ تَمَّ الْكِتَابُ
 بِعَوْنِ اللَّهِ وَمَشِيئَتِهِ

وَكَانَ الْفَرَاغُ مِنْ نَسْخِهِ فِي شَادِسٍ وَعَسْتَرِينَ مِنْ رِزِيقِ الْاِخْرَ
 مِنْ شَهْوَةِ سَنَةِ أَحَدِ عَشَرَ وَثَمَانِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ وَكَتَبَ الْعَبْدُ الْفَقِيرُ
 الْبِزْرُجِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَبُو مُحَمَّدٍ بِنِ أَحْمَدَ بِنِ بَسْمِ بْنِ
 بَزْرُغَةَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَلِجَمِيعِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ

نَقَلْنَا مِنْ نَسْخِهِ نَحْوُ الشَّيْخِ الْأَمَامِ أَبِي الْفَرَجِ عَبْدِ اللَّهِ
 بِنِ اسْحَدَ بِنِ الْأَهَاذِ الْوَصَالِيِّ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ
 مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْهَيْبَةُ أَجْمَعُ

شهر ربيع الثاني

كَتَبَ الْحَبِيبُ بَيْزُجِيُّ الْمُسْتَشْرِشِدِ رَحِمَهُ اللَّهُ بَعْدَ قَصِيدِهِ
 أَصْلِحْ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ هَا مَطَّأَ يَا أَيُّهَا اجْتَمَعَتْ سَفَرٌ تَلَوْتُ
 فَمَرَدْتُ بِهَا جَادِي رَحِيماً وَالْمَثْرَلُ ذُو غَنِيٍّ وَعَنَاءٍ فَلَمْ
 يُجْتَبِ فَلَنْبِ أَجْزِي جِيَادَ حَمْدٍ فِي سَاحَاتِ
 مَجْدٍ إِخْرَ أَمْتَنْظَرُ نَهْلٍ غَيْرَ تَعَبٍ وَجَهْدٍ وَالزَّايِ
 الْمُقَدَّرِ اسْمِي فَلَمْ يُجْتَبِ فَلَنْبِ أَصْلِحْ اللَّهُ

٢٩

Risālat al- Naqṭ wa al- Shakl: A Treatise On Dotting And Vocalization

(script 581 A.H./1185 A.D.)

Composed by Abu Bakr Moḥammad b. al-Sarī al-Sarrāj (d. 316 A.H./928 A.D.)

ed & tr. Dr. Hamidreza MOSTAFID

(Azad University)

This treatise concerns the placing of diacritical marks in Arabic, and is composed by Ibn al-Sarrāj (d. 316 A.H./928 A.D.), who was one of the preeminent grammarians and poets of Baghdād in the late 9th and early 10th centuries.

Ibn al-Sarrāj addresses two important issues in this work: The placing of diacritical marks on letters of similar shape; and the problem of transcribing vowels. He discusses the prevalent customs of the scribes of his time in dealing with these problems in transcribing secular literature as well as in producing copies of the Holy Quran. Like many of his contemporaries, Ibn al-Sarrāj follows the tradition of the scholars of the 3rd (early 9th) and 4th (early 10th) centuries, who used the system devised by Abu al-Aswad al-Du'ālī (605 - 688 A.D.), and considered it superior to the one devised by Khalīl b. Aḥmad (circa 718 - 786 A.D.). In this section of his book, Ibn al-Sarrāj primarily relies on the views of Abu 'Amr al-Baṣrī (circa 684 or 687 - 771 or 774 A.D.), who was one of the "seven readers" and a leader of the grammatical school of Baṣra.

He also expounds the concept of *waqf* "pause" and its varieties in Arabic language, but for a full discussion of writing the letter, *hamza*, refers his readers to another one of his compositions, entitled the Treatise on *Writing*. Ibn al-Sarrāj occasionally makes mention of a number of other problems of copying Quranic verses in this treatise.

The present paper provides a facsimile reproduction of this important treatise, the unique manuscript of which is kept at the Esmā'īl Ṣā'eb Library in Ankara. The reproduction here is made from a film of the manuscript that belongs to the Mojtaba Minovi Library in Tehran. The facsimile reproduction is accompanied with an Arabic edition and a Persian translation of the text. Every effort has been made to reproduce the original forms of the diacritical marks used in the manuscript, in the printed edition.

